

www.x-shobhe.ir

# مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت ایکس شبه

پاییز ۱۳۹۷



# فصلنامه الکترونیک

## مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

پاییز ۱۳۹۷

نویسنده : سایت ایکس شبه

[www.x-shobhe.ir](http://www.x-shobhe.ir)

فهرست

اعتقادی-مهر ۹۷ ..... ۹

چگونه اثبات می کنید که خداوند نه به دنیا آمده و نه کسی را به دنیا می آورد؟..... ۹

آیا عیسی مسیح علیه السلام مسیحیان را شفاعت می نماید؟ [پاسخ: شفاعت اصول و قواعدی دارد]. ..... ۱۲

درست است که خداوند خالق است و ربوبیتش نیز به اثبات رسیده است، اما می خواهم به عقلم پاسخ دهم که چرا باید پرستمش - مگر جز خلقت و ربوبیت چه کرده است؟! البته مرا ببخشید که برای قانع کردن عقلم، پرسش را اینگونه طرح نمودم. .... ۱۶

اون چیزی که ما الآن به عنوان تشیع می شناسیم تا چه حد به حقیقت اون در صدر اسلام نزدیک است؟ منظورم اینست که آیا در آن دوران هم عقاید شیعیان همینگونه بوده است؟..... ۲۰

قرآن و حدیث-مهر ۹۷ ..... ۲۴

در قرآن آمده که کلام خدا را تغییر دهنده ای نیست؛ پس چرا تورات و انجیل تحریف شده و تغییر کرده اند؟ اگر تورات و انجیل تحریف شده باشند با این آیات تناقض به وجود می آید. .... ۲۴

چرا ما پیامبر نشدیم؟ خداوند به پیامبران لطف ویژه ای داشته است تا بتوانند پیامبر شوند؛ پس چرا خدا این لطف ویژه را به ما نکرده است؟ با توجه به اینکه حضرت عیسی از بدو تولد خود را پیامبر معرفی نمودند، پس پیامبران بر اساس امتحان های این دنیا انتخاب نشدند! به غیر از توجیه با عالم ذر دلیل دیگری بیاورید. .... ۲۷

در میزان آمده: پیامبر با کسانی که به جنگ ایشان بر می خاستند نمی جنگید، تا آن آیات ۱ تا ۹ سوره توبه (برائت) نازل شد و امر به کشتن تمامی مشرکان گردید. آیا کار پیامبر در کشتن تمام مشرکان و اجبار آنها به دین با آیه چهار و هفت خود سوره توبه و نیز "لا اکراه فی الدین" منافات ندارد لطفا از خود تفسیر میزان جواب دهید. .... ۳۱

در سوره نازعات (آیه ۲۷ الی ۳۳)، توسعه زمین بعد از توسعه آسمان بوده و در سوره فصلت (آیات ۹ الی ۱۲) توسعه آسمان بعد از زمین. این تناقض ظاهری چگونه قابل حل است؟..... ۳۵

مگر حضرت محمد (ص) اشرف مخلوقات نیست و یا حضرت علی دوم شخص خلقت نیست؟ پس چرا ثواب زیارت امام حسین و امام رضا (ع) در روایات بیشتر از آن دو بزرگوار است و اصلا خیلی کم حدیث درباره ثواب زیارت حضرت محمد و حضرت علی (ع) داریم؟..... ۳۸

گوناگون-مهر ۹۷ ..... ۴۳

شما چقدر این انتقاداتی که آقای رحیم پورازغدی چندی پیش در فیضیه به حوزه های علمیه وارد کردن را قبول دارید؟ چرا بعد از چهل سال، حوزه نتوانسته جایگزینی برای سیستم بانکی ربوی ما بدهد؟ اصلا چرا حوزه علمیه در برابر بودجه ی دولتی که می گیرد، به هیچ نهادی پاسخگو نبوده و سخنگو هم ندارد؟ آیا حوزه علمیه در برابر مشکلات دینی و فرهنگی مثل بی حجایی خود را مقصر می داند؟..... ۴۳

آیا "یک جانبه گرایی" بد و مذموم نیست و حاکی از تعصب و دگماتیسم نمی باشد؟..... ۴۷

چرا روزی برخی در زیارت بسیار است، هر وقت اراده کنند به مشهد و کربلا می روند، اما برخی دیگر در زیارت قم نیز می سوزند؟!..... ۵۰

آیا در زیارت امامان و یا حضرت معصومه و ... (ع) حتما باید اذن دخول، زیارت نامه و نماز زیارت خوانده شود. مثلا اگر انسان برود و فقط ضریح را ببوسد و درد و دل کند هم قبول است؟..... ۵۳

آیا شیطان شرّ مطلق است؟ چگونه توجیه می کنید خدایی که تماما خیر است، خالق شر مطلق باشد؟!..... ۵۷

تاریخ مهر ۹۷..... ۶۱

سایتی ادعا کرده که معاویه و امام علی (ع) هر دو مومن بودند و فقط باهم اختلاف داشتند این دلیل نمی‌شود که به او فحش داد؛ و حتی در اثبات آیه‌ای آورده‌اند که می‌گوید: اگر دو مومن باهم اختلاف داشتند میان‌شان آشتی دهید و در ادامه ادعا کرده که یزید شرب خمر نمی‌کرد و میمون باز نبود..... ۶۱

آیا جعل نامه ابوحنفیه توسط مختار صحیح است و اگر صحیح است آن را چگونه توجیه می‌کنید در واقع هدف مختار از این کار چه بود؟..... ۶۵

پاسخ‌های کوتاه-مهر ۹۷..... ۶۹

س ۴۲۸ - آیا اگر کسی در امامزاده‌ها خاک شود برای اعمال او مفید است؟ آیا نزدیک ضریح باشد خوب است یا اگر در محوطه و دور از ضریح در امامزاده خاک شود بهتر است؟..... ۶۹

س ۴۲۹ - آیا برای توسل به حضرت ابوالفضل علیه السلام، دستورالعمل خاص و موثری داریم؟..... ۷۰

س ۴۳۰ - چرا امامان ما و حضرت عباس علیهم السلام در دادن حاجات و شفای مریض‌ها، سلیقه‌ای عمل می‌کنند؟ به طور مثال کسانی در حرم امام رضا شفا می‌گیرند و کسانی اگر ده بار هم مشهد دخیل بندند شفا نمی‌گیرند. علت این برخوردهای سلیقه‌ای چیست؟..... ۷۲

اعتقادی-آبان ۹۷..... ۷۴

در اینکه عالم هستی نیازمند خدایی و ناظمی هست شکی نیست. سوال اینجاست که چگونه می‌توان ثابت کرد که صفت ناظمیت ذاتی خداست. به عبارت دیگر چرا این ناظم خود نیازمند ناظم دیگر نیست؟..... ۷۴

در کلیبی از یک فیلم هندی که در سطح گسترده در فضای مجازی منتشر شده، "خدا و دین" انکار و مسخره می‌شود! پاسخ چیست؟!..... ۷۷

چه کار کنیم که اعتقاد و باور به خدا و عقیده داشتن به خدا به وجود ما گره بخوره و ملکه بشه؟ چون همانطور که می‌دانیم، ممکنه ما هزار تا کتاب درباره خداشناسی بخوانیم و بدانیم، اما هنوز اعتقاد و باور به خدا در وجود ما نباشه. و همانطور که شما فرمودید ممکنه کسی کتاب درباره خداشناسی خونده باشه، اما وقتی نکیر و منکر ازش سوال میکنه نلونه رب و خلایش کیه و در جواب بمونه. و بر عکس این قضیه. ممنون میشم در این باره راهنمایی فرمایید..... ۸۱

یکی از اساتید ما گفت: ادیان دارای پارادوکس‌های فراوان هستند. برای مثال شما رو به تفکر دعوت می‌کنند ولی در عین حال از شما می‌خواهد به همون نتیجه‌ای برسید که مطلوب خودش هست. و اگر نتیجه تفکر شما خلاف قوانین حکومت دینی بود، مجازات هم می‌شود. مثلاً طرز پوشش و یا کارهای دیگه که خلاف دین تلقی میشه ولی حاصل تفکر شما بوده. آیا این حرفا درسته؟..... ۸۵

قرآن مجید و حدیث-آبان ۹۷..... ۸۹

چرا خداوند متعال، خودش راه کمال را به ما نشان نداد و از انسان (پیامبر) استفاده کرد مگر نمی‌توانست؟..... ۸۹

آیا اینکه در سوره‌ی الرعد آیه‌ی ۴۱ گفته شده: «پیوسته از اطراف زمین می‌کاهیم» اعجاز علمی قرآن محسوب می‌شود؟ - بحثی پیرامون اعجاز علمی قرآن کریم..... ۹۲

آیا هدایت تکوینی و باطنی، مخصوص چهارده معصوم (ع) است، یا کلیه پیامبران از چنین هدایتی برخوردار بوده‌اند؟..... ۹۵

روح انسان حادث است یا قدیم؟ چون همانطور که می‌دانیم روح نمی‌میره و جاویدان است. اما روح ما قبل از اینکه متولد بشیم کجا بوده؟ آیا روح ما نبوده و بعد از تولد ما بوجود آمده؟ آخه گفته شده که روح هیچوقت مرگی برایش نیست و جاویدان هست. می‌خواستم ببینم آگه روح انسان همیشه وجود داشته پس چرا ما احساسی از خود نداشتیم و متوجه نبودیم که وجود داریم اما همزمان با متولد شدن فهمیدیم که وجود داریم و البته روحی هم داریم..... ۹۹

در کتب علوم غریبه، موکلینی به سوره‌های قرآن نسبت داده شده و تعداد این کتاب‌ها هم زیاد است و بقول معروف تواتر دارد. ظاهراً این همه را نمی‌توان سرتاسر دروغ پنداشت. کاری به درست یا غلط بودن روش‌های موجود در کتب ندادم، سوال اینجاست اصل موضوع وجود موکلین سوره‌ها درست است؟..... ۱۰۱

سیاسی-آبان ۹۷..... ۱۰۵

در جامعه زیادرفت و آمد دارم و این سوالیست که خیلی‌ها ازم می‌پرسن: ثابت کنید که اتفاقاتی که در جامعه می‌افتد، ربطی به دین اسلام ندارد و از مسئولین

- جمهوری اسلامی است، نه مدیران انقلاب اسلامی؟ ..... ۱۰۵
- گونگونگان-آبان ۹۷ ..... ۱۰۸
- گفته می‌شود که غیبت امام زمان (عج) به خاطر گناهان ما طولانی شده است و خود ایشان از غیبت طولانی‌شان ناراحت هستند؛ پس چرا در بعضی اشعار و گفت و گوها، امام زمان (عج) را به جان مادرشان و بعضی مقدسات دیگر قسم می‌دهیم که زودتر بیا! در حالی که می‌دانیم طولانی شدن غیبت ایشان به خاطر گناهان ماست. آیا این قسم دادن‌ها کار درستی است و از نظر دین پسندیده می‌باشد؟ ..... ۱۰۸
- آیا در این شرایط پاسخگویی به سوالات نسل جوان و شبهاتی که در پاسخ‌گویی به آن مسلط هستیم وظیفه هر فردی است یا نه؟ دوم: در پاسخ به کسانی که در توضیح اتفاقات روزانه با هر استدلالی فقط جواب (کار، کار خودشونه) رو بیان می‌کنند بهترین جواب چیست؟ وقتی از آنها دلیل و مستندی هم می‌خواهی می‌گویند شما متوجه نیستید و از ادامه صحبت فرار می‌کنند. .... ۱۱۰
- در احادیثی آمده که ارواح مؤمنین در برزخ، فقط از اخبار خوش نزدیکان‌شان با خبر می‌گردند (با استناد به این که در بهشت برزخی غمی وجود ندارد)، در احادیث دیگری آمده که از احوال غم‌انگیز نیز با خبر می‌شوند! جمع این دو قول چگونه می‌شود؟ ..... ۱۱۴
- حقوقی و احکام-آبان ۹۷ ..... ۱۱۷
- بهترین روش کمک به فقرا چیست؟ [کلیاتی در اصول کمک به نیازمندان] ..... ۱۱۷
- پاسخ‌های کوتاه-آبان ۹۷ ..... ۱۲۰
- س ۴۳۱ - چرا مردم جامعه، نسبت به حق و حقوق خودشون بی تفاوت هستند؟ ..... ۱۲۰
- س ۴۳۲ - لطفاً بفرمایید با توجه به روایت امام حسن عسکری که فرمودند: «زیارت اربعین از نشانه‌های فرد مومن است»، یعنی کسانی که در این راهپیمای عظیم اربعین شرکت می‌کنند - از جمله مسیحی‌ها، یهودی‌ها و سنی‌ها - مؤمن هستند؟ ..... ۱۲۱
- س ۴۳۵ - چرا خدا به ما اختیار داده؟ مگر نمی‌توانست ما را مجبور به بندگی و حرکت در راه تکامل کند؟ در این صورت به نفع ما بود به این معنا که کسی وارد جهنم نمی‌شد! ..... ۱۲۲
- س ۴۳۶ - در آیه پنجم از سوره مبارکه مدثر، خطاب به نبی مکرم اسلام صلی ... علیه و آله و سلم می‌فرماید: «وَالرُّجُزَ فَأَهْجُرْ» یعنی از پلیدی و ناپاکی هجرت کن. آیا معاذ... حضرت ختمی مرتبت دچار ناپاکی بودند که پروردگار دستور هجرت از رجز و پلیدی را صادر می‌فرماید؟ ..... ۱۲۴
- اعتقادی-آذر ۹۷ ..... ۱۲۶
- در بحث با یک مرتد درباره خداوند، شبهه‌ای برایم پیش آمده است: او گفت وجود این جهان و پدیده‌ها و اتفاقات موجود در آن به علت قوانین علمی است. مثل نیروی گرانش! یا در شرایط مناسب عناصر هیلروژن و اکسیژن با هم ترکیب می‌شوند و تشکیل آب می‌دهند. پس اگر خدایی وجود دارد در این بین چه کاره است و چگونه در این امور دخالت می‌کند؟ موحدین به چه دلیلی اعتقاد دارند که خداوند جهان را آفریده است و به چه دلیلی می‌گویند که هیچ کاری در جهان بی‌اذن خداوند انجام نمی‌شود؟ یا به عبارتی هیچ علتی در جهان بی‌اذن خداوند منجر به معلولی نمی‌شود؟ ..... ۱۲۶
- آیا کارکرد دین به سعادت و رستگاری در آخرت اختصاص دارد؟ دین تا چه مقدار در زندگی و دنیای کنونی انسان دخالت دارد؟ آیا همه شئون زندگی ما انسان‌ها می‌تواند دینی باشد؟ ..... ۱۳۰
- با مسیر آدمی فعلاً کار نداریم، بلکه راجع بن مقصد سوال دارم، ته این ماجرا قراره که انسان برسه به جایی که مظهر اسماء الهی باشه، انسان کامل؛ خب در این صورت انسان باید خدای کنه، یعنی قراره خدای کنه که لازمه‌ی تجلی اسماء الهی است! یعنی قراره خلق کنه، ربوبیت کنه و... آیا این برداشت من درسته؟ ..... ۱۳۳
- قرآن کریم و حدیث-آذر ۹۷ ..... ۱۳۷
- چگونه قرآن از ۱۴۰۰ سال پیش تا کنون تحریف نشده است؟ لطفاً پاسخ کامل و جامعی بفرمایید. اغلب هم‌کلاسی‌هایم دچار این شبهه هستند و ما نیز علم پاسخگویی به آن را نداریم. لطفاً طوری توضیح بفرمایید که برای عموم به اثبات برسد و به اعتقاد برسند. هر چند می‌دانم که قرآن نیازی به اثبات شدن ندارد.

- ۱۳۷ .....  
 در حدیث فرمود: خواب بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است، یا غم و اندوهی از طرف شیطان است و یا مشکلات روزمره انسان است که در خواب آن را می‌بیند. در این حدیث ذکر شده خواب‌های ناراحت‌کننده از ناحیه شیطان است و فقط خواب‌های خوش از ناحیه خداوند است. اما گاهی انسان خوابی می‌بیند که غم‌انگیز است و در آینده نیز اتفاق می‌افتد که این خواب رویای صادقه می‌باشد و رویای صادقه از سوی خداوند است. آیا کلمه "بشارت"، بغیر از خبر خوش، معنی خبر صحیح نیز می‌دهد؟.....  
 ۱۴۱ .....  
 امام باقر (ع) می‌فرماید: «علی (ع) هواره به کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) عمل می‌کرد و اگر مسأله جدیدی پیش می‌آمد که در قرآن و سنت نبود، خداوند حقیقت در آن رخداد جدید را به او الهام می‌کرد.» این سوال را از خدمتتان دارم: آیا تمام مسائل در قرآن نبوده؟ منظور چیست؟ حتما مسئله هم دینی بوده که امام اول به قرآن و سنت رجوع می‌کرده و اگر نبوده به ایشان الهام می‌شده.؟ منبع حدیث: (فروخ، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۲۳۵، کتابخانه مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴).....  
 ۱۴۴ .....  
 آیا این ادعا صحیح است که حضرت الله (جل جلاله) در قرآن کریم در برابر سه کس اعلام جنگ کرده است: رباخوار، مشرک و دشمن دوستان خدا. در مورد رباخوار را در آیه ۲۷۹ بقره یافتیم که سخن خداست، اما در دو مورد دیگر با اینکه گناهان بزرگی هستند اما اینکه محاربه با الله باشند را دقیقاً ندیدیم. اگر ادعای فوق الذکر صحیح است موارد دو و سه ناظر بر کدام آیات هستند؟ و اگر صحیح نیست آیا اینگونه ادعاها، افترا بر قرآن نیست و اگر افترا نیست پس چه حکمی دارد؟.....  
 ۱۴۷ .....  
 سیاسی-آذر ۹۷ .....  
 آیا فکر نمی‌کنید که "دین‌داری حداقلی" و توجه به ظرفیت‌های روحی و فکری انسان (که برای افزایش و شکوفا شدن نیاز به صبوری بالایی دارد) به نسبت "دین‌داری حداکثری"، آرامش بخش‌تر است و نتیجه‌ی بهتری دارد؟.....  
 ۱۵۱ .....  
 آیا این مطلب که «در عصر حاضر با توجه به اهمیت وحدت مذاهب و محتوای زیارت عاشورا و حساسیت اهل سنت به زیارت عاشورا باید از خواندن علی زیارت عاشورا اجتناب شود»، صحیح است؟.....  
 ۱۵۴ .....  
 چرا پس از مسیحیت، سال‌های زیادی طول کشید تا خدا اسلام را معرفی کند؟ آیا ما از مصلحت آن با خیریم؟ چرا زودتر اتفاق نیفتاد؟.....  
 ۱۵۹ .....  
 گوناگون-آذر ۹۷ .....  
 آقای سروش نظرشون اینکه دنیا و آخرت در هم تنیده شده و هدف اصلی دین سعادت آخرته؛ اگر به دنیا هم پرداخته به جهت مقدمه آخرت بودند. آقای مصباح هم تقریباً این نظریه رو دارن که دین فقط به اون دسته از مسائل دنیا که باعث جزا و پاداش تو آخرت میشه کار داره و دنیا دغدغه دین نیست. نظر شما چیه؟! آیا دین میتونه تو مسائل دنیا نظر بده؟ از علم و تکنولوژی تا ... مثلاً آیا دین تو سلامت یا تو ساختمان سازی یا ... چه جایگاهی داره؟! آیا دین برای دنیای ما هم کامله؟ و منجر به سعادت دنیایی بشر میشه؟.....  
 ۱۶۴ .....  
 آیا اندیشمندان غربی نیز برای "آزادی بیان"، مخلودیت‌هایی قائلند؟! منظورم در حوزه‌ی "اندیشه نظری" است، نه آن چه که آنجا عمل می‌شود. ....  
 ۱۶۸ .....  
 بارها گفته‌اید که «اخلاق یعنی موضع‌گیری». در مورد "ادب" سوال دارم که به چه معناست؟.....  
 ۱۷۱ .....  
 روح که از بدن خارج میشه، در عالم برزخ وارد جسم مثالی میشه و این نشون میده که ما هنوز زنده هستیم و نمردیم. می‌خواستم ببینم پس چه جوری میشه که ما در دنیا می‌گیم فلانی مُرد. در صورتی که ما نمردیم. پس چرا می‌گیم مرگ و اینکه انسان‌ها می‌میرند. سوال دوم من این هست که از جسم مثالی چیزی نمی‌دویم. می‌خواستم ببینم جسم مثالی دیگه چیه؟.....  
 ۱۷۵ .....  
 نوجوان دهه هشتادی هستیم؛ چگونه باید درمیان همکلاسی‌هایم که واقعا شهوت برآنان غلبه کرده است و به راحتی گناه می‌کنند، رفتار کنم که خدایی نکرده توسط من، دین و اسلام از نظرشان بدجلوه داده نشود؟.....  
 ۱۷۹ .....  
 تاریخ-آذر ۹۷ .....  
 ۱۸۲ .....

چرا به ما شیعه جعفری می‌گویند، مگر علوی یا ... نیستیم؟ آیا دانشگاه ایشان با ۴ هزار شاگرد واقعیت دارد؟ آیا اسم و اثری هست؟..... ۱۸۲

در پاسخی گفتید که انجیل‌هایی که مسیحیان در اختیار دارند پنج‌تاست و اکنون نیز سخن از ششمین آنها مطرح شده. میشه نام این پنج انجیل و ششمین آن را هم بگید؟ چون تا آنجا که من می‌دانم انجیل‌های مسیحیان چهارتاست، (متا و یوحنا و لوقا و مرقس) و انجیل‌های دیگری هم بوده که بعضی از آنها کشف شده که انجیل برنابا یکی از آنهاست. در ضمن می‌خواهم بدانم انجیل خود حضرت عیسی چه شده؟ و آیا دلیلی برحقیقت انجیل برنابا وجود دارد؟..... ۱۸۵

www.x-shobhe.ir





## اعتقادی-مهر ۹۷

چگونه اثبات می‌کنید که خداوند نه به دنیا آمده و نه کسی را به دنیا می‌آورد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پیش از آن که وارد مبحث «خداشناسی» شویم، باید توجه نماییم که «شناخت» چه ایجابی و چه سلبی، چه اثبات و چه نفی، کار عقل است؛ و عقل به نور "علم" می‌بیند و می‌شناسد، درست مانند چشم، که هست، اما اگر نور نباشد، چیزی را نمی‌بیند.

"علم" یعنی "معلوم" شدن یک مجهول برای انسان، که آن نیز حاصل "فکر" می‌باشد؛ تفکر یعنی کار ذهن روی معلومات، برای به دست آوردن و معلوم نمودن مجهول‌ها. اگر در یک مسئله ریاضی و یا یک قضیه منطقی، هیچ معلومی وجود نداشته باشد، هیچ مجهولی نیز معلوم نخواهد شد. به عنوان مثال: هرگز پرسیده نمی‌شود که «چند به اضافه یا ضرب در چند، چند می‌شود»؟!

بنابراین، لازم است که آدمی برای به دست آوردن یک پاسخ عقلی (استدلال، اثبات یا نفی منطقی)، باید ابتدا معلومات خود را در ذهن مرتب نماید و آنها در ارتباطی منطقی بچیند و سپس روی این معلومات فکر نماید، تا مجهول برایش معلوم شود و قضیه به اثبات عقلی برسد.

این روش، سبب می‌گردد که گاه پاسخ بسیاری از سؤالات و شبهات ذهنی، بدون نیاز به مطالعه در کتاب یا پرسیدن از دیگران، برای ذهن معلوم شود، برای عقل شناخته شود و برای قلب مفهوم گردد، به طوری که اطمینان حاصل نماید.

به عنوان مثال: همین پرسش را در ذهن، با معلومات و با پرسش‌هایی از خود که پاسخش معلوم است، مرتب نماییم:

**یک -** وقتی از صفات یا فعل خداوند سبحان سؤالی می‌شود، فرض بر این است که در اصل وجودش تردیدی نیست و یقین لازم حاصل شده است، اما در مورد صفات یا افعالش سؤالاتی هست.

**دو -** بی‌تردید کسی که در اصل وجود خداوند متعال تردید دارد، ابتدا باید این قضیه را برای خود حل نماید. فرض کنید کسی اصل وجود یک استاد یا معلمی را قبول نداشته باشد، بعد پرسد: «حالا او چه تدریس می‌نماید

و چگونه؟! یا اصل وجود شخصی را قبول نداشته باشد، اما پرسد: حالا او مرد است و یا زن، و در کجا ساکن است؟!؟

**سه -** آن که خداوند سبحان را شناخته، به درستی فهمیده که او خالق عالم هستی می باشد، پس او خالق است و هر چه هست مخلوق. او واجب الوجود است و هر چه هست، ممکن الوجود. او هستی و کمال محض است و هر چه هست، به تناسب ظرفیت وجودی، تجلی آن هستی.

بنابراین، او را از تمامی صفات و ویژگی های مخلوقات [از جمله نیاز به غیر]، مبرا [سبحان] می داند؛ که به دنیا آمدن و یا به دنیا آوردن، از جمله این ویژگی ها و نیازهای مخلوق می باشد.

**چهار -** با کمی تفکر، عقل می گوید: «اگر او خالق عالم هستی است که هست، پس این عالم پیش از خلقت او وجود نداشته است؛ حال "به دنیا آمده است، یعنی چه"؟! بالاخره باید دنیایی پیش از پیدایش باشد که کسی در آن به دنیا بیاید! پس خالق دنیا، به دنیا نیامده است، بلکه دنیا و اهلس را خلق نموده است.

**پنج -** به دنیا آمده، یعنی نبوده و بعداً به وجود آمده است و این صفت مخلوقات است. مضافاً بر این که اگر حادث (پدیده) باشد، عدم نیز به او راه دارد. یعنی چیزی که نبوده و بعداً پدید آمده، قابل از بین رفتن می باشد، چرا که هستی عین ذات او نیست.

**شش -** به دنیا آمدن، اگر به همین معنای مصطلح باشد، مستلزم پیشی (سبقت) وجود به دنیا آورنده (مادر) می باشد؛ و اگر به معنای کلی «پدید آمدن از چیزی دیگری» باشد، مستلزم سبقت وجود آن پدید آورنده می باشد.

حال چگونه ممکن است که وجودی بر وجود به وجود آورنده ی خودش، پیشی داشته باشد؟! این چه خدا و خالقی است که پیش از او نیز چیزهایی بوده اند و او را زاییده یا به دنیا آورده اند؟!؟

**هفت -** به دنیا آوردن، مستلزم برخورداری از جنسیت [نر یا ماده] می باشد که آن نیز مستلزم برخورداری از جسمیت می باشد.

به دنیا آوردن، به صورت "زایش"، مستلزم آن است که موجود زاینده، هم جسم داشته باشد و هم جنسیت - نر، یا ماده، یا هر دو باشد - نطفه بپذیرد، رحم یا تخمدان داشته باشد و مراحل تکمیل جنین و زایش فرزند را پشت سر بگذارد!

**هشت -** زایش (زاییدن)، ساختار تولید مثل است، آن هم برای موجوداتی که از بدن مادی و حیوانی برخوردار می باشند و حتی مجردات (فرشتگان) تولید مثل ندارند؛ حال آیا می شود تصور نمود که خداوند سبحان، جسم دارد، جسم مادی و حیوانی دارد و تولید مثل می نماید تا تکثیر شود؟!؟

●● - خداوند خالق و سبحان، پدر یا مادر کیست؟! موجودات عالم مخلوق او هستند و یا فرزندان او؟! بت پرستان کافر، و کفار نفوذی به ادیان، گاه فرشتگان را دختران او خواندند و گاه برخی از انبیا و حتی خود را پسران و فرزندان او خواندند! آیا این افتراها، جاهلانه نیست؟! عقل چه می گوید؟!

### آیاتی از قرآن کریم:

خداوند متعال، ضمن طرح ادعاها، برای ذهن و عقل سالم، طرح سؤال نیز می نماید، سؤالی که پاسخش در خودش است. توجه به تفکر در معلوماتی که مجهول را معلوم می نماید. به عنوان نمونه:

● - «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاءً أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ» (الزخرف، ۱۹)

ترجمه: آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند (محسوب نمودند)؛ آیا شاهد آفرینش آنها

بوده اند؟! گواهی آنان (که فرشتگان مؤنث هستند) نوشته می شود و (از آن) بازخواست خواهند شد!

● - «أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِبْنِهِمْ لَيَقُولُونَ \* وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ \* أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ» (الصفات، ۱۵۳)

ترجمه: بدانید آنها با این تهمت بزرگشان می گویند: \* «خداوند فرزند آورده!» ولی آنها به یقین دروغ گویانند! \* آیا

[خدا] دختران را بر پسران برگزیده است (فرشتگان را دختر آفریده است)؟!

● - «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاءً إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» (الإسراء، ۴۰)

ترجمه: آیا [پنداشتید که] پروردگارتان شما را به [داشتن] پسران اختصاص (افتخار و قدرت) داده و خود از

فرشتگان دخترانی برگرفته است حقا که شما سخنی بس بزرگ می گویند.

● - «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ

يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (المائدة، ۱۸)

ترجمه: یهود و نصاری گفتند: «ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم.» بگو: «پس چرا شما را در برابر

گناهانتان مجازات می کند؟! بلکه شما هم بشری هستید از مخلوقات که آفریده؛ هر کس را بخواهد (و شایسته

بداند)، می بخشد؛ و هر کس را بخواهد (و مستحق بداند)، مجازات می کند؛ و حکومت آسمانها و زمین و آنچه

در میان آنهاست، از آن اوست؛ و بازگشت همه موجودات، به سوی اوست.»

● - «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا

مَنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (التوبة، ۳۰)

ترجمه: و یهودیان گفتند: عُزیر پسر خداست، و نصاری (مسیحیان) گفتند: مسیح پسر خداست! این سخنی

است [باطل] که به زبان می آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند شباهت دارد؛ خدا آنان را بکشد

چگونه [از حق] بازگردانده می شوند.

نکته:

کفار و مشرکین، برای توجیه این کفر جاهلانه و نیز فریب مردمان، ابتدا گفتند، خدا می‌زاید، سپس گفتند: دختر می‌زاید و فرشتگان دختران خدا هستند ... - این کفار و مشرکان، به داخل یهودیان نفوذ کرده و به عنوان یهودی مدعی شدند که خدا می‌زاید و ما پسران خدا و فرزندان او هستیم - سپس همین‌ها از یهود، به مسیحیت نفوذ کردند و گفتند: حضرت عیسی علیه السلام، خود خداست، پدر خداست، پسر خداست و ...! خداوند متعال در آیه فوق، متذکر می‌گردد که اینها سخنان همان کفار می‌باشد «قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ»؛ یعنی اسم یهودی و مسیحی روی آنان نگذارید و فریب نخورید که اینها همان کفار هستند.

\*\*\*

آیا عیسی مسیح علیه السلام مسیحیان را شفاعت می‌نماید؟ [پاسخ: شفاعت اصول و قواعدی دارد].

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

اهل عصمت علیهم السلام و نیز صدیقین و شهدا، هم شاهدان امت هستند و هم شافعان امت؛ حال چه در زمان حیات خود و پیروان‌شان، چه بعد از وفات خود و پیدایش امم بعدی و چه در قیامت. بنابراین، هم نزد خداوند سبحان، از برخی امم خویش شکایت می‌کنند، و هم از برخی امم خویش شفاعت می‌کنند. پس چنین نیست که نام هر کسی در دنیا مسلمان بود، مورد شفاعت حضرت محمد صلوات الله علیه و آله قرار گیرد، یا نام هر کسی مسیحی یا یهودی بود، مورد شفاعت حضرات موسی و عیسی علیهما السلام قرار گیرد؛ چه بسا مورد شکایت ایشان قرار گیرند.

### شاهد و شهادت:

اول شهید و شاهد، خداوند متعال است، و سپس رسولان و آنان که اذن شفاعت یابند:

«يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (المجادلة، ۶)

ترجمه: روزی که خداوند همه آنان را بر می‌انگیزد و به آنچه کرده‌اند آگاهشان می‌گرداند؛ خدا [کارهایشان را]

برشمرده است و حال آنکه آنها آن را فراموش کرده‌اند و خدا بر هر چیزی گواه است.

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَيَّ دَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (آل عمران، ۸۱)

ترجمه: و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران (و پیروان آنها)، پیمان مؤکد گرفت، که هرگاه کتاب

و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، به او ایمان بیاورید و

او را یاری کنید! سپس (خداوند) به آنها گفت: «آیا به این موضوع، اقرار دارید؟ و بر آن، پیمان مؤکد بستید؟»

گفتند: «(آری) اقرار داریم!» (خداوند به آنها) گفت: «پس گواه باشید! و من نیز با شما از گواهانم.»

«إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا» (المزمل، ۱۵)

ترجمه: بی گمان ما به سوی شما فرستاده ای که گواه بر شماست روانه کردیم همان گونه که فرستاده ای به سوی فرعون فرستادیم.

### شکایت حضرت مسیح علیه السلام:

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَلَمْ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ»

ترجمه: و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بعنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!»، او می گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! بیقین تو از تمام اسرار و پنهانی ها باخبری.

«مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ إِنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُمْ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَقَّيْتِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»

ترجمه: من، جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آنها نگفتم؛ (به آنها گفتم:) خداوندی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست! و تا زمانی که در میان آنها بودم، مراقب و گواهمشان بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آنها بودی؛ و تو بر هر چیز، گواهی!

### شکایت حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله:

«وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (الفرقان، ۳۰)

ترجمه: و پیامبر [خدا] گفت: «پروردگارا، قوم من این قرآن را رها کردند.»

### شفاعت:

شفاعت نیز تماماً مال خدا و نزد خداست. چنان که مالک همه چیز اوست و نه دیگران:

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (الزمر، ۴۴)

ترجمه: بگو شفاعت یکسره از آن خداست فرمانروایی آسمان ها و زمین خاص اوست سپس به سوی او باز گردانیده می شوید.

"شفاعت" دو تایی بودن است و همگان باید با خدا باشند، چنان که خدا با آنان است، هر کجا که باشند.

«وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ - و او با شماست، هر کجا که باشید / الحديد، ۴»

شفاعت دیگران، یعنی در دنیا با هر کسی بودی [نه این که از اسلام، مسیحیت و ... چه اسمی را برگزیدی]، در آخرت نیز با او خواهی بود و اگر موانعی (از جمله نادانی‌ها، غفلت‌های سهوی، برخی گناهان، قلت در کم و کیف عبادات و ...) مانع از این جمع شدن باشد، به شفاعت آنان مرتفع خواهد شد، انشاء الله.

بنابراین، بسیاری از یهودیان و مسیحیان، با مشرکان و ظالمان محشور خواهند شد، چنان که بسیاری از مسلمانان، با ابوسفیان، معاویه، یزید و شمر گذشته و زمان خود محشور خواهند شد، چرا که در دنیا [به لحاظ اعتقاد و عمل]، با آنان بوده‌اند! این است که فرمود: در قیامت، هر گروهی با امام خودش محشور می‌گردد.

«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوِّيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء، ۷۱)  
**ترجمه:** [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم. پس هر کس کارنامه‌اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می‌خوانند و به قدر نَخک هسته خرمایی به آنها ستم نمی‌شود.

### اصول شفاعت:

پس شفاعت، نه فامیل بازی است و نه پارتنری بازی به نوعی که با "عدالت الهی" منافات داشته باشد؛ در آنجا به اندازه‌ی نَخک هسته‌ی خرمایی به کسی ظلم نمی‌شود. به فرموده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام: «در قیامت، قاضی خود شاهد است». بنابراین، شفاعت، بخشی از قوانین حاکم بر خلقت و هدایت است و اصولی دارد، از جمله:

۱- در قیامت، هیچ کسی جز به اذن خدا، شفاعت نمی‌کند:

«إِنَّ رَبُّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (یونس علیه السلام، ۱۰)

**ترجمه:** پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید. سپس بر عرش استیلا یافت. کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند. شفاعتگری جز پس از اذن او نیست. این است خدا، پروردگار شما، پس او را بپرستید. آیا پند نمی‌گیرید؟

۲- شفاعت کننده‌ای وجود ندارد، مگر آن که خداوند شفاعت او را تعهد کرده باشد:

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (مریم علیها السلام، ۸۷)

**ترجمه:** آنان هرگز مالک شفاعت نیستند (اختیارش را ندارند)؛ مگر کسی که نزد خداوند رحمان، عهد و پیمانی دارد.

۳- شفاعت کننده‌ای نیست، مگر آن که خداوند از قول او راضی باشد:

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (طه، ۱۰۹)

**ترجمه:** در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است.

۴- شفاعت کنندگان، فقط مبتنی بر علم و به حق گواهی می دهند:

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (الزخرف، ۸۶)

**ترجمه:** و کسانی که به جای او می خوانند [و می پرستند] اختیار شفاعت ندارند، مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی داده باشند.

۵- شفاعتی از کسانی که متذکر شدند، اما روی برگرداندند صورت نمی پذیرد:

«فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ \* فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ» (المدثر، ۴۸ و ۴۹)

**ترجمه:** از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد \* چرا آنها از تذکر روی برگرداندند (چرا متذکر، متوجه و متنبه نشدند)؟!

### شفاعت انبیاء، اولیا و شهدا، به کفار، مشرکان و منافقان نمی رسد:

بنا بر آیات مذکور در مورد شفاعت، که عقل مصدق آنهاست، شفاعت هیچ یک از انبیا، رسولان، امامان، مؤمنان، شهداء و صدیقین، به کفار، مشرکان و منافقان نمی رسد؛ چنان که به پیامبر رحمت خویش فرمود: اگر تو هفتاد بار هم برای منافق و فاسق جماعت، و مسخره کنندگان اهل ایمان، استغفار نمایی، پذیرفته نمی گردد:

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (التوبة، ۸۰)

**ترجمه:** چه برای آنها استغفار کنی، و چه نکنی، (حتی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، هرگز خدا آنها را نمی آمرزد! چرا که خدا و پیامبرش را انکار کردند؛ و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی کند!

● - بنابراین، اگر مسلمانان، مسیحیان و یهودیان، به عقاید کفرآمیز، شرک، نفاق و ظلم بگروند، هرگز مشمول شفاعت انبیا و اولیای الهی قرار نمی گیرند:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (المائدة، ۱۷)

**ترجمه:** آنها که گفتند: «خدا، همان مسیح بن مریم است»، بطور مسلم کافر شدند؛ بگو: «اگر خدا بخواهد مسیح بن مریم و مادرش و همه کسانی را که روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می تواند جلوگیری کند؟ (آری)، حکومت آسمانها و زمین، و آنچه میان آن دو قرار دارد از آن خداست؛ هر چه بخواهد، می آفریند؛ (حتی) انسانی بدون پدر، مانند مسیح؛ و او، بر هر چیزی تواناست.»

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (المائدة، ۱۸)



**ترجمه:** یهود و نصاری گفتند: «ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم.» بگو: «پس چرا شما را در برابر گناهانتان مجازات می کند؟! بلکه شما هم بشری هستید از مخلوقاتی که آفریده؛ هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، می بخشد؛ و هر کس را بخواهد (و مستحق بداند)، مجازات می کند؛ و حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، از آن اوست؛ و بازگشت همه موجودات، به سوی اوست.»

\*\*\*

درست است که خداوند خالق است و ربوبیتش نیز به اثبات رسیده است، اما می خواهم به عقلم پاسخ دهم که چرا باید پرستمش - مگر جز خلقت و ربوبیت چه کرده است؟! البته مرا ببخشد که برای قانع کردن عقلم، پرسش را اینگونه طرح نمودم.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا پرستش توسط بندگان، دستمزد خداست که پرسیده شود: «مگر به غیر از خلقت و ربوبیت چه کرده است»؟! است

شاید اگر این پرسش را بگونه ی دیگری مطرح نمایم، پاسخ در دل سؤال باشد و دستیابی و فهم آن بسیار آسان گردد. باید پرسیم:

«چرا نباید به غیر از خالق، رب و خداوند سبحان، شخص یا چیز دیگری را پرستیم؟» چرا که بخواهیم یا نخواهیم، فطرتاً پرستنده هستیم و اگر او را نپرستیم، غیر او را می پرستیم. اگر دقت نمایم، توحید، با نفی اله های دیگر آغاز می شود، یعنی ابتدا «لا إله» است و سپس «الّا الله» - ابتدا «يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ» است و سپس «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ».

حقیقت مطلب و حکمت نکته، این مهم است که آدمی ذاتاً پرستنده است، پس او هرگز "پرستش" را انتخاب نمی کند، بلکه "إله، معبود" و خدایی را برای پرستش انتخاب می نماید. چنان که آدمی هرگز "حب و عشق" را انتخاب نمی کند، بلکه "محبوب و معشوق" را انتخاب نموده و بر می گزیند.

### پرستش:

پرستش یک امر فطری است، و فطری، یعنی آدمی اینگونه خلق شده است. او ذاتاً بنده است و بندگی می کند، چه متوجه باشد و چه نفهمد؛ لذا هیچ انسانی که هیچ چیزی را إله و معبود خود قرار ندهد و نپرستد، وجود ندارد؛ حتی آن که گمان دارد هیچ خدایی برای پرستش ندارد، هوای نفس خود را إله و معبود قرار داده و بندگی اش را می کند.



« أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ » (الجاثیه، ۲۳)

**ترجمه:** هیچ دیدی آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود گرفت و خدا او را با داشتن علم گمراه کرد و بر گوش و قلبش مهر نهاد و بر چشمش پرده انداخت، دیگر بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند آیا باز هم متذکر نمی‌شوید؟

شاید مشکل اصلی این باشد که ما معنای درست و جامعی از "پرستش" را ندانسته‌ایم و چون مسلمان و اهل نماز و روزه و ... هستیم، گمان می‌نماییم که پرستش یعنی همین اعمال! لذا باید از خود بپرسیم: «پس آن که بت، طاغوت، گوساله یا هوای نفس خود را می‌پرستد، چگونه عبادت می‌نماید»!؟

### عبادت:

عبادت که آن را به بندگی و پرستش معنا کرده‌اند، در اصل اوج و مطلق وابستگی و تعلق می‌باشد که سبب خضوع کامل می‌گردد، تا حدی که اگر معبود فرمانی داشته باشد، مطاع واقع می‌شود، چنان که نافرمانی، از تکبر است که مانع از چنین تعلق و خضوعی می‌گردد.

### پرستش خداوند سبحان:

بنابراین، پاسخ این که اساساً «چرا باید بپرستیم؟!» روشن شد! چرا که ما مخلوقیم و مخلوق، نه خالق است، نه رب است، نه مالک، نه قادر و نه غنی و بی‌نیاز؛ بنابراین ذاتاً "عبد = بنده" است و فطرتاً بندگی می‌کند؛ با این تفاوت که اگر معبود حقیقی را نیافت، حتماً معبود تقلبی و بدلی را جایگزین نموده و او را می‌پرستد. هم چنین پاسخ این که «چرا نباید به غیر از خالق، مالک و رب خود و عالمیان را بپرستیم» روشن شد. چرا که به جز او هر چه هست، مثل خود ما مخلوق، مملوک، مربوب و مروزق است؛ پس در مقام و جایگاهی اولوهیت و ربوبیت قرار ندارد و ارزش پرستیدن ندارد.

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (القصص، ۸۸)

**ترجمه:** و با خدا (الله)، إله دیگر نخوان؛ الهی جز او نیست؛ جز وجه او او همه چیز نابود شونده است، فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

از حکمت‌های این که نفرمود: «إله دیگری نخوان»، بلکه فرمود: «با الله، إله دیگری را نخوان که إله فقط خود اوست»، این است که اولاً آدمیزاد ابتدا مشرک می‌شود و سپس کافر و ملحد؛ و ثانیاً اولوهیت خدا و وابستگی انسان به او، تثبیت شده و حاکم است، و آدمی به خطا "إله‌های دیگری را نیز در کنار تنها إله حقیقی قرار داده و می‌پرستد!

### جز خلقت و ربوبیت چه کرده؟

ضمن دقت به آن چه که گذشت در حقانیت خالقیت، اولوهیت و ربوبیت حق تعالی از یک سو و بندگی ذاتی بشر و پرستش فطری او از سوی دیگر، مشکل دیگر در ندانستن حقیقت اسمای الهی، از جمله خالق، إله و ربّ می باشد.

خالقیت و ربوبیت، در لفظ دو کلمه بیشتر نیست، اما در حقیقت یعنی تمام عالم هستی. پس تمامی هستی به او وابسته است و به او تعلق دارد.

### خالقیت:

- \* - "خلق کرده"، یعنی هستی، کمال و اسمای حسناى خودش را در هر مخلوقی، به تناسب ظرف وجودش که حکیمانه مقدر (اندازه گذاری) شده است، تجلی داده است.
- \* - "من را خلق کرده"، یعنی اسمایش را در من تجلی داده است، لذا از حیات، علم، حکمت، جمال، جلال، جود، کرم، رأفت، و رحمت، برخوردار شده ام.
- \* - "عالم هستی را خلق نموده"، یعنی اسمایش در تک تک اجزای خلقت و تمامی موجودات عالم هستی، از سنگ گرفته تا فرشتگان تجلی داده است؛ لذا به هر سو بنگری، او را می بینی که تجلی کرده است.
- \* - "عالم را مسخر (رام) من نموده"؛ یعنی برای انسان، به عنوان خلیفه الله ارزش قائل شده و تجلی خودش را در بیرون از وجودش نیز به او عرضه داشته، تا با شناخت و بندگی او، مراتب و درجات وجودی اش کامل تر گردد. و فرمود: به غیر از آنچه هستی، در تو قابلیت "شدن" نیز قرار داده ام و این "شدن" که تبلور استعدادهاست، فقط در صورت بندگی من، حاصل خواهد شد؛ پس فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ - و جن و انس را نیافریدم مگر برای بندگی / الذاریات، ۵۶»

### ربوبیت:

ربوبیت، صاحب اختیاری و تربیت امور است. ما در زندگی روزمره ی خود با معنا و مفهوم این کلمه آشنایی بسیاری داریم، چنان که پدر و مادر را مربی کودک می دانیم؛ معلمان را مربیان مدرسه می دانیم، حتی در ورزش، مربی داریم و برای هر علم و مهارتی و حرکتی نیز نیازمند به مربی هستیم.

پس، ربّ و مربی عالم خلقت، از جمله انسان، الله جلّ جلاله می باشد، چرا که علیم، حکیم، خالق، مالک و قادری جز او وجود ندارد. پس ربوبیت او، هر لحظه، بر تمامی اجزای عالم هستی، حاکم و جاری می باشد.

«قُلِّلِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (الجاثیه، ۳۶)

ترجمه: پس حمد (سپاس توأم با پرستش)، از آن خداست، پروردگار آسمان ها و پروردگار زمین پروردگار جهانیان.

خطای انسان آنجاست که همانند جایگزینی إله‌ها و معبودهای دروغین، جعلی و بدلی، در عین حالی که [از روی جهل و تکبر]، ربوبیت خالق را بر نمی‌تابد، صدها و هزاران رب دروغین را بندگی می‌کند. چنان که حضرت یوسف علیه السلام، در زندان به هم سلولی‌های خود فرمود:

«يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَرْتَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف علیه السلام، ۳۹)

ترجمه: ای دو دوست (دو هم صحبت) زندانیم؛ آیا رب‌های پراکنده بهترند یا پروردگار یگانه‌ی مقتدر؟!

### ادعای فراغه از گذشته تا حال:

به ادعای فراغه و فرمانروایان نظام سلطه، از گذشته تا حال توجه ننمایید! هیچ کدام ادعای خالقیت نکردند، چرا که نمی‌توانند چیزی را خلق نمایند - هیچ کدام ادعای رزاقیت نیز نکردند، چون خودشان نیز مرزوق هستند، اگر لقمه نانی و جرعه آبی به خودشان نرسد، می‌میرند! بلکه همگی ادعای اولوهیت و ربوبیت کرده‌اند! چرا که قصدشان به بندگی، تعلق، وابستگی و خضوع کشاندن مردمان و مطاع بودن اوامرشان می‌باشد!

فرعون فریاد بر می‌آورد که «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي - جز خودم، الهی برای شما نمی‌شناسم / القصص، ۳۸» - و - «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى - من بزرگترین پروردگار (صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور شما) هستم / النازعات، ۲۴» - امریکا و فرعون بچه‌های امروز نیز همین را ادعا را دارند!

### پاسخ به عقل:

"عقل" موهبتی الهی است که برای شناخت به ما عطا شده است؛ پس ما پاسخگوی عقل نیستیم، بلکه موجودی هستیم که با عقل می‌شناسیم.

● - پس، حال که شناخت عقلی ما این است که:

«هستی و کمال اوست، و هر چه هست تجلی اوست» - «خالق، مالک، قادر، رازق، إله و رب اوست» - «چون علیم و حکیم است، پس عالم هستی را بی‌هدف و بازیچه نیافریده، لذا بازگشتی در کار است که به سوی اوست» - «ما، ذاتاً واجب الوجود، غنی و منزّه (سبحان) نیستیم، پس مخلوق، عبد (بنده) و سراسر ناقص هستیم، ولی در عین حال فطرتاً عاشق کمال هستیم»؛ چرا دیگرانی که آنها نیز صفات خودمان را دارند، جایگزین نموده و به آنها وابستگی محض بیابیم، و آنها را جایگزین خالق و رب خود نموده و بندگی نمایم؟! لذا به مخلوق کامل، عقل کل و خاتم رسل صلوات الله علیه و آله فرمود:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (یوسف علیه السلام،

**ترجمه:** بگو: «این است راه من، که من و هر کس که پیروی ام نمود، با بینایی (بصیرت) به سوی خدا دعوت می کنیم، و منزه است خدا، و من از مشرکان نیستم» (در پرستش او، چیزی را با او شریک قرار نمی دهیم؛ بلکه خالصاً و مخلصاً او را بندگی می نمایم).  
و این فرمان، به تمامی انسان های عاقل نیز می باشد.

\*\*\*

اون چیزی که ما الان به عنوان تشیع می شناسیم تا چه حد به حقیقت اون در صدر اسلام نزدیک است؟ منظورم اینست که آیا در آن دوران هم عقاید شیعیان همینگونه بوده است؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آن چه که می شناسیم، با آن چه که می توانیم و باید بشناسیم، با آن چه که باور نموده و یقین آورده ایم، با آن چه که هستیم و عمل می نمایم، مقوله هایی متفاوت و کاملاً مجزا و مستقل از یکدیگرند؛ و حتی جایگاه و ابزارشان نیز در ساختمان وجود متفاوت است.

شناخت کار عقل نظری است - فهم، باور و یقین کار قلب است - و تدبیر در چه کردن و چگونه بودن، کار عقل عملی می باشد.

از این رو، ممکن است آدمی امری را خوب و درست بشناسد، اما باور نکند، یقین نیاورد و یا میل و گرایش به آن نداشته باشد - و یا حتی باورکی داشته باشد، اما در عمل تلاشی برای انطباق با آن چه که شناخته و باور نموده نداشته باشد، چرا که هنوز به همان حد شناخت و باورش نیز یقین نیاورده است.

● - برای مثال، می توانید ابلیس لعین را در نظر بگیرید که خدا و معاد را می شناخت، خوب هم می شناخت و می شناسد. شیطان پرستان امروزی، چه در قالب گروه و قبیله ای کوچک باشند و چه از تشکیلات گسترده ی جهانی و حکومتی [چون فراماسون] برخوردار باشند، همگی هم خدا را خوب می شناسند و هم ابلیس لعین را خوب می شناسند، اما در سپاه شیطان درآمدند، به جنگ خدا رفته اند و گمان می کنند که در مقطعی او را شکست می دهند و بالاخره خالق، مالک و رب، مرعوب و مغلوب مخلوق، مملوک و مربوب خود می شود!

● - مثال نزدیک تر، خودمان هستیم که در عرصه ی شناخت، خدا را به وحدانیت می شناسیم، و به لحاظ نظری، همه موحد هستیم؛ معاد را نیز می شناسیم؛ باورکی هم داریم [اگر چه به یقین نرسیده است]؛ اما ممکن است در سطوح یا درجات متفاوتی، دچار شرک نیز بگردیم.

آیاتی که با «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شروع شده و خطاب خداوند سبحان به مؤمنانی است که به او ایمان آورده‌اند را با تأمل بخوانید، گاه با تذکراتی مواجه می‌گردید که از خود می‌پرسید: مگر اینها مؤمن نبودند، پس این تذکرات برای چیست؟ مگر از مؤمن نیز چنین غفلت‌ها و خطاهایی سر می‌زند؟! مانند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالَّذِي نَزَّلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (النساء، ۱۳۶)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده بگروید و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبران او و روز بازپسین کفر ورزد در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (الصف، ۲ و ۳)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید \* نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید!

● - با کمی دقت، معلوم می‌شود که آیه‌ی اول، به بُعد نظری و ایمان توجه داده است و آیه‌ی دوم به بُعد عملی. و هر دو آیه خطاب به مؤمنان می‌باشد؛ چرا که مراتب و درجات ایمان و عمل صالح نیز متفاوت است. دانش‌آموزان همه محصل هستند، اما یکی در مقطع دبستان، دیگری در مقطع دکتری.

● - بنابراین، این که "آیا تشیع درست را شناخته‌ایم یا خیر؟" با این که «آیا شیعه‌ی درستی هستیم یا خیر؟» بسیار متفاوت است. ممکن است کاملاً درست شناخته باشیم، اما شیعه‌ی درستی نباشیم.

### منابع و ابزار شناخت:

هر شناختی، منبع یا منابعی دارد، مانند آن که زمین و خورشید، در کتاب طبیعت شناخته می‌شوند؛ وحی در قرآن کریم شناخته می‌شود و سخنان بزرگان یا آثار علمی آنها، در کتاب‌ها یا ساخته‌هایشان شناخته می‌شود و ...؛ اما ابزار شناخت انسان، عقل اوست که به نور علم می‌بیند.

بنابراین، سؤال از منابع و صحت آنها، با سؤال از میزان شناخت ما خیلی متفاوت می‌باشد. قرآن مجید، نهج البلاغه، منابع حدیثی، تواریخ موثق و ... همه وجود دارند، صحت و درستی آنها نیز به اثبات رسیده است. اما چگونگی شناخت، علم، باور و ایمان از یک سو، و میزان پایبندی، گرایش و عمل از سوی دیگر، بسیار متفاوت است. چنان که خداوند سبحان هست، اما میزان شناخت‌ها، باورها و بندگی‌ها متفاوت می‌باشد؛ و در میان مؤمنان نیز میزان درک، فهم، تقوا و اخلاص متفاوت می‌باشد.

### شناخت تشیع راستین:

اگر پرسیده شود: «آیا منابعی جهت شناخت تشیع حقیقی و راستین وجود دارد یا خیر؟» پاسخ مثبت است؛ اما اگر پرسیده شود: «آیا ما درست و آن گونه که باید شناخته‌ایم یا خیر؟» پاسخ منفی است. ما حتی به حد توان و ظرفیت عقلی و علمی خودمان، ولایت، امامت و بالتبع امام را نشناخته‌ایم، چه رسد به حقیقت ولایت، امامت و منزلت امام، که جز برای خودشان قابل شناخت نمی‌باشد. بنابراین، در این عرصه، قصورها و تقصیرهای فراوانی داریم.

### تاکتیک تشکیک:

یکی از مهم‌ترین استراتژی‌ها و تاکتیک‌های شیاطین جنّ و انس، ایجاد "تشکیک"های بی‌منطق می‌باشد. می‌توان در مقابل هر حقیقت و واقعیتی، یک «از کجا معلوم؟» گذاشت و تشکیک نمود! البته "شک" یک بیماری لاعلاج نیست؛ شک سالم، مقدمه‌ی شناخت است؛ تا تردید نباشد، پرسشی پیش نمی‌آید و تا پرسش پیش نیاید، تحقیق، پژوهش و شناختی حاصل نمی‌گردد؛ خواه در علوم طبیعی باشد، یا علوم عقلی. اما قلب بیمار، فقط به همان بخش "شک" وارد می‌شود و خوشش می‌آید که در همانجا متوقف و ساکن گردد!

کسی که در صحت آیات قرآن کریم و یا احادیث معتبر و یا منابع غنی و موثق، تردید می‌کند، لابد خودش منابع دیگری در اختیار دارد، خب به میدان آورد و استدلال و استناد نماید! و یا اگر منابع دیگری ندارد و فقط تردید دارد و می‌خواهد ببیند درست است یا خیر؟ دست کم باید مطالعه و تفکر نماید، و استدلال، برهان و استناد صحیح را بپذیرد؛ و اگر هیچ کدام نبود، دلش نمی‌خواهد بشنود، ببیند، بفهمد، باور کند و بپذیرد.

### عقاید در دوره‌ها:

"عقیده"، سبک زندگی، و یا معماری و هنر، و یا ابزار صنعتی، و یا مُد نیست که در دوره‌های متفاوت، دگرگون شود؛ بلکه به شناخت عقلی و باور قلبی بستگی دارد.

حضرت ابراهیم علیه السلام، همان براهینی را اقامه نمود که قبل از او، حضرت نوح علیه السلام اقامه نمود و پس از او حضرت محمد صلوات الله علیه و آله اقامه نمودند، و از سقراط گرفته تا ملاصدرا نیز همان براهین را (در قالب ادبیات‌ها و استدلال‌های گوناگون) بیان نمودند؛ چرا که حقیقت یک چیز است، و با نگاه‌ها و اظهار نظرها (نظریه‌ها)، تغییر نمی‌یابد.

بنابراین، عقیده‌ی شیعیان آن دوران [مانند: سلمان، ابوذر، مالک اشتر، میثم تمار و ...] نسبت به ولایت و امامت (تشیع)، با عقیده‌ی شیعیان امروز هیچ تفاوتی ندارد، چرا که منابع یکیست؛ بلکه تفاوت، در میزان شناخت، باور، ایمان، تقوا و عمل صالح است؛ که البته به لحاظ کمیت و کیفیت، امروز بسیار بالاتر می‌باشد. هم

عقل و علم پیشرفت نموده، و هم جمعیت بیشتر شده است. البته نه این که بگوییم: متشیع‌تر از سلمان و مالک اشتر وجود دارد، بلکه رشد کمی و کیفی حاصل شده است.

در آن روز امام در میدان بود و مردمان او را می‌دیدند و تنهایش می‌گذاشتند، یا حتی چون کربلا و عاشورا، او را به مسلخ می‌کشاندند، اما امروزه امام را نمی‌بینند، اما شناخت، ایمان، تقوا، بصیرت و عمل به حدی است که در رکاب او به میدان می‌روند و به شهادت نیز می‌رسند.

\*\*\*

www.x-shobhe.ir



## قرآن و حدیث-مهر ۹۷

در قرآن آمده که کلام خدا را تغییر دهنده‌ای نیست؛ پس چرا تورات و انجیل تحریف شده و تغییر کرده‌اند؟ اگر تورات و انجیل تحریف شده باشند با این آیات تناقض به وجود می‌آید.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بله، همان‌طور که بیان نمودید، در آیات بسیاری تصریح شده که "کلماتُ الله"، قابل تحریف، تغییر و تبدیل نمی‌باشند، از جمله:

«وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَيَّ مَا كَذَّبُوا وَأُودُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ» (الأَنْعَام، ۳۴)

**ترجمه:** و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند، ولی بر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید، و برای کلمات خدا هیچ تغییردهنده‌ای نیست. و مسلماً اخبار پیامبران به تو رسیده است.

● - بدیهی است که اگر کسی بتواند "کلماتُ الله" را مبدل به چیز دیگری نماید، نوعی همتایی و حتی غلبه پیدا کرده است؛ در حالی که کسی نمی‌تواند چیزی را خلق نماید و کلمه‌ای را ایجاد نماید و یا کلمات الهی را مبدل نماید. آیا مخلوق و مملوک، می‌تواند با خالق و مالکش برابری یابد و حتی بر او غلبه پیدا کند؟!!

● - اما لازم است، قبل از صدور حکم نسبت به وجود تناقض در آیات قرآن مجید، یا حتی احتمال آن، نسبت به مستندات یا مصادیق و شواهد، علم و یقین پیدا کنیم. باید ابتدا بدانیم که واژگانی چون: **کلمة الله، تغییر، تبدیل و تناقض** یعنی چه و سپس مفهوم و پیام آیه را درک کنیم و سپس به قضاوت بنشینیم که آیا تناقضی در آنها وجود دارد یا خیر؟!!

### کلمات الله:

"کلماتُ الله"، به الفاظ، واژگان و یا جملاتی که تحت عنوان "آیه" در قرآن کریم، تورات و انجیل آمده است، محدود نمی‌باشند، چنان که می‌فرماید: حضرت مسیح علیه السلام، خودش کلمه‌ای است که به حضرت مریم علیها السلام القاء شده است «وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ / النساء، ۱۷۱»؛ و یا می‌فرماید، سرنوشت‌های محتوم، کلمت الله است: «وَأُولَا كَلِمَةً سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى - و اگر سخنی از پروردگارت پیشی نگرفته و



موعدی معین مقرر نشده بود قطعاً [عذاب آنها] لازم می‌آمد / طه، ۱۲۹»، و یا می‌فرماید: اراده و مشیت حتمی خداوند متعال به پُر کردن جهنم از جن و انس، یک کلمه‌ی الهی است: «وَمَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ - و فرمان پروردگارت قطعی شده که: جهنم را از همه (سرکشان و طاغیان) جن و انس پر خواهم کرد! / هود علیه السلام، ۱۱۹»، و چندین آیه‌ی دیگر درباره‌ی مصادیق «کلمه الله».

### تحریف و تبدیل آیات:

پس از آن که دانستیم مقصود از "کلمه"، صرفاً کلمات بیان شده در آیات مندرج در کتب نمی‌باشد، باید دقت نماییم که فرموده «برای کلمات الهی تغییر و تبدیلی نیست»، و نه تنها فرموده در این کتاب‌ها و نوشتجاتی که به نام کتاب آسمانی در دست شماست، هیچ تحریفی نیست، بلکه در چندین آیه تصریح نموده که برخی از خودشان چیزهایی می‌نویسند، و سپس آن را به خدا نسبت داده و می‌گویند: «این همان کلام وحی است»!

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (البقره، ۷۹)

ترجمه: پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف‌شده‌ای] با دستهای خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این از جانب خداست»، تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند؛ پس وای بر ایشان از آنچه دست‌هایشان نوشته، و وای بر ایشان از آنچه [از این راه] به دست می‌آورند.

و یا می‌فرماید: از کیدهای کفار و یهود این است، [کلمه را تغییر نمی‌دهند]، بلکه [موضع آن را تحریف می‌کنند]. مثل این که کلمه اله را تغییر ندهند، اما بگویند: این مجسمه گوساله، همان إله موسی علیه السلام و ما می‌باشد - یا کلمه و معنای حقوق بشر را تغییر ندهند، اما بگویند: موضع آن، همین مواضع و عملکردهای ظالمانه و جنایتکارانه‌ی ما می‌باشد! «يُحْرِفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ» - «يُحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ». همین تحریف‌ها نیز اختصاصی به آیات مندرج در کتب ندارد، بلکه هر کلمه‌ی حقی را از موضعش تحریف می‌کنند. اما کلمه‌ی حق، هم چنان به جایش باقیست و اهل حقی می‌تواند آن را دریافت نماید.

### تورات و انجیل تحریف نشده نیز هنوز باقیست:

در مورد کتاب‌های الهی تورات و انجیل نیز دقت نماییم، که هنوز اصل آنها موجود و باقی است، و هیچ تردیدی نیست که به احتمال قوی، سردمداران اصلی و پشت پرده‌ی هدایت‌کننده یهود و نصاری (فراماسون، صهیونیسم و یا ...)، می‌دانند کجاست؟!

در قرآن مجید، تصریح شده که آیتش تصدیق‌کننده‌ی تورات و انجیلی است که در اختیار یهودیان و مسیحیان می‌باشد؛ بنابر این تردیدی نیست که دست کم تا صدر اسلام، اصل این کتب در اختیار آنان بوده که به آن احتیاج شده است، و حال آن که کتب تحریفی در همان زمان نیز رایج بوده است.

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وراءَ ظُهُورِهِمْ كَانُوا لَا يَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۰۱)

**ترجمه:** و آنگاه که فرستاده ای از جانب خداوند برایشان آمد که آنچه را با آنان بود تصدیق می داشت گروهی از اهل کتاب کتاب خدا را پشت سر افکندند چنانکه گویی [از آن هیچ] نمی دانند.

● - تصریح شده که یهودیان و مسیحیان، بر اساس وعده های الهی در کتاب های خودشان، منتظر آمدن رسول خاتم صلوات الله علیه و آله، با کتاب قرآن کریم، که مصدق کتاب خودشان می باشد بودند، و بر این انتظار، بر کفار مباهات می کردند، اما وقتی آمد، تکذیب نمودند! پس کتاب اصلی و تحریف نشده را در اختیار داشتند و هیچ دلیلی نیست که تحریفات پس از اسلام انجام شده باشد و یا کتب اصلی، قبل از اسلام غیب شده باشند!

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (البقره، ۸۹)

**ترجمه:** و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است برایشان آمد و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند برایشان آمد، انکارش کردند پس لعنت خدا بر کافران باد.

● - و هم چنین تصریح شده که کتاب اصلی در اختیارشان هست، ولی آن را به خاطر برخورداری از اندکی چرب و شیرین بیشتر در دنیا، «کتمان = پنهان» می دارند! چنان که به اهل کتاب فرمود:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (آل عمران، ۷۱)

**ترجمه:** ای اهل کتاب چرا حق را به باطل درمی آمیزید و حقیقت را کتمان می کنید با اینکه خود می دانید؟!!

● - در احادیث ما نیز تصریح شده است که وقتی حضرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیایند، تورات و انجیل اصلی را که در تابوتی و در غاری پنهان شده است، بیرون می آورند، و مبتنی بر آن احتجاج می نمایند.

### حفظ تورات و انجیل در قرآن کریم:

در عین حال، آن چه از کلمات الله در آیات و کتب پیشین آمده و لازم است که امت آخرالزمان نیز بدانند، در قرآن کریم تکرار شده است و به همین دلیل مصدق کتب پیشین می باشد؛ پس همه بدون تغییر و تبدیل باقی مانده اند. چنان که شاهدیم از اخبار حضرت آدم علیه السلام، قبل از خلقت و قبل از دمیدن شدن روح در پیکر او، تا گفتگوی ملائکه درباره خلیفه الله شدن او در زمین - تا سجده همه - تا تلمذ ابلیس - تا قصه های هابیل و قابیل - تا تاریخ انبیایی چون: نوح، ابراهیم، اسماعیل، یوسف، شعیب ... موسی و عیسی علیهم السلام، و دعوت شان و چگونگی ایمان یا کفر مردمان زمان شان، تا حکایت کفار جاهل و ظالمی چون: اقوام عاد و ثمود،

فرعون و هامان، سامری و ...، همه در قرآن کریم تکرار شده، پس محفوظ مانده است و هیچ گونه تغییر و تبدیلی به این کلمات الهی، عارض نگردیده است. پس این چنین حجت را بر همگان تمام نمود:

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا \* وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا \* رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (النساء، ۱۶۳ و ۱۶۴)

**ترجمه:** ما همچنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم به تو [نیز] وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان [نیز] وحی نمودیم و به داوود زبور بخشیدیم \* و پیامبرانی [را فرستادیم] که در حقیقت [ماجرای] آنان را قبلا بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی [را نیز برانگیخته ایم] که [سرگذشت] ایشان را بر تو بازگو نکرده ایم و خدا با موسی آشکارا سخن گفت \* پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردم پس از [فرستادن] پیامبران در مقابل خدا [بماند] و [حجتی نباشد] و خدا توانا و حکیم است.

\*\*\*

چرا ما پیامبر نشدیم؟ خداوند به پیامبران لطف ویژه‌ای داشته است تا بتوانند پیامبر شوند؛ پس چرا خدا این لطف ویژه را به ما نکرده است؟ با توجه به اینکه حضرت عیسی از بدو تولد خود را پیامبر معرفی نمودند، پس پیامبران بر اساس امتحان‌های این دنیا انتخاب نشدند! به غیر از توجیه با عالم ذر دلیل دیگری بیاورید.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به ما نیز لطف ویژه‌ای نموده که رنج و زحمت نبوت و رسالت را نکشیم، اما با پیروی از آنان، با آنان مشحور گردیم.

این پرسش جدیدی نیست. هرگاه پیامبری از سوی خداوند متعال برای مردم گسیل شد، عده‌ای گفتند: «چرا او؟ چرا وحی به او نازل شد، چرا به ما نازل نشد و ...؟! چنان که خداوند متعال خود در قرآن کریم به این پرسش اعتراضی پرداخته و تصریح می‌نماید که پیشینیان نیز عین همین سؤال را مطرح می‌کردند و البته می‌افزاید که دلایل و براهین، برای گروهی که در پی شناخت هستند و نه اعتراض، بیان شده است:

«وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (البقره، ۱۱۸)

**ترجمه:** افراد نادان گفتند چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا برای ما معجزه‌ای نمی‌آید؟ کسانی که پیش از اینان بودند [نیز] مثل همین گفته ایشان را می‌گفتند دل‌ها [و افکار]شان به هم می‌ماند؛ ما نشانه‌ها [ی خود] را برای گروهی که یقین دارند نیک روشن گردانیده‌ایم.

پس، اصل سؤال خوب است؛ اما تفاوت در ریشه و انگیزه‌ی مبادرت این سؤال به اذهان، سبب تفاوت نگاه و مواضع افراد گردیده و می‌گردد. برخی در پی شناخت ویژگی‌های یک نبی یا رسول می‌روند و آنها را بهتر می‌شناسند، برخی دیگر از روی حسادت، از روی بهانه‌ی جویی برای تکذیب و انکار، و از روی حرص و عناد چنین سؤالاتی را مطرح کردند، که چون دنبال پاسخ نبودند، بلکه قصدشان مخالفت بود، همگی منحرف‌تر شدند. این پرسش و مشابه آن را - حتی در مباحث دیگری چون: چرا من در این زمان و اینجا به دنیا آمدم؟ چرا من مذکر یا مؤنث شدم و ...؟ - می‌توان [و باید] از منظرهای گوناگونی مورد توجه و مطالعه قرار داد.

**الف -** آنگاه که از سویی می‌دانیم خالق عالم هستی، علیم و حکیم است و از سویی دیگر شاهدیم که نه تنها ما خالق، مالک و ربّ (صاحب اختیار و تربیت‌کننده‌ی امور نیستیم)، بلکه او در خلقت و نظام حاکم بر آن و ربوبیتش، نه با کسی مشورت می‌کند و نه از کسی اجازه می‌گیرد [که هر دو از نقص و نیاز می‌باشد]، از فعل او می‌پرسیم تا دانش و بینش ما رشد یابد، اما در کارش چون و چرا معترضانه نمی‌کنیم. از این رو، اولین و جامع‌ترین پاسخ خداوند متعال به اینگونه پرسش‌ها، این است که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. چنان که وقتی فرشتگان پرسیدند که اگر می‌خواهی برای خود خلیفه (جانشین - نه جایگزین) قرار دهی، چرا از نوع آدم و آن هم روی زمینی که تنازع بقا و خونریزی دارد؟ فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ - من داناترینم، به آن چه که شما نمی‌دانید / البقره، ۳۰»؛ و در پاسخ این که «چرا او نبی شد و من نشدم» نیز فرمود: این در علم شما نیست، بلکه در علم خداست:

«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سُبْحٰنَ الَّذِي أَسْرَرْنَا صَعَارًا عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (الأنعام، ۱۲۴)

**ترجمه:** و هنگامی که آیه‌ای برای آنها بیاید، می‌گویند: «ما هرگز ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده، به ما هم داده شود!» خداوند آگاه‌ترین است که رسالت خویش را کجا قرار دهد! بزودی کسانی که مرتکب گناه شدند، (و مردم را از راه حق منحرف ساختند)، در مقابل مکر (و فریب و نیرنگی) که می‌کردند، گرفتار حقارت در پیشگاه خدا، و عذاب شدید خواهند شد.

● - شاید این پاسخ، ابتدا بسیار نقضی به نظر آید و به مذاق بسیاری نیز خوش نیاید و بگویند: «خداوند فرموده: به تو چه؟ - این که نشد پاسخ!» اما واقع این است که پاسخ بسیار عقلی است و می‌فرماید: وقتی او خالق، مالک و رب است، وقتی او علیم و حکیم است، وقتی او هر چیزی را به اندازه‌های معینی خلق نموده و بر

اساس آن اندازه‌ها هدایت می‌نماید [وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى - همان که اندازه گذاشت، سپس هدایت نمود]، پس او می‌داند که چه کسی را نبی و رسول خودش گرداند، چه کسی را امام و حجت خویش قرار دهد، و چه کسی را مأموم قرار دهد.

**ب -** در نظام علیمانه و حکیمانه‌ی خلقت، هیچ دو چیزی از هر حیث برابر نیستند؛ اما هر کدام ارزش و جایگاه خود را دارند. حال پرسش از این که چرا آنها نبی شدند و ما نشدیم، مانند این است که ماه به خود بنگرد که از خورشید نور می‌گیرد، سپس معترض شود که «چرا من خورشید نشدم؟! و اینگونه چراها را در مورد تک تک اجزا و اعضای خلقت می‌توان مطرح نمود.

### وحی به ما نیز نازل شده و می‌شود:

"نبأ"، به معنای "خبر مهم و قطعی" است «عَمَّ يَسَاءَلُونَ \* عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ» و نبی کسی است که این اخبار مهم به او داده می‌شود، پس او از یک سو دریافت می‌نمورد و از سوی دیگر مردمان را از آن با خبر می‌نماید (به آنها ابلاغ می‌کند).

درباره قرآن مجید، خداوند متعال یکجا از خود قرآن سخن می‌فرماید، مثل این که فرمود: این قرآن حکیم است - آن را در شب قدر نازل کردیم و ... - یکجا از نزول آن به به پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله سخن می‌فرماید، مانند: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» - و یکجا تک تک ما را مخاطب وحی قرار داده و می‌فرماید: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» - در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است آیا نمی‌اندیشید / الأنبياء، ۱۰».

پس هم «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ» آمده و هم «أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ» و فرموده که مخاطب این نزول وحی، تمامی انسان‌ها هستند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (النساء، ۱۷۴)  
ترجمه: ای مردم! به درستی که از ناحیه پروردگارتان برایتان برهانی (و دینی مبرهن و مستدل) آمد و ما نوری آشکار به شما نازل کردیم.

### از تفاوت‌های اصلی:

بین ما (مردم) و انبیا، رسولان و امامان، تفاوت‌های بسیاری از وجوه گوناگونی وجود دارد، اما در امر "نزول وحی"، یکی از تفاوت‌های اصلی این است که آنها به خاطر ایمان، تقوا، بصیرت و اخلاص فوق‌العاده، نه برای خدا تعیین و تکلیف می‌کردند و نه معترضان در کارش چون و چرا می‌نمودند و "وحی" را به هر طریقی که نازل می‌شد، دریافت می‌نمودند. هیچ کدام نگفتند: چرا برای او جبرئیل آمد و برای من یکی از فرشتگان وحی - چرا برای او فرشته آمد، اما به من در عالم رؤیا وحی نازل شد و ...؟! اما، برخی از آدمیان برای خدا تعیین و تکلیف

نموده و در کارش چون و چرای معترضان می کنند! می گویند: «چرا برای او فرشته وحی بیاید و برای من نبی و رسول؟!»

آیا انبیا و رسولان علیهم السلام، خودشان از خدا خواسته بودند که آنان را برگزیند؟!

● - در تکالیف نیز همین طور است. حضرت موسی علیه السلام مکلف شد که به خدمتگزاری حضرت شعیب علیه السلام در آید، یا حتی از حضرت خضر (عبد صالح) علیه السلام علم رشد بیاموزد، و هیچ گاه معترض نشد که «من رسول اولی العزم و صاحب کتاب و شریعتم، پس چرا...؟!» حضرت رسول صلوات الله علیه و آله، هیچ گاه معترض نگردید و حتی نپرسید که «چرا نماز شب به من واجب است و به بقیه واجب نیست؟!» این پرسشها، وقتی صبغهی معترضان می گیرد، هم از نادانی است «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» و هم از کبر و حسادت و نیز وساوس شیطانی می باشد! وگرنه حق آن است که انسان عقل، به حکم عقل به خودش بگوید: «تو چکار داری که خداوند متعال، وحی خود را چگونه به تو می رساند، تو دریافت کن و اطاعت نما، تا رشد و کمال یابی».

### رسالت های ما:

اگر خداوند متعال به نبی و رسولش صلوات الله علیه و آله، وحی نمود که «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ / التوحید» - «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللهُ - بگو کیست رب آسمانها و زمین؟ بگو: الله / الرعد، ۱۶» - «قُلْ إِنْ هَدَى اللهُ هُوَ أَهْدَى - بگو: همانا هدایت الله، هدایت است / البقره، ۱۲۰» - «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا - / الإسراء، ۸۴» - «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا - و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است / الإسراء، ۸۴» و...؛ ایشان نیز عین همین وحی را به ما رساندند، و ما نیز موظف و مکلف هستیم که ضمن معرفت و ایمان و عمل، به دیگران برسانیم. یعنی همان دریافت وحی و مأموریت و مسئولیت حضرت رسول صلوات الله علیه و آله. خب حالا که وحی به ما رسید، چرا معطلیم؟!

### ظرفیت و کمال وجودی:

خداوند علیم و حکیم، هر موجودی را به تناسب جایگاه و نقشش در کارگاه هستی و چرخه‌ی هدایت، در اندازه (قدر) و ظرفیتی آفریده است، و این تفاوت ظرفیتها نیز ظلم نیست، چرا که هیچ کس را بیش از آن چه داده، مکلف ننموده است.

پس، کافیت همین قرآن و وحی ای که توسط رسول الله صلوات الله علیه و آله به خودمان نازل شده است را بخوانیم، حتی فقط یک آیه را بخوانیم و ببینیم چقدر از آن را می فهمیم و درک می نماییم؟! ما حتی به اندازه‌ی

ظرفیت وجودی خودمان نیز همت به تلاوت، تفکر، تعقل و سپس ایمان و عمل نمی‌نماییم، و البته نه از ما خواسته شده که به اندازه‌ی ایشان بفهمیم و نه مسئولیت‌های محوله به ایشان، به ما محول شده است. حال آیا ما خوشحال و شاکر باشیم که بدون این مسئولیت‌های خطیر و تکالیف سنگین، خداوند متعال ۱۲۴ هزار نبی - وحی - قرآن کریم - امامان علیهم السلام را برای ما فرستاده؟ یا بگوییم: چرا آنان را برای این مهم برگزیده و ما را برگزیده است؟!

### امتحان‌ها:

امتحان‌ها در آن چه خداوند متعال بر اساس علم و حکمت و مشیت خود، در بدو امر عطا نموده نمی‌باشد، بلکه در حفظ و رشد آنها می‌باشد. مگر حضرت آدم علیه السلام و ما را پس از امتحانات به عنوان آدمی که بالقوه خلیفه الله است خلق نمود؟ مگر ابتدا ما را امتحان نمود و سپس عقل، قلب و فطرت را به ما موهبت نمود؟! مگر ابتدا امتحان نمود و سپس انبیا، رسولان و امامان علیهم السلام و وحی، کتاب، دین و شریعت را برای ما فرستاد؟ مگر ابتدا امتحان نمود و سپس کتاب خلقت و کتاب وحی را برای رشد علمی در اختیار ما گذاشت؟ «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» - به انسان آموخت، آن چه را نمی‌دانست.

پس، امتحان بدان معنایی که منظورمان می‌باشد، پس از اعطای نعمت است. امتحان از چگونگی مواجهه و استفاده از نعمت می‌باشد. اگر به کسی چیزی نداده باشد، نه به آن مکلفش می‌نماید، و نه به آن امتحانش می‌کند و در مورد آن مؤاخذه‌اش می‌نماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا - خدا هیچ کس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند / الطلاق، ۷».

\*\*\*

در المیزان آمده: پیامبر با کسانی که به جنگ ایشان بر می‌خواستند نمی‌جنگید، تا آن آیات ۱ تا ۹ سوره توبه (برائت) نازل شد و امر به کشتن تمامی مشرکان گردید. آیا کار پیامبر در کشتن تمام مشرکان و اجبار آنها به دین با آیه چهار و هفت خود سوره توبه و نیز "لا اکراه فی الدین" منافات ندارد لطفاً از خود تفسیر المیزان جواب دهید.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پاسخ از المیزان را در همان المیزان جستجو و مطالعه نمایید، اما در این مختصر، به نکات ذیل توجه فرمایید:

**الف -** در کجای تفسیر این آیات در المیزان آمده که «پیامبر با کسانی که به جنگ ایشان بر می‌خواستند، نمی‌جنگیدند»؟! فرض کنید که گروهی به جنگ گروه دیگری بروند و گروه دوم نجنبند (گل و شیرینی و حلوا) تعارف کند و یا لبخند بزند! خب چه اتفاقی می‌افتد؟! بدیهی است که تا نفر آخر کشته خواهند شد.



**ب -** معنای "قتال" جنگ است که آن را به عمد یا به سهو "کشتن" معنا می‌کنند (!؟) بله، در جنگ کشتار رخ می‌دهد، اما خیلی فرق است بین دستور یا اجازه‌ی "جنگ"، با دستور یا اجازه‌ی "کشتن".

**ج -** دشمنان از همان صدر اسلام تا کنون، به اسلام و مسلمانان یورش آوردند و هر گاه در جنگی پیروز شدند، گفتند: «نه خدایی در کار است و نه آخرتی و ما یک عده متعصب و تروریست را کشتیم» - و هر گاه شکست خوردند، گفتند: «اسلام به زور شمشیر رواج یافته است»!

### لا اکراه فی الدین:

ممکن است پس از رویداد یک جنگ، جناح مغلوب، تسلیم جناح غالب گردد، چنان که امروزه دنیا تسلیم "نظام سلطه" شده است؛ اما جنگ هیچ اثری بر اعتقادات مردم ندارد، مگر آن که خودشان در جنگ نرم یا به هر علت دیگری، از جمله سستی در عقیده‌ی قبلی، یا بی‌پایه و اساس یافتن آن و ...، تغییر عقیده دهند.

● - تسلیم، یعنی قوانین را مطیع و تابع گردیدن، که با عقیده متفاوت است، مانند هر شخص یا گروهی که در مملکتی و میان ملتی زندگی می‌کند که عقاید آنها را قبول ندارد، اما قوانین آن را تبعیت می‌کند.

نه پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، سلطه بر اعتقادات مردم داشتند و نه ابلیس لعین و سایر شیطانی جنّ و انس، چنین سلطه‌ای داشته و دارند؛ چنان که امروزه نیز شاهدیم که به رغم سلطه انگلیس، سلطه روس، سلطه شوروی، سلطه امریکا و ...؛ مردمان در سرتاسر جهان به دین خود [اسلام، یهودیت، مسیحیت، بودایی، هندو و ایسم‌گراها] باقی مانده‌اند.

نه ملل امریکایی و اروپایی، پس از چند قرن سلطه‌ی امپریالیست، عقاید و دین خود را به واسطه‌ی جنگ‌ها و فشارها از دست دادند - نه ملل بلوک شرق آن زمان، عقاید خود [به ویژه اسلام و مسیحیت] را طی ۸۰ سال سلطه نظام کمونیستی از دست دادند - نه یهودیان، پس از هزاران سال قرار گرفتن در اقلیت، از دین خود روی برگرداندند - نه مسلمانان در ایران، فلسطین، عراق، مصر و ... طی چند قرن استعمار، استثمار، نسل‌کشی، غصب سرزمین‌ها، تحمیل ترورها و تحریم‌ها، حاکمیت نظام‌های دست‌نشانده و ...، با اسلام خداحافظی کردند - و نه مردمان چین، ژاپن، هندوستان، مالزی، فلپین (و آسیای شرقی)، دست از بت‌پرستی و بت‌کده‌ها برداشتند.

● - پس «لا اکراه فی الدین»، یعنی در دین (عقاید) اجباری نیست، نه این که در رعایت و تبعیت از حاکمیت و قوانین جاری اجباری نیست. تا کنون در کجای دنیا حکومتی آمده و قانونی وضع شده و سپس اعلام شده که تبعیت از آن اختیاری است و کسی مجبور به تبعیت و رعایت نمی‌باشد!

### آیات سوره توبه:

**یک -** با کمی دقت در آیات مشخص می‌گردد که بحث از "برداشتن امان" است، نه الزاماً جنگ!



کفار، مشرکان و منافقان، تا آنجا که توانستند با مسلمانان جنگیدند و کشتند، و آنگاه که مسلمانان غالب گشتند، به تاکتیک‌ها و حربه‌هایی چون "مذاکره و مصالحه و معاهده" روی آورند، چنان که امروزه نیز همین‌طور است. هرگاه از یک سو در جنگ، ترور، تحریم، توطئه و ... شکست می‌خورند و از سوی دیگر رشد، پیشرفت و توسعه را شاهد می‌گردند، دم از صلح، مذاکره و معاهده می‌زنند.

**دو -** هم چنین آیات حاکی از آن است که پس از فتح مکه، به کفار و مشرکین چهار ماه فرصت داده شد که راحت در مکه آمد و شد کنند، نه این چهار ماه فرصت داده شد که ایمان بیاورند! البته این فرصت مشروط بر این بود که عهد شکنی نکنند، نقض پیمان نکنند، توطئه نکنند، به صورت علنی و یا غیر علنی، با دشمنان حربی همکاری نکنند و ... پس از چهار ماه، یا باید تسلیم می‌شدند (نه این که ایمان بیاورند)، یا آن دیار را ترک کنند. مگر می‌شود که گروهی دشمن، در میان یک ملتی به راحتی زندگی کنند و هر توطئه و جنایتی که دلشان خواست انجام دهند؟!!

**سه -** مشرکان، طبق معمول، قبل از چهار ماه این معاهدات را نقض کردند؛ لذا معاهده و امان نیز منتفی گردید.

**چهار -** در آیات مورد بحث، ابتدا بیان شده که معاهدات با گروه‌های متخاصمی که نقض عهد کردند منتفی است، و سپس بیان شد، چون هیچ اعتمادی به مابقی نیز وجود ندارد، و خطر نقض عهد آنان و ارتباط تنگاتنگ و همکاری با هم‌کیشان خودشان و خیانت مجدد به مسلمانان نیز بسیار است، به طور کلی، امان برای تمامی کفار و مشرکان برداشته شده است. یا تسلیم گردند و یا بروند. نه این که حتماً ایمان نیز بیاورند! ایمان آوردن برای مسلمانان نیز آنقدرها هم راحت نمی‌باشد، چه رسد به کفار.

**المیزان (ذیل آیه):**

**[عهد شکنی مشرکین، مجوز مقابله به مثل به آنان بوده است]**

بنا بر این، منظور از آیه این است که: خداوند قضا رانده به اینکه از مشرکین که شما با آنان معاهده بسته‌اید امان برداشته شود، و این برداشته شدن امان جزایی و عهد شکنی بدون دلیل نیست، چون خداوند بعد از چند آیه مجوز آن را بیان نموده و می‌فرماید که: هیچ وثوقی به عهد مشرکین نیست، چون اکثرشان فاسق گشته و مراعات حرمت عهد را نکرده و آن را شکستند، به همین جهت خداوند مقابله به مثل یعنی لغو کردن عهد را برای مسلمین نیز تجویز کرده و فرموده:

"وَأَمَّا خُفَّاءٌ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانذِرْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ" [و اگر از گروهی بیم خیانت داری [پیمان‌شان را] به سوی‌شان بینداز [تا طرفین] به طور یکسان [بدانند که پیمان گسسته است] زیرا خدا خائنان را دوست نمی‌دارد / الأنفال، ۵۸]؛ و لیکن با اینکه دشمن عهد شکنی کرده، خداوند راضی نشد که مسلمانان بدون

اعلام لغویت عهد آنان را بشکنند، بلکه دستور داده نقض خود را به ایشان اعلام کنند تا ایشان بخاطر بی اطلاعی از آن بدام نیفتند. آری، خدای تعالی با این دستور خود مسلمانان را حتی از این مقدار خیانت هم منع فرمود. و اگر آیه مورد بحث می‌خواست شکستن عهد را حتی در صورتی که مجوزی از ناحیه کفار نباشد تجویز کند می‌بایستی میان کفار عهدشکن و کفار وفادار به عهد فرقی نباشد، و حال آنکه در دو آیه بعد کفار وفادار به عهد را استثناء کرده و فرموده: «مگر آن مشرکینی که شما با ایشان عهد بسته‌اید و ایشان عهد شما را به هیچ وجه نشکسته باشند، و احدی را علیه شما پشتیبانی نکرده باشند، چنین کسان را عهدشان را تا سر رسید مدت به پایان برید که خدا پرهیزکاران را دوست می‌دارد».

و نیز راضی نشد به اینکه مسلمانان بدون مهلت عهد کفار عهدشکن را بشکنند، بلکه دستور داد که تا مدتی معین ایشان را مهلت دهند تا در کار خود فکر کنند و فردا نگویند شما ما را ناگهان غافلگیر کردید. بنا بر این، خلاصه مفاد آیه این می‌شود که: عهد مشرکینی که با مسلمانان عهد بسته و اکثر آنان آن عهد را شکستند و برای ما بقی هم وثوق و اطمینانی باقی نگذاشتند، لغو و باطل است چون نسبت به بقیه افراد هم اعتمادی نیست، و مسلمانان از شر و نیرنگ‌هایشان ایمن نیستند ...

«إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا»

این جمله استثنایی است از عمومیت برائت از مشرکین، و استثناء شدگان عبارتند از مشرکینی که با مسلمین عهدی داشته و نسبت به عهد خود وفادار بوده‌اند، و آن را نه مستقیماً و نه غیر مستقیم نشکسته‌اند، که البته عهد چنین کسانی را واجب است محترم شمردن و تا سر آمد مدت آن را به پایان بردن.

از این بیان روشن گردید که مقصود از اضافه کردن جمله «وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا» به جمله «لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا»، بیان دو قسم نقض عهد یعنی مستقیم و غیر مستقیم آن است، نقض عهد مستقیم مانند کشتن مسلمانان و غیر مستقیم نظیر کمک نظامی به کفار علیه مسلمین، هم چنان که مشرکین مکه بنی بکر را علیه خزاعه کمک کردند، چون بنی بکر با قریش پیمان نظامی داشتند و خزاعه با رسول خدا (ص)، و چون رسول خدا (ص) با بنی بکر جنگید قریش قبیله نامبرده را کمک نموده و با این عمل خود پیمان حدیبیه را که میان خود و رسول خدا (ص) بسته بودند شکستند، و همین معنا خود یکی از مقدمات فتح مکه در سال ششم هجری بود.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» - این جمله در مقام بیان علت وجوب وفای به عهد است و اینکه وفای به عهد و محترم شمردن آن در صورتی که دشمن نقض نکند خود یکی از مصادیق تقوا است که خداوند همواره در قرآن به آن امر می‌کند.

در سوره نازعات (آیه ۲۷ الی ۳۳)، توسعه زمین بعد از توسعه آسمان بوده و در سوره فصلت (آیات ۹ الی ۱۲) توسعه آسمان بعد از زمین. این تناقض ظاهری چگونه قابل حل است؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همیشه ابتدا باید یقین نماییم که «تناقضی» هست، سپس در مورد حل یا توجیه آن فکر و سؤال نماییم.

**الف -** بیشتر تناقضاتی که به ذهن می‌رسد و البته گاه در فضای مجازی برای ضد تبلیغ مطرح می‌گردد، به خاطر ترجمه‌های نادرست و یا دست کم نارسا می‌باشد! ابتدا یک کلمه‌ای به عنوان معنی، به غلط جایگزین کلمه‌ای دیگر می‌گردد، سپس با توجه به این ترجمه، تناقضی [اگر چه به ظاهر] به نظر می‌آید؛ و حال آن که وقتی متنی از زبانی به زبان دیگر ترجمه می‌شود، باید معنای دقیق کلمات بیان گردد. حال خواه یک متن علمی باشد، یا ادبی، یا آیات الهی.

**ب -** زبان‌ها نسبت به یکدیگر کمبود کلمه و واژه دارند. چنان که بارها بیان شد، ما در فارسی کلماتی چون «محبت، مودت، عشق، علاقه، میل و ...» را به «دوست داشتن» ترجمه می‌نماییم، در حالی که این کلمات همه عربی هستند و هر کدام معنای خود را دارند.

### توسعه:

از جمله این واژگانی که غلط ترجمه می‌شود، واژه عربی «توسعه» می‌باشد، تا جایی که حتی اندیشمندان، نظریه‌پردازان، تحلیل‌گران، مفسران و ...، گاه به سهو و گاه به عمد، تفاوت بین "رشد" و "توسعه" را تشخیص نمی‌دهند! و چه سوء استفاده‌های عمدی که از این خطا، در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و یا حتی فرهنگی صورت نگرفته است؟! صورت نگرفته است؟! صورت نگرفته است!؟

به عنوان مثال: توسعه یک کشور، یعنی به خاک آن اضافه شود تا اراضی اش گسترده‌تر گردد - توسعه اقتصادی، یعنی زمینه‌های فعالیت‌های اقتصادی گسترده‌تر شود، اما رشد یک کشور یا رشد اقتصادی و فرهنگی، یعنی پیشرفت نماید و از سطحی که هست بالاتر رود.

● - اینک به آیاتی که بیان شده دقت نماییم (البته با همین ترجمه‌های ناقص و نارسا):

(النازعات، ۲۷ تا ۳۰)

«أَأَنْتُمْ أَشَدُّ حَلْفًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا» - آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [او] آن را برپا کرده است؟ [دقت شود که "أَشَدُّ" - شدیدتر" به "دشوارتر" معنا شده، چون کلمه جایگزین نداریم].

«رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا» - سقف آن را برافراشت و آن را نظام بخشید.

«وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا» - و شبش را تاریک و روزش را آشکار نمود!

«وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» - و پس از آن زمین را با غلتانیدن گسترده (که اصلاً توسعه یا گستراندن در این آیه نیست، بلکه فقط می‌فرماید غلتاند، منتهی نتیجه آن، بروز تغییرات می‌باشد، چنان که در آیات بعد تصریح می‌نماید که این غلتاندن، سبب پیدایش آب‌ها، کوه‌ها، چراگاه‌ها ... و آن چه لازمه حیات انسان و حیوان است گردید).

### نکات:

- ۱- چنان که ملاحظه می‌شود، در این آیات هیچ اشاره‌ای به "توسعه" نشده است، یعنی زمین با این تحولات، بزرگتر نشده است، بلکه شرایط حیات جانداران در آن فراهم شده است.
- ۲- بنای آسمان، یا رفیع نمودن (بالا بردن) سقف آن، نه تنها به معنای "خلق" آن نیست، بلکه نشان می‌دهد ابتدا خلق شد و سپس مرتفع گردید. مثل یک هسته‌ی اتم که منفجر گردد.
- ۳- سخن از آسمان اول (عالم ماده) است، چرا که می‌فرماید در آن شب تاریک و روز روشن قرار داد؛ که این تاریکی و روشنی، همان نور و سایه است که از چرخش سیارات (در کهکشان‌های گوناگون) ایجاد می‌شود.
- ۴- «دَحُو»، به معنای غلتاندن و چرخاندن است، نه به معنای "وسعت دادن".
- ۴- «وسعت زمین» نیز [اگر چه در آیات هیچ اشاره‌ای به آن نشده]، به معنای وسعت امکان حیات است، نه وسعت جغرافیایی در طول و عرض آن.
- ۵- «بَعْدَ ذَلِكَ»، تصریح دارد که زمین را پس از خلقتش چرخاند، پس در رابطه با احوالات زمین است، نه آسمان‌ها.

### (فصلت، ۹ تا ۱۲)

«قُلْ أَنْتُمْ لَكُمْ قُرُونٌ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ» - بگو: آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز (دو دوره) آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی قرار می‌دهید؟! او پروردگار جهانیان است!

«وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلنَّسَائِلِينَ» - و در [زمین]، از فراز آن [لنگرآسا] کوه‌ها نهاد و در آن خیر فراوان پدید آورد، و مواد خوراکی آن را در چهار روز اندازه‌گیری کرد [که] برای خواهندگان، درست [و متناسب با نیازهایشان] است.

«ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» - سپس به نظام‌بخشی آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود؛ پس، به آن و به زمین دستور داد: «به حرکت درآیید، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه!» آنها گفتند: «ما از روی طاعت می‌آییم (و شکل می‌گیریم)!»

« **أَتَيْنَا** - را "به وجود آید" معنا کرده‌اند، حال آن که اصلاً بحث وجود یافتن و خلق شدن در آن نیست، بلکه بحث از به حرکت درآمدن، طبق مقدرات و دستور و به سوی مقصدی معین است»

« **فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ** » - در این هنگام مقتضیات آنها را بصورت هفت آسمان در دو دوره سامان بخشید، و در هر آسمانی کار آن (آسمان) را وحی (و مقرر) فرمود، و آسمان پایین را با چراغهایی [= ستارگان] زینت بخشیدیم، و حفظ کردیم، این است تقدیر خداوند توانا و دانا!

### نکات:

- ۱ - چنان که ملاحظه می‌شود، در این آیات نیز هیچ بحثی از "**توسعه**"ی زمین و آسمان‌ها و ترتب این توسعه نشده است.
- ۲ - در آیه‌ی اول اشاره به خلقت زمین در دو دوره می‌نماید، که شاید دوره‌ی اول همان خلق آن و قرار گرفتنش در آب و مراحل دیگرش می‌باشد، و دوره‌ی دوم "دحو الارض"، چرخیدن، بیرون آمدن خشکی‌ها، پدید آمدن کوه‌ها، دریاها، گیاهان، بخار، باران و ... باشد، چنان که در آیه‌ی بعد بیان فرموده است.
- ۳ - "**قدر**" به معنای اندازه گذاشتن است، « **وَقَدَّرَ فِيهَا...** » در این آیه (با توجه به تصریحش)، اندازه گذاری موجودی‌های زمین، به تناسب نیازهای حیات می‌باشد، که در چهار دوره انجام پذیرفته است.
- ۴ - « **فَقَضَاهُنَّ** »، وقتی مقدرات چیزی (اندازه‌های پدید آمدن چیزی به هر جهت) فراهم شد، وقوع آن حتمی می‌گردد که به آن «قضا» گفته می‌شود. پس "قضای هفت آسمان"، یعنی ابتدا برقراری اندازه‌ها و سپس وقوع آنها را در دو دوره انجام داد.
- ۵ - سخن از خلقت اولیه نیست، چنان که می‌فرماید: آسمان بود، ولی به شکل دود بود. یعنی ابتدا آسمان را بدین شکل خلق شده و سپس سامان و نظام‌بخشی آنها، بر اساس مقدرات (اندازه‌های لازم) انجام پذیرفته است.
- ۶ - « **ثُمَّ = سپس** »، همیشه به معنای ترتب زمانی نیست؛ بلکه به ترتب مراحل (تقدم و تأخر) کار نیز اطلاق می‌گردد. چنان که فرمود: سپس آسمان را که به شکل دود بود، سامان بخشید، زینت داد و اسباب حفظ ماندن آن را بر اساس مقدرات، فراهم نمود.
- ۷ - در خاتمه تصریح نمود و تذکر داد که « **ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ** » یعنی: اینها همه اندازه‌گذاری‌های دقیق و علمی است [که متأسفانه مسلمانان به آن توجه زیادی نداشتند و دیگران بهره‌های علمی فراوانی بردهند]؟!
  - ● ● - بنابر این، در هیچ یک از آیات این دو سوره، هیچ سخنی از "**توسعه**" به میان نیامده که از تقدم و یا تأخر آنها سخن بگوید! پس اگر ما کلماتی چون: « **حَلَقَ الْأَرْضَ = خلقت زمین** » - « **وَجَعَلَ فِيهَا** » - و در آن قرار داد» - « **ثُمَّ اسْتَوَى = سپس سامان داد (نظام بخشید)** » - « **وَقَدَّرَ فِيهَا =** و در آنها اندازه‌های معین

گذاشت» - «فَضَاهُنَّ» = براساس اندازه‌ها، وقوعی را حتمی نمود... و همه را به معنای "خلق نمودن" یا "وسعت بخشیدن"، ترجمه نمودیم و دچار مشکل شدیم، اشکال از ترجمه ما می‌باشد، نه تناقض در آیات الهی.

\*\*\*

مگر حضرت محمد (ص) اشرف مخلوقات نیست و یا حضرت علی دوم شخص خلقت نیست؟ پس چرا ثواب زیارت امام حسین و امام رضا (ع) در روایات بیشتر از آن دو بزرگوار است و اصلاً خیلی کم حدیث درباره ثواب زیارت حضرت محمد و حضرت علی (ع) داریم؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر خودتان به ساختار این پرسش (که شاید برای بسیاری دیگر نیز مطرح باشد) توجه نمایید، متوجه می‌شوید که دغدغه‌ی اصلی ذهن در این پرسش، نه درجات و مرتبه اولیاء الله علیهم السلام در خلقت می‌باشد و نه کم و زیادی احادیث در زیارت، بلکه دغدغه‌ی اصلی فقط و فقط میزان "ثواب" است!

**ثواب -** حال دقت نمایید که "ثواب" یعنی چه؟ این کار ثواب دارد، یا خیلی ثواب دارد یعنی چه؟ آیا مقصود این است که در بهشت چند تا سیب و گلابی، یا حور و قصور بیشتری می‌دهند؟! وقتی خداوند کریم می‌فرماید: «در بهشت، برای اهل بهشت، هر چه بخواهند مهیا می‌گردد»، دیگر کار برای ثواب یا ثواب بیشتر، چه معنا و مفهومی دارد؟ مگر محدودیت و یا منعی وجود دارد که کسی بیشتر از آن حد را بخواهد؟! بنابراین، اصلاً وقت کوتاه و عمر شریف را برای کسب ثواب به این معنا تلف نمی‌کنیم. اگر انشاء الله وارد بهشت شدیم، هر چه بخواهیم، به هر مقداری که بخواهیم هست.

**درجه -** پس "صواب" یعنی کار درست و خوب و "ثواب" یعنی نتیجه‌ی نیکوی آن از سوی خداوند منان، و نتیجه‌ی مواضع و عملکرد درست، ارتقای درجات وجودی است، نه زیادتی سیب و گلابی!

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (الأنفال، ۴)

ترجمه: آنان هستند که حقا مؤمنند، برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود. پس «**ثواب بیشتر**»، یعنی رشد، کمال و قرب بیشتر که مستلزم شناخت بیشتر، ایمان راسخ‌تر، بصیرت عمیق‌تر، عمل نیکوتر، صبر (استقامت) محکم‌تر و رسیدن به سایر کمالات و ارتقای کیفی آنها می‌باشد.

### قیاس‌های خطا:

از خطاهای ذهن که سبب بروز چالش‌ها و حتی گاه داوری‌های غلط و انحرافات می‌گردد، «قیاس‌های نابه‌جا و غلط» می‌باشد؛ که از جمله آنها، مقایسه‌ی اینگونه‌ی اهل عصمت علیهم السلام می‌باشد، چرا که همه یک "نور" هستند، با پرتورافکنی‌های گوناگون.

آیا شناخت اهل عصمت علیهم السلام، به این است که ببینیم در مورد زیارت هر کدام، چند حدیث آمده است؟! نام حضرت محمد صلوات الله علیه و آله، فقط چهار بار در قرآن کریم آمده است و نام حضرت موسی علیه السلام، ۱۳۶ بار و کلمه شیطان، ۷۰ بار؛ آیا به حکم عقل و شرع، اجازه‌ی قیاس عددی داریم؟!

### زیارت:

باید از خلط مباحث در ذهن جلوگیری نماییم. زیارت که کاری مربوط به زائران (انسان) می‌باشد، چه ربطی به مراتب خلقت که کاری مربوط به خالق متعال و علم، حکمت و مشیت او دارد؟! یا ثواب زیارت، که نتیجه‌ای برای زائر است، چه ربطی دارد به این که خلق اول، دوم و ... کیانند؟!

\*- در حالی که مقامات اهل عصمت علیهم السلام را با ثواب زیارت آنها مقایسه می‌نمایید، ناگهان به احادیثی بر می‌خورید که تصریح شده «زیارت برادر مؤمن برای خدا، زیارت الله است!»! حال آیا مرتبه‌ی وجوی برادر مؤمن، بالاتر از اهل عصمت علیهم السلام و یا الی‌عاذ بالله برابر خداست که فرمود که زیارتش، زیارت خود خداست؟! و آیا تمامی اهل عصمت و بزرگان دینی، برادران و خواهران دینی نمی‌باشند؟!

●- از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمودند: هر کس به خاطر خدا برادر دینی خود را دیدار کند، خداوند می‌فرماید: «إِثَائِ زُرَّتْ وَ ثَوَابُكَ عَلَيَّ، وَ كَسْتُ أَرْضَى لَكَ ثَوَابًا بِدُونِ الْجَنَّةِ» یعنی خدا به او می‌فرماید: «تو (در حقیقت) مرا زیارت کردی و پاداش تو بر عهده من است و من پاداش کمتر از بهشت را برای تو نمی‌پسندم.» (الجواهر السنیه، ص ۲۶۴)

\*- در احادیث دیگری می‌خوانید که زیارت حضرت شاه عبدالعظیم، مانند زیارت سید الشهداء در کربلا می‌باشد؛ آیا معنایش این است که این دو در مراتب خلقت، و یا درجات عندالله، برابرند؟!

●- شخصی از اهل ری گفت: بر حضرت امام هادی علیهما السلام وارد شدم، آن جناب از من پرسیدند در کجا بودی؟ عرض کردم: به زیارت سیدالشهداء علیه السلام رفته بودم، فرمودند: آگاه و متوجه باش، اگر قبر عبدالعظیم را که در نزد شما می‌باشد زیارت کرده بودی، مثل این بود که حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده باشی. (کامل الزیارات، ابن قولویه، باب ۱۰۷ ص ۳۲۴).

\*- و همین طور است روایات در باب زیارت حضرت معصومه علیها السلام، زیارت پدر و مادر، زیارت همسایه، عیادت بیماران و ... .

یعنی یک حقیقت و یک نور است که جریان یافته است؛ به هر کدام وصل شوی، مانند این است که به مابقی وصل شده‌ای.

### ثواب زیارت:



ثواب (نتیجه‌ی مطلوب با پاداش اضافی بر اجر و مزد)، به "اتصال قلبی" است و نه به رفت و آمد بدنی و دفعاتش و یا به چرخش زبان با الفاظ از راه دور یا نزدیک در خواندن زیارتنامه‌ها و تکرارش. شما امروزه به قصد زیارت شخص معصوم و محترمی نزد خدا، به زیارت حرم‌های شریف آنها مشرف می‌گردید؛ اما بسیاری شخص شریف آنان را از نزدیک زیارت نمودند، ولی نه تنها اثر نیکو و رشدافزایی بر آنها مترتب نگردید، بلکه برای برخی سبب دشمنی و خسران بیشتر گردید!

پس، اگر وصلی صورت نپذیرد که سبب تغییر و تحول مثبتی در زیارت کننده گردد، چه فایده‌ای دارد؟! حتی اگر کسی صد هزار بار به حرمی برود و متصل نشود، هیچ فایده‌ای برای او ندارد. قطعاً ابوسفیان در آن زمان و آل سعود و سران وهابی در این زمان، بیش از حجاج بیت الله الحرام، کعبه را زیارت نموده و می‌نمایند، ولی هر چه بیشتر کعبه را ببینند، بر خسران‌شان افزوده می‌شود. چنان که قرآن کریم نیز همین گونه است و تمامی حجج الهی، کلمات الهی و معجزات الهی نیز همین‌طورند.

«وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

**ترجمه:** و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

### زیارت عاشورا:

به زیارت عاشورا دقت نمایید؛ نه تنها هیچ سخنی از مناقب امام حسین علیه السلام در آن وجود ندارد، بلکه سراسر "اعلام مواضع شخص زیارت کننده"، در محضر ایشان و در موقعیتی چون کربلا و عاشورا می‌باشد. همه سخن از «اِنِّی = به درستی که من» می‌باشد و حتی در دعاهایش، زیارت کننده خودش را دعا می‌نماید. «فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ».

بدیهی است کسی که توفیق یافته اولاً در محضر و رکاب ایشان قرار گیرد، ثانیاً خود را در شرایط کربلا و عاشورا ببیند، و ثالثاً از روی صدق (نه الفاظ) چنین باورها، گرایشات، مواضع و بصیرتی که در زیارت عاشورا بدان اذعان می‌نماید داشته باشد، در همان صف یاران سیدالشهداء علیه السلام قرار می‌گیرد و به تمامی اهل عصمت علیهم السلام متصل می‌گردد؛ حال در هر مکان و زمانی که باشد.

### فرونی ثواب‌ها:

بنابراین فرونی ثواب‌ها (چه برای زیارت یا سایر اعمال حسنه)، مستقیماً به معرفت، شناخت، ایمان، تقوا، اخلاص، صدق و کیفیت اتصال زیارت کننده یا عمل کننده ربط دارد، نه به مراتب وجودی آن بزرگواران در خلقت.



از حکمت‌های تأکید بیشتر به برخی از زیارات نیز همین ضرورت معرفت، توجه و اتصال می‌باشد که لازمه‌ی رشد است.

اگر قرار باشد مردم فزونی ثواب زیارت را به تناسب رتبه‌ی خلقتی محاسبه کنند، نباید به زیارت هیچ شخص دیگری به جز پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله بروند، و در این صورت نقض غرض می‌شود، یعنی این زیارت، سبب قطع اتصال به اهل عصمت علیهم السلام و جریان ولایت و مودت می‌گردد؛ یعنی همان که دشمنان اسلام (مثل وهابیت انگلیسی) می‌خواهند، و در گام بعد می‌گویند: فقط باید نماز خواند و حتی زیارت حرم شریف ایشان نیز شرک است!

● - مثل این است که در عالم ماده، کسی بگوید: برای تداوم حیات و بقا، فقط باید مستقیم از آب اقیانوس استفاده نمود و رجوع به جریان آن در دریاها، نهرها، کانال‌ها، تصفیه‌خانه‌ها، لوله‌کشی‌ها، بطری‌های آب آشامیدنی و ... خطاست؟ یا کسی بگوید: برای کسب علم، باید به کتاب بسنده نمود و معلم، راهنما، مربی و ... لازم نیست!

### روایات:

احادیث و روایات برای زیارت تمامی اهل عصمت علیهم السلام وجود دارد، البته زیارتی از روی معرفت و صدق؛ حال خواه زیارت شخص شریف‌شان باشد، یا زیارت حرم‌شان به قصد زیارت خودشان. و اجر و پاداش (ثواب) تمامی این زیارات نیز "بهشت" است؛ یعنی رشد، کمال و بالتبع قرار گرفتن در جوار رحمت الهی در کنار ایشان. چرا که زیارت همان "وصل" است. مثل "صلاة و صله ارحام" که وصل است. کسی که در دنیا وصل باشد، در آخرت نیز وصل خواهد بود.

● - اگر چه همه آنها نور واحد هستند، اما هر کدام در نظام تکوین و تشریح و هدایت، مأموریت‌های ویژه‌ای نیز دارند، لذا یکی را چون امامان باقر و صادق علیهما السلام به علم می‌شناسیم، امام کاظم علیه السلام را باب الحوائج می‌شناسیم، امام رضا علیه السلام را "غیاث و معین الضعفاء" می‌شناسیم و ...؛ اما می‌دانیم که همه آنها دارای این کمالات و فضایل می‌باشند. پس زیارت هر کدام، ثواب (نتیجه‌ی نیکوی) خودش را نیز دارد؛ و روایات در ثواب زیارت‌های متفاوت، به این ظرائف اشاره دارد؛ و البته از همه مهم‌تر، اهداف سیاسی؛ امامی را مظلومانه به شهادت می‌رسانند، بر زیارتش تأکید می‌شود و یا امامی را با مظلومیت به غربت می‌کشانند، بر توجه مسلمانان به ایشان تأکید می‌شود و ... .

● - چه فایده‌ای دارد، اگر کسی از محضر علمی امامان باقر و صادق علیهما السلام بهره برده باشد، اما در نور "مصباح الهدای حسنی یا حسینی (ع)" حرکت نکند و در "سفینة النجاة" پناه نگیرد؟ چه فایده دارد اگر کسی وارد این کشتی بشود، اما چون حیوانات سوار بر کشتی نوح علیه السلام باشد و به نور معرفت و عبادت زین

العابدین، سید الساجدین، امام علی بن الحسین علیه السلام منور نگردد؟! چه فایده‌ای دارد اگر کسی مرتب به زیارت حرم‌ها برود، اما امام زمانش را نشناسد و "منتظر واقعی" نباشد؟!\*

\*\*\*

www.x-shobhe.ir



## گوناگون-مهر ۹۷

شما چقدر این انتقاداتی که آقای رحیم پورازغدی چندی پیش در فیضیه به حوزه های علمیه وارد کردن را قبول دارید؟ چرا بعد از چهل سال، حوزه نتوانسته جایگزینی برای سیستم بانکی ربوی ما بده؟ اصلاً چرا حوزه علمیه در برابر بودجه‌ی دولتی که می‌گیرد، به هیچ نهادی پاسخگو نبوده و سخنگو هم ندارد؟ آیا حوزه علمیه در برابر مشکلات دینی و فرهنگی مثل بی‌حجابی خود را مقصر می‌داند؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا به خودمان نگاه کنیم که آیا قصد تحلیل و نقد سخنان آقای ازغدی یا حوزه‌هاست، یا قصد متهم و محکوم کردن حوزه‌های علمیه به هر قیمتی می‌باشد؟! چرا که اگر به پرسش دقت نمایید، از انتقاد آقای ازغدی شروع شده و به دریافت بودجه و یا سخنگو رسیده است؟! بنابراین، حتی در مواجهه با قرآن کریم و اثر آن نیز چگونگی برخورد شخص تعیین کننده است، چنان که فرمود: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا - بر ظالمان، جز بر خسران‌شان نمی‌افزاید / الإسراء، ۸۲»؛ یعنی اگر کسی با پیش‌داوری، با قصد قبلی جهت تخطئه و انکار بی‌منطق، با سوء نیت و جهت سوء استفاده، به قصد دشمنی و یا عوامفریبی و ... به قرآن مجید رجوع نماید، حتماً و یقیناً منحرف‌تر می‌گردد و بیشتر زیان می‌بیند.

● - در رابطه با نقد آقای ازغدی نیز همین‌طور است. برخی به افراط افتادند و برخی به تفریط و برخی منافقانه تلاش کردند تا از آن به عنوان حربه‌ای برای حمله به خودی سوء استفاده نمایند.

یک عده، (حتی در میان حوزویان)، اصلاً نفهمیدند که وی چه نقدی را وارد نموده است و سریعاً عکس‌العمل نشان داده و محکوم کردند! یک عده‌ی دیگر، به بهانه‌ی این نقد از سوی خودی، به طور کلی برای تخطئه‌ی فقه، فقاقت، حوزه‌های علمیه و ... تلاش کردند! یک عده‌ای که از پیش نسبت به هر چه دین و علوم دینی و حوزه و فقیه می‌باشد، بغض داشتند، بهانه‌ای به دست آوردند تا آن حرص، بغض و کینه‌ی کُفته‌ی خود را بیرون بریزند و ...!

● - نقد سازنده به حوزه‌های، همانند نقد به دانشگاه‌ها، یا نقد سایر مراکز علمی، فرهنگی و هنری و ... می‌باشد، بنابراین، اگر نقد سالم، از روی صدق و برای رشد باشد، هیچ جای عصبیت و واکنش غیر منطقی ندارد. و البته اگر کسی قبول ندارد، می‌تواند نقد ایشان را نیز نقد کند و بگوید چنین نیست و دلیل بیاورد.

● - نقد اصول و روش‌های تحقیق و تدریس در حوزه‌های علمیه، «بایدها»، «امکان‌ها»، «دستاوردها» و «خروجی‌ها»، حرف جدیدی نیست که اینقدر علیه آن موضع گرفته‌اند و یا مورد سوء استفاده قرار داده‌اند؛ مگر بزرگانی از همین حوزه‌ی علمیه، و فقهای برجسته‌ای از همین حوزه‌های علمیه، چون حضرت امام خمینی رحمة الله علیه - امام خامنه‌ای - شهید مطهری رحمة الله علیه، آیت الله مصباح یزدی، آیت الله مشکینی رحمة الله علیه و ... شدیدترین انتقادهای را نموده‌اند؟!!

امامی خمینی رحمة الله علیه: «برنامه‌های اخلاقی و اصلاحی، کلاس تربیت و تهذیب، آموختن معارف الهیه، که مقصد اصلی بعثت انبیا علیهم السلام می‌باشد، باید در حوزه‌ها رایج و رسمی باشد. متأسفانه در مراکز علمی به این گونه مسائل لازم و ضروری کمتر توجه می‌شود.

علوم معنوی و روحانی رو به کاهش رود و بیم آن است که حوزه‌های علمیه در آتیه نتوانند علمای اخلاق، مریبان مذهب و آراسته و مردان الهی تربیت کنند و بحث و تحقیق در مسائل مقدماتی مجالی برای پرداختن به مسائل اصلی و اساسی، که مورد عنایت قرآن کریم و نبی اعظم (ص) و سایر انبیا و اولیا علیهم السلام است، باقی نگذارد.» (منشور روحانیت)

● - نقد آقای ازغدی، عیناً همان نقد شهید آیت الله مطهری رحمة الله علیه می‌باشد که فرمود: «رشته‌های تحصیلی علوم دینیه اخیراً بسیار به محدودیت گرائیده و همه رشته‌ها در فقاقت هضم شده و خود رشته فقه هم در مجرای افتاده که از صد سال پیش به این طرف از تکامل باز ایستاده است» (ده گفتار، مرتضی مطهری، ص ۲۸۸) - و یا فرمود: «برنامه‌های تحصیلی ما مطابق احتیاجات تنظیم نمی‌شود.» (همان، ۲۸۰) - و یا فرمود: «افراط در مباحثه و شیوع علم اصول در عین اینکه یک نوع قدرت و هوشیاری در اندیشه طلاب ایجاد می‌کند یک نقص دارد، و آن اینست که طرز تفکر طلاب را از واقع بینی در مسائل اجتماعی دور می‌کند، و به واسطه اینکه حتی منطق تعقلی ارسطویی نیز به قدر کافی تحصیل و تدریس نمی‌شود، روش فکری طلاب بیشتر جنبه جدلی و بحثی دارد. و این بزرگترین عاملی است که سبب می‌شود طلاب در مسائل اجتماعی واقع بینی نداشته باشند.» (همان، ۲۸۹)

بنابراین، آقای ازغدی، حرف نویی یا نقد جدیدی را مطرح نموده که برخی اینقدر عصبانی شده‌اند، بلکه این انتقادهای پیش و بیش از این مقدار نیز بیان شده است، منتهی چون وی [به رغم تحصیلات حوزوی] عبا و عمامه

نمی‌پوشد، به برخی از ملبسین برخورده است(!؟) و چون مذهبی و حزب‌اللهی است و نقدی به حوزه‌های علمیه وارد نموده، دشمنان اسلام و مسلمین، خوشحال شده و سوء استفاده می‌نمایند!

- - مشابه همین انتقادات، به دانشگاه‌ها و یا سایر مراکز علمی، آموزشی، فرهنگی و هنری نیز وارد می‌باشد. سالانه میلیاردها تومان بودجه هزینه‌ی این مراکز می‌شود، صدها هزار دانشجو و هنرجو وارد این مراکز می‌گردند و عمری را سپری می‌نمایند، اما دستاوردها و خروجی‌ها، بسیار کم، ضعیف، نامطلوب و گاه تماماً مضر می‌باشند و در میان انبوهی از خودباختگان غرب‌زده، یا مدرک‌دار بی‌سواد و بی‌بصیرت، چند نیروی مفید، ساخته و تحویل جامعه می‌شود که آن نیز بیشتر دست‌آورد زحمات تحصیلی و علمی خودشان در خارج از آن مراکز می‌باشد.
- - به چارچوب رساله‌های علمی و پایان‌نامه‌های دانشگاهی، برای مقطع دکتری [به ویژه در علوم انسانی] توجه نمایند؛ کسی حق ندارد که از خودش مطلبی، تحلیلی، نقدی و یا حرف نویی داشته باشد، بلکه باید نظریات دیگران را با ذکر منبع «رفرنس» بنویسد و اگر آنها غریبی باشند، یک امتیاز است. در واقع دانشجو و دانش‌پژوه، از همان ابتدای ترم اول تا پایان تحصیلات دانشگاهی و اخذ دکتری، باید فقط طوطی‌وار حفظ کند! البته الحمدلله در رشته‌های تجربی (به ویژه پزشکی و صنعت) وضعیت تا حدودی بهتر است، لذا دستاوردهای مطلوبی نیز داشته است.

دانشجویی در شرح مطلبی، آیه یا حدیثی را بیان داشته بود، استاد نادان و مغرض به او گفته بود: «اینجا دانشگاه است، نه حوزه‌ی علمیه! مطلب باید علمی باشد، نه آیه و حدیث»!!؟

#### نقد:

- - بنابراین، نقد خوب، نه تنها خوب و مفید است، بلکه برای سیر کمالی و ترقی، بسیار لازم و ضروری می‌باشد، و البته باید دقت نماییم که "نقد"، یک شعاری برای جریان‌سازی و جوّ‌سازی نیست، بلکه "آسیب‌شناسی" برای رفع کاستی‌ها و رشد می‌باشد.

#### بودجه:

هر وزارتخانه، نهاد، مؤسسه، مرکز آموزشی یا هنری و ... که بخش خصوصی نباشد، بودجه‌ای دارد، و البته چه بسا درآمدهایی نیز داشته باشد.

به عنوان مثال: به قرار اطلاع، بودجه‌ی سازمان سینمایی (به غیر بودجه‌ی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، بیش از دو هزار میلیارد ریال می‌باشد و فقط بودجه دانشگاه تهران در سال ۹۷، نزدیک به نه هزار میلیارد ریال گزارش شده است و ... به همین ترتیب، دولت در تقسیم بودجه، سهمی نیز بر اساس برنامه‌ها، برای حوزه‌های علمیه قرار داده است که یکی از قوی‌ترین مراکز آموزشی و تربیت نیرو، به ویژه در عرصه‌ی علوم انسانی می‌باشد؛ و البته حوزه‌های علمیه، مانند سایر نهادها، در قبال بودجه، به دولت پاسخگو هستند.

بنابراین، اگر کسی از حوزه خوشش نمی آید، نمی تواند بگوید که اصلاً چرا حوزه علمیه داریم و چرا برایش بودجه قرار داده اند.

### پاسخگویی:

دانشگاه ها پاسخگویی کدام مرجعی هستند؟! شاید بفرمایید وزارت علوم و آن نیز پاسخگویی کمیسیون و مجلس می باشد. آیا این پاسخگویی تمامی مسائل و ابعاد آموزش عالی را در بر می گیرد؟! از این همه استاد بی سواد و غرب زده، کدام مرجعی سؤال نموده و آنها به چه مرجعی پاسخگو بوده اند؟! متون درسی و سؤالات امتحانی، چگونه تدوین می گردد و به کجا پاسخگو هستند؟! یا از این همه اساتید دانشمند و بصیر، چه قدردانی قابل قبولی صورت می پذیرد و یا چه میدان و امکان رشدی به آنها داده می شود؟!!

● - اخیراً شنیدید که خانم ها فائزه و فاطمه هاشمی رفسنجانی، و نیز آقای لاهوتی (فرزند خانم فائزه)، به همراه تنی چند، از هیئت علمی و گروه علمی دانشگاه های آزاد اخراج شدند! مسئله سیاسی نبود، بلکه اساساً نه تنها عضویت شان در هیئت علمی و ریاست های دانشگاهی، قانونی نبوده است، بلکه حتی برخورداری از مدرک دکتری آنها نیز زیر سؤال می باشد! خب دانشگاه آزاد، در این چند سال، به چه کسی پاسخگو بوده است؟! اگر خودشان امسال این کار مهم را انجام نمی دادند، چه کسی می توانست زیر سؤال ببرد؟!!

پس هر نهادی، چارچوب و تشکیلات تعریف شده ای دارد. حوزه های علمیه نیز به لحاظ تشکیلاتی، در زیر مجموعه «شورای عالی حوزه های علمیه» قرار دارند، و البته اگر تخلفی صورت پذیرد، از قانون و مراجع قانونی، مستثنا می باشند؛ مضافاً بر این که در رأس حوزه های علمیه، یک کارمندی که به انتخابی وزیر یا معاون یا مدیر کل شده باشد، یا یک استادی که به حسابی رئیس دانشگاه شده است و ممکن است فردا رئیس نباشد و همان استاد در یک درس خاص باشد، قرار نگرفته است، بلکه فقیهی که خود مرجع تقلید (اعلم) است، قرار دارد.

### مسئولیت حوزه های علمیه:

حوزه های علمیه، در مقابل تمامی شئون و تعاملات زندگی فردی و اجتماعی مردم، مسئول هستند، چنان که دولت، مجلس، دانشگاه ها، رسانه ها و ... مسئول هستند. اما بدیهی است که مسئولیت ها، تعریف شده می باشند.

دانشگاه های مهندسی و معماری، شهرسازی و ...، همه مسئول هستند که با علم و آگاهی کامل، بافت شهری را آسیب شناسی نمایند و بهترین نقشه ها، الگوها و راه کارهای برون رفت از مشکلات ناشی از معماری شهرها را ارائه دهند، اما نمی تواند از همین فردا با بولدوزر به جان شهرها بیفتند و برای اصلاح، کل شهر را تخریب نمایند. چرا که عملیات اجرایی بر عهده ی شورای شهر، شهرداری ها و ... می باشد.

نظام پزشکی ما، به رغم پیشرفت‌ها، سراسر نابسامان است؛ حال آیا دانشگاه‌های علوم پزشکی می‌توانند از فردا ساختار تأمین اجتماعی، بیمارستان‌ها، داروخانه‌ها، عملکرد پزشکان و ... را تغییر دهند؟! و همین‌طور است وضعیت بانکداری، صنعت، گردشگری، فیلم‌سازی، آموزش و پرورش و ...!

●●● - بنابراین، حوزه‌های علمیه نیز نمی‌توانند از فردا مجلس شورای اسلامی را تعطیل کنند - دولت را منحل نمایند - درب بانک مرکزی را گیل بگیرند - تمامی مراکز آموزشی، تبلیغاتی، فرهنگی و هنری را تعطیل کنند - صدا و سیما (رسانه‌ی ملی) را ببندند و همه را اخراج کنند ... سپس خودشان به جای همگان، وارد امور اجرایی کشور گردند!

\*\*\*

آیا "یک‌جانبه‌گرایی" بد و مذموم نیست و حاکی از تعصب و دگماتیسم نمی‌باشد؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):**

شاید مردمان عادی (عموم مردم جهان)، به نقش "کلمه - کلام" و "تفریف آن" در هدایت یا انحراف دقت کافی ننموده باشند، اما حقیقت این است که تمامی باورها و جهت‌گیری‌های عادلانه یا ظالمانه، عاقلانه یا جاهلانه، به پشتوانه‌ی همین «کلمه و تعریف آن» انجام می‌پذیرد.

زمین و آسمان مادی و هر چه در آنهاست، اگر چه همگی "کلمات الله" هستند، اما به خودی خود نماینگر هیچ چیزی جز اجرام نیستند؛ ولی، همان کلمات و تعریفی که در کتاب خلقت خود آنها نوشته شده (مانند مخلوق، مملوک و مروب بودن) و نیز تعاریفی که در علوم بیان می‌شود، سبب پیدایش انواع و اقسام ادیان، مکاتب، ایسم‌ها و ایدئولوژی‌ها می‌گردد.

شما امروز با کلماتی چون: مدنیت، دموکراسی، ارتباطات، تکنولوژی، حقوق و ... مواجه هستید؛ اما بدیهی است که به عنوان مثال، تکنولوژی (چه کلمه‌اش و چه خودش)، نه مدنیت می‌آورد و نه دموکراسی را می‌آورد و نه می‌برد؛ بلکه چگونگی به کارگیری کلمات در توصیف آنها و تعریفی که ارائه می‌شود، نوع نگاه و چگونگی‌ها در استفاده‌ها یا سوء استفاده‌ها را جهت می‌دهد. نقش "کلمه" این است.

**یک‌جانبه‌گرایی**

"یک‌جانبه‌گرایی" نیز از همین واژگانی است که بسیار مورد تحریف و سوء استفاده قرار گرفته است، به ویژه از سوی مکاتب و سیاست‌های تبلیغاتی غرب و نظام سلطه. آنها برای این که برای باطل خود، اهمیت و ارزشی ایجاد کنند، و برای عقاید غیر عقلانی خود، کرسی علمی قرار دهند، در پوشش مذمت "یک‌جانبه‌گرایی" و

تعریف آن به تعصب یا دگمیت بودن، برای خود حق قائل شده و جایگاه ایجاد نموده‌اند و سپس با همین شعار، سعی نموده و می‌نمایند که کرسی دیگران و همگان را نیز اشغال نمایند.

### دو ضلع:

«یک جانبه‌گرایی»، دو ضلع دارد که یکی توجه به "جوانب" می‌باشد و دیگری نظر به "گرایش" دارد. بی‌تردید، هر آدم عاقل و بصیری، در هر موضوعی، به جوانب گوناگونی نظر می‌اندازد، اما به هنگام گرایش، نمی‌تواند از یک لحاظ، "دو گرایش" همزمان داشته باشد، مگر آن که گرایشات او در طول هم باشند. مانند کسی که میل به تحصیل دارد، چون به مدرکش نیاز دارد و به علم نیز علاقه دارد و در نهایت قصد کمال دارد.

### تک بُعدی بودن:

بدیهی است که تک بُعدی بودن، برای انسان بسیار مضر است، چرا که سبب "تجزیه"ی او می‌گردد و هر چیزی که تجزیه شود، ابتدا کوچک و سپس مضمحل می‌گردد. خواه وجود یک انسان باشد، یا یک جامعه متحد، یا خاک یک کشور و یا یک دین.

● - آدمی، تک بُعدی آفریده نشده است، اما تک منظوره آفریده شده است. به او روح، جسم، امیال معنوی، مشتتهیات نفسانی، و نیز عقل، علم، بصیرت، چشم و گوش و اعضای مادی، و حالات و روحیات گوناگون داده شده است، بخشی از علوم در کتاب خلقت به او عرضه شده و بخش‌های بسیاری از علوم دنیوی و اخروی نیز در کتاب وحی به او تعلیم شده است؛ که قرآن کریم، مکتوب همین عالم خلقت می‌باشد، و خلاصه آن که آدمی موجودی چند بُعدی می‌باشد.

اما، هدف از خلقت هیچ کس، با دیگری متفاوت نیست، و منظور از خلقت او نیز رسیدن به جایگاه خلیفه الهی (هر کسی در سطح خود) می‌باشد، پس تک منظوره آفریده شده است و هیچ کس با غفلت و انحراف از این مقصد و منظور واحد، به جایگاهی که باید، نمی‌رسد.

### گرایشات:

بنابراین، در گرایشات، چند جهت داشتن نه درست است و نه ممکن! بالاخره هر کسی در هر حرکت خود، یک مقصد و بالتبع یک جهت را انتخاب می‌کند و بدان گرایش می‌یابد و بالتبع به سویش می‌رود. مثل کسی که به عنوان مقصد و غایت حرکت، به دنیا گرایش دارد، یا کسی که به خدا و معاد گرایش دارد.

● - آیا آنان که "یک جانبه‌گرایی" را نفی و مذمت می‌نمایند، خودشان به چند جهت گرایش دارند؟! مثلاً هم به ایمان گرایش دارند و هم به کفر و هم به شرک و هم به نفاق - یا هم به عدل گرایش دارند و هم به ظلم - یا هم به عقلانیت و علم گرایش دارند و هم به جهل و نادانی؟!



### یک جانبه‌گرایی‌های ضروری:

گاهی یک جانبه‌گرایی، نه تنها خوب است، بلکه ضرورت دارد، چرا که لازمه رشد می‌باشد. مانند: اعتقاد به "توحید و معاد" و هم چنین گرایش به انجام تعهدات معقول و مشروع.

- - آیا می‌شود از کسی توقع داشت که به بهانه‌ی «یک جانبه‌گرا» نبود، هم موحد باشد و هم مشرک.
- - آیا می‌شود به مرد یا زنی که فقط به همسر خود گرایش دارد، متعصب و دگم اطلاق نمود؟
- - آیا می‌شود به کسانی که در مقوله‌ی "ملیت"، فقط به کشور خود گرایش دارند، متعصب اطلاق نمود؟!
- - آیا می‌توان انسان‌های "حق‌گرا"، در هر موضوعی را متعصب و دگم قلمداد نمود؟!

### یک جانبه‌گرایی‌هایی بد و مذموم:

- یک جانبه‌گرایی بد و مذموم، همان تکبر به همراه جهالت می‌باشد - همان نادانی و بی‌بصیرتی می‌باشد. مانند انسانی که به جهات گوناگون توجه ندارد، یک چیز را می‌بیند و به همان نیز گرایش می‌یابد! البته اولین و تنها چیزی که می‌بیند، خودش است، و آن هم خود مادی و حیوانی!
- - اگر قرآن کریم را مطالعه کنیم، می‌بینیم که سراسر، نگاه به جوانب گوناگون را تعلیم داده و متذکر می‌گردد، از توحید و معاد گفته، چنان که از کفر و شرک و دنیاگرایی نیز گفته است - از هدایت، رشد، کمال و قرب الهی گفته است، چنان که از گمراهی، ضلالت، بُعد و جهنم گفته است - از خدا و رسول و اولیاء الله علیهم السلام گفته، چنان که از شیاطین انس و جن و دشمنان بشریت نیز گفته است - از متقی گفته است، چنان که از فاسق و فاسد نیز گفته است - از دوست گفته است، چنان که از دشمن نیز گفته است و ...، یعنی تمامی جوانب را به انسان نشان داده است، تا عقل آدمی به نور علم و آگاهی ببیند و او عقل شناختی، عقل تدبیری و عقل معاش خود را به کار بیندازد و هدف حقیقی را بشناسد، بدان گرایش یابد، سایر اهداف را در راستای آن قرار دهد و و راه درست را انتخاب نماید و در آن قدم بگذارد؛ اما در نهایت از او خواسته که یک جهت را انتخاب نماید، یک جانبه‌گرا باشد، و آن هم جهت حق و صراط مسقیم باشد.
  - - پس، در این عرصه، چند جانبه‌گرایی که از صفات مذبدبین و منافقین می‌باشد، مذموم است.
  - - در هر حال از یک جانبه‌گرایی‌گریزی نیست، اما هر گونه یک جانبه‌گرایی که از نادانی و غفلت باشد، و سبب بی‌تفاوتی، گمراهی، و ادغام و مساوی قرار دادن حق و باطل گردد، بسیار بد است.

### نگرش و گرایش:

به نظر کردن به جوانب متفاوت - شنیدن حرف دیگران - شنیدن استدلال‌های طرف مقابل یا مخالف - شنیدن اعتراضات و انتقادات، اگر چه به حق و وارد نباشند - و یا به شناخت حق و باطل - دوست و دشمن - مفید و مضر و ...، «چند جانبه‌گرایی» اطلاق نمی‌گردد، بلکه این «چند جانبه‌نگری - چند جانبه‌شناختی» است.

مگر می شود کسی حق را بشناسد، اما باطل را نشناسد - یا مفید را بشناسد، اما مضر را نشناسد - یا دوست را بشناسد، اما دشمن را نشناسد ...، و بعد گرایش عاقلانه، بصیرانه و درستی نیز داشته باشد؟! پس "شناخت" امریست و "گرایش" امر دیگری است، و آدمی هر چقدر هم که بشناسد، در آخر به یک جهت، یک جانب و یک مقصد گرایش می یابد.

● - لذا واژه‌ی «چند جانبه گرایی» دورغ است، چرا که وقوعش ممکن نیست؛ و متهم کردن به "یک جانبه گرایی" تحت عناوین ناخوشایندی چون تعصب، دگم بودن و ...، برای کسانی که گرایش به حق دارند، خودش تعصب در کفر و نوعی تاکتیک کلامی در جنگ نرم، برای تخطئه و جایگزینی خود (باطل) از یک سو و بیرون کردن دیگران از میدان از سوی دیگر می باشد. چنان که کفار، در کفر و دشمنی خود، به مراتب متعصب تر و یک جانبه گراتر از بسیاری از مؤمنان، در حق گرایی و دفاع از حق می باشند.

\*\*\*

چرا روزی برخی در زیارت بسیار است، هر وقت اراده کنند به مشهد و کربلا می روند، اما برخی دیگر در زیارت قم نیز می سوزند؟! [می سوزند؟!</a>](#)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا ارزش زیارت حرم معصومه علیها السلام در قم، کمتر از زیارت کربلا و مشهد مقدس فرض شده است؟! لابد با دیدن میلیون ها زائر [به ویژه در اربعین]، که از راه های بسیار دور مشرف می شوند، با خود می گویند: «خب، من نیز دوست دارم به زیارت مشهد و قم بروم، پس چرا نمی شود»؟! خب، گاهی نعمت که زیاد شد، آدمی قدرش را نمی داند؛ با خود نمی گویند: «این میلیون ها زائر به زیارت همان حرم هایی می آیند که خودم مجاور آنها هستم»!

اما، در هر حال سؤال به قوت خود باقیست، و خوب است که به نکات زیر توجه شود:

**الف -** در روایات تعلیم داده شده که هنگام غذا خوردن، به صورت یا غذای دیگران نگاه نکنید و متوجه طعام خود باشید. بدیهی است که مقصود از طعام، صرفاً خوردنی ها و آشامیدنی ها نمی باشد، بلکه آدمی باید متوجه نعماتی باشد که خداوند کریم به خودش روزی نموده است، تا با استفاده ی بهینه از آنها، شاکر باشد، رشد نماید و به تعالی برسد. مثلاً در مقام تحصیلی، جنابعالی مهندس پتروشیمی شدید و بنده و میلیون ها مثل بنده نشدند! شما در عراق مجاور حرم شریف چندین امام علیهم السلام هستید و دیگران نیستند...؛ آیا باید مقایسه کنیم؟!</p>
</div>

**ب -** هیچ کس نمی تواند بداند و بفهمد که کدام روزی، به چه مقدار و چرا نصیب کسی شده است، مگر خداوند رزاق و حکیم که فرمود: هر چیزی اندازه (قدر) دارد؛ ومقدرات (اندازه‌ها) در علم، حکمت، قدرت و مشیت خداوند رب العالمین است.

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (العنكبوت، ۶۲)  
ترجمه: خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد روزی را گشاده می گرداند و [یا] بر او تنگ می سازد زیرا خدا به هر چیزی داناست.

**ج -** نه زیادی رزق [مال دنیا، علم، زیارت و ...]، دال بر مؤمن تر بودن و خوب تر بودن کسی می باشد، نه کمی آنها الزاماً دال بر ضعف ایمان و خوب نبودن کسی می باشد. اگر چه ایمان، تقوا و یا کفر و ظلم، تأثیرات مستقیمی دارند. چه بسیارند افرادی که حتی با علم، مال، قدرت و سایر نعمات الهی، منحرف تر شدند و بر طغیان شان افزوده شد - چه بسیارند که حتی معصوم علیه السلام را هر روز از نزدیک ملاقات و زیارت می نمودند، اما بر انحراف و خسران شان افزوده شد!

**د -** گاهی رزقی در قبال حالی و کاری می رسد، مانند اندکی نیکی خالصانه، دعای پدر و مادر، صلح ارحام، توسلی صادقانه و ... - گاه رزق الهی معلول هیچ حال و کاری از انسان نیست، بلکه بدون سابقه می رسد - گاه رزقی برای هدایت بیشتر می رسد و گاه رزقی برای غفلت بیشتر و سرعت در سرایشی سقوط می رسد - گاه برای جذب بیشتر رزقی می دهند و گاه برای دفع بیشتر! چنان که خود ما، گاه به کسی حقوق، دستمزد، پاداش، پست و مقامی می دهیم که در بیشتر در کنار ما باشد، گاه چیزی می دهیم که سریعاً ما را ترک گوید و دور شود - ولی در تمامی این گوناگونی ها، امتحان هست. در زیارت کربلای معلای، یا حرم حضرت معصومه علیها السلام و ... نیز امتحان هست؛ چه به هنگام قصد، چه به هنگام زیارت، و چه پس از زیارت و بازگشت. هزاران هزار نکات و علل و اسباب دیگر نیز وجود دارد، به عنوان مثال:

### حکایت اول:

در شرح حال مرحوم علامه امینی رحمه الله علیه [مؤلف کتاب ارزشمند الغدیر]، آمده: برای اتمام جلد آخر، تحقیقات گسترده ای برای یافتن یک یا چند حدیث معتبر انجام دادند، اما به نتیجه نرسیدند و تصمیم گرفتند، در نجف اشرف، متوسل به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گردند.  
چند شبی با اخلاص مشرف می گردید و با آداب تمام و خلوص زیارت می نمود. یک شب حین زیارت دید عربی وارد شد و با صدای بلند و بسیار بی ادب گفت: «یا علی! اگر مردی (یا لفظی شبیه به این)، این حاجت مرا بده - و بیرون رفت!» علامه بسیار از این گستاخی و بی ادبی ناراحت شد.

شب بعد، هنگام زیارت دید همان مرد عرب دوباره وارد شد و گفت: «یا علی! معلوم شد خیلی مردی - و رفت!»

این بار، دل علامه شکست؛ با اشک ریزان، رو به ضریح ایستاد و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! من که از شما برای خودم چیزی نخواستم، کتابی می نویسیم که مستحضرید و حدیث و منبعی درخواست نمودم؛ اکنون چندین شب است که با آداب تمام به زیارت می آیم و متوسل می شوم، اما پاسخی نگرفتیم؛ ولی حاجت آن مرد بی ادب و گستاخ، به سرعت برآورده شد!»

گفته شده در خواب حضرت را زیارت نمود که به او فرمودند: «اگر ما حاجت آن مرد عرب را نمی دادیم، از ما روی بر می گرداند [یعنی به هلاکت دنیا و آخرت می افتاد]، اما امینی نمی رود، حال برخیز که حاجت تو را هم دادیم.»

مرحوم علامه امینی، در فکر همین رویایش بود که ناگهان درب خانه به صدا درآمد. همسر همسایه اش بود و پس از سلام گفت: «شوهر من طلبه است، ما خانه تکانی می کردیم، یک سری کتاب بود که دیگر مصرف نداشتیم؛ همسر گفت: در همسایگی ما نیز یک آخوندی هست، این کتابها را به او بده، شاید مورد استفاده ی او باشد.» و در میان کتابها، همان احادیث و منابعی بود که او مدت ها در جستجوی آن بود.

### حکایت دوم:

یکی از خویشان می گفت: «در حسرت زیارت کربلا [به ویژه در اربعین] می سوختم، همه دوستان به این توفیق رسیده بودند، به جز من! احساس بدی به من دست داده بود که چرا توفیق و روزی من نمی شود؟ روزی یکی از دوستان از من خواست که امشب به منبر مرحوم آیت الله خوشوقت بروم. با خود قصد کردم که از ایشان بپرسم چرا روزی من نمی شود؟! او گفت: وقتی وارد مجلس شدم، صحبت ایشان شروع شده بود، من نیز در همان نزدیک ورودی، یک گوشه نشستم. ناگهان ایشان سخنش را قطع کرد و فرمود: «برخی، به زیارت حرم حضرت شاه عبدالعظیم علیه السلام که ثواب زیارت کربلا را دارد و بیخ گوش شان است نمی روند، حالا آمده اند که از من بپرسند: چرا زیارت کربلا نصیب شان نمی شود!» این دوست ما، با حیرت فراوان، پاسخ را گرفت، به زیارت حرم ایشان رفت و سال بعد نیز به کربلا مشرف گردید.

**۵ -** برخی از ما، در حالی که امت امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام هستیم و می توانیم (و باید) هر روز دست کم با یک سلامی به زیارت ایشان برویم و با ایشان گفتگو نماییم، غفلت و دریغ می کنیم، اما در حسرت زیارت حرم های دور دست (نجف و کربلا برای ساکنین ایران - مشهد و قم برای ساکنین عراق، سوریه و ...) می سوزیم!

**و -** زیارت با دیدار بسیار متفاوت است. ما در روز هزاران نفر را می‌بینیم که هیچ کدام را نمی‌شناسیم، و چه بسا آشنایان بسیاری در میان آنها باشند که چون توجه نداریم، تشخیص نمی‌دهیم، چنان که گویی ندیده‌ایم. حتی چه بسا امام زمان علیه السلام نیز در میان آنان باشند، ببینیم و نشناسیم. اما زیارت، دیدن در و دیوار و گنبد و گلدسته و ضریح نیست، بلکه حضور و مشاهده است، که باید از روی معرفت و صدق باشد. پس اگر اینگونه بود، یک توجه با اخلاق، محبت و مودت، و یک سلام از راه دور نیز زیارتی بسیار مقبول خواهد بود و زیارت ایشان در حرم، نور علی نور.

**ز -** بنابراین، ضمن حفظ و تشدید شوق زیارت، ضمن دعا و توسل برای توفیق زیارت، ضمن بسنده نمودن به دعا و توسل و میل قلبی، بلکه تلاش برای تحقق آرزو و استجاب حاجت، امر را به خداوند متعال، لطیف، جواد و کریم بسپاریم و به حول و قوه‌ی او، به کسب معرفت، ازدیاد ایمان و شدت اخلاص همت گماریم، و هر روز و شب، امامان و بزرگان علیهم السلام را دست کم با یک سلام، زیارت نماییم، تا این ارتباط و اتصال، لحظه‌ای قطع نگردد.

حضرت امام مهدی، عجل الله تعالی فرجه الشریف:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَ لَا نُؤَثِّرُهُ مِنْهُمْ» (احتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹)

**ترجمه:** اگر شیعیان ما که خداوند توفیق طاعت‌شان دهد، در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند، همدل می‌شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد، و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت، **دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما؛ علّت مخفی شدن ما از آنان چیزی نیست جز آن چه از کردار آنان به ما می‌رسد و ما توقع انجام این کارها را از آنان نداریم.**

\*\*\*

آیا در زیارت امامان و یا حضرت معصومه و ... (ع) حتما باید اذن دخول، زیارت‌نامه و نماز زیارت خوانده شود. مثلا اگر انسان برود و فقط ضریح را ببوسد و درد و دل کند هم قبول است؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

اگر دل‌تان [آن هم قرینه الی الله]، به زیارت رفته باشد مقبول است، ولو فقط یک سلام دهید و برگردید. وگرنه هزار تا زیارت‌نامه خوانده شود و یا آجر به آجر حرمی بوسیده شود نیز هیچ فایده‌ای ندارد.

**اذن دخول:**

اذن دخول رسم ادب و احترام است و نمایانگر شخصیت زایر و حرمتی که برای صاحب خانه قائل است می باشد که البته ریشه در شناخت و باور دارد.

آیا ما، در دید و بازدیدها، بدون اجازه وارد خانه و یا حتی اتاق و دفتر کار کسی می شویم؟! حال اگر خانهی اهل بیت علیهم السلام باشد که جای خود را دارد، چرا که خداوند متعال در قرآن کریم تصریح نمود که بدون اجازه وارد خانه نبی اکرم صلوات الله علیه و آله نشوید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ...» — ای مؤمنان! تا به شما اجازه داده نشده، وارد خانه نبی (ص) نشوید / الأحزاب، ۵۳» — و البته شبیه همین آیه، درباره ورود بدون اجازه به خانهی دیگران نیز نازل شده است.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ \* فَإِنْ لَمْ يَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ » (التور، ۲۷ و ۲۸)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه‌هایی که خانه‌های شما نیست داخل مشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام گوید؛ این برای شما بهتر است باشد که پند بگیرید\* و اگر کسی را در آن نیافتید پس (نیز) داخل آن مشوید تا به شما اجازه داده شود؛ و اگر به شما گفته شد برگردید، برگردید؛ که آن برای شما سزاوارتر است و خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست.

بنابراین، از آنجا که مؤمن با ادب است، هرگز بدون اجازه وارد خانهی کسی نمی‌شود. به معنی اذن دخول حرم‌ها توجه نماید که ابتدا از خداوند متعال اجازه می‌گیرد که مالک و صاحب همه چیز است و قلب اهل ایمان "بیت الله" است، مساجد و حرم‌ها "بیت الله" هستند، — سپس از ملائکه و رسول الله صلوات الله علیه و آله اجازه می‌طلبید، و سپس به آن امام یا امامزاده عرض می‌کنید: «أَدْخُلُ»، یعنی آیا اجازه می‌دهید که وارد شوم؟ چقدر زیباست این ادب.

### زیارت‌نامه:

قیمت و ارزش الفاظ، ابتدا فهم گوینده و حالت دل اوست و سپس به زیبایی و کمال کلمات و جملات. وقتی در زبان به کسی می‌گویید «دوستت دارم»، ارزشش به مقدار دوست داشتن او در دل می‌باشد، وگرنه ممکن است یک معلم در دیکنه یا انشایی بگوید: «بنویسید دوستت دارم»، یا شاعر و یا خواننده‌ای، بگوید: «دوستت دارم»!

پس از آن که دل قصد ادب، احترام، زیارت، سلام و گفتگو نمود، حالا ادبیات و کمال و زیبایی کلمات و جملات و مفاهیم آنها، حال دل را بهتر بیان می‌نماید و به کمال و شکوه زیارت می‌افزاید.

حال، یک وقت است که زیارت کننده، به یک سلام بسنده می‌کند. فرقی نمی‌کند که از دور باشد یا از نزدیک - خودش بگوید، یا از روی زیارتنامه‌ای بخواند؛ مانند: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِالله». اما یک موقع می‌خواهد عمق معرفت، اوج شناخت، شدت اخلاص و بلندای دیدگاه، باور و مواضع خودش نسبت به آن بزرگان را نیز بیان نماید، خب در اینجا، کلام معصوم علیه السلام (زیارتنامه‌های مأثوره) بسیار کامل‌تر، جامع‌تر و زیباتر می‌باشد:

« يَا اَبَا عَبْدِاللهِ اِنِّي سَلَّمُ لِمَنْ سَالَمَكُمُ وَ حَرَّبْتُ لِمَنْ حَارَبَكُمُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » (زیارت عاشورا)

### نماز زیارت:

دست خالی نرفتن به خانه‌های یک دیگر، یک فرهنگ و رسم خوبی است که اختصاصی به ما مسلمانان یا ایرانی‌ها نیز ندارد؛ اگر چه ممکن است گاه به نیت پلید، روش‌های ناخوشایند، تکلف‌های بی‌منطق و ... انجام پذیرد، اما اصل این کار خوب و زیباست.

برای رسول الله و اهل بیت، امامزادگان، مؤمنان و حتی پدر و مادر و خویشان، به ویژه کسانی که وفات نموده‌اند، چه هدیه و پیش‌کشی بهتر از دو رکعت نمازی است که "قربه الی الله" اقامه می‌شود؟ چه پیش‌کشی بهتر از "صلوات" یا اذکاری از "اسماء الله" می‌باشد؟! حقیقت اینها، به صورت تحفه‌های بهشتی، از سوی خداوند متان به آنان عطا می‌گردد.

### بوسیدن ضریح:

بوسیدن در، دیوار و ضریح، اصلاً جزو زیارت و آداب زیارت نمی‌باشد. البته اگر آن نیز "قربه الی الله" باشد، از روی محبت و مودت باشد، و به گونه‌ای نباشد که "وهن اسلام" گردد، نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه به نوعی ابراز ارادت و ظاهر نمودن محبت (مودت) است.

اصل زیبا و حقی را حکما بیان می‌کنند، مبنی بر این که «حُبِّ ذَات، حُبِّ آثَارِ ذَاتِ رَا بِه هَمْرَاه دَارِد». یعنی وقتی کسی، چیزی را دوست دارد، هر چه به طریقی از او باشد و یا به او وصل باشد را نیز دوست دارد. [حال خواه این محبت به حق باشد و یا به باطل].

وقتی کسی را دوست می‌دارید، فرزند و خانواده‌ی او را نیز دوست و محترم می‌دارید - وقتی کسی به مادر یا همسرش علاقه داشته باشد، نامه و عکس او را نیز می‌بوسد و روی سر و چشم می‌گذارد - وقتی کسی کشور یا شهرش را دوست داشته باشد، نه تنها هموطنان، بلکه طبیعت یا شهرهای خلوت و شلوغ آن را نیز دوست می‌دارد - وقتی کسی یک بازیکن یا بازیگر را دوست دارد، عکس، لباس، بازی، یا فیلم او را نیز دوست دارد ...؛ پس «حُبِّ ذَات، حُبِّ آثَارِ ذَاتِ رَا بِه هَمْرَاه دَارِد»؛ چنان که دوستان خداوند سبحان، پیامبر او، وحی او، کتاب و دین او، امام او، امر و نهی او، عبادت برای او ... و بالاخره دوستان او (سایر مؤمنان از گذشته و حال و در سرتاسر جهان) را نیز دوست می‌دارد. چنان که در زیارت عاشورا، ولایت الهی را محور قرار داده و می‌گوییم: «وَ



اتَّقَرَّبْتُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ مَوْلَاتِكُمْ وَ مَوْلَاةَ وَلِيِّكُمْ» یعنی این خط ولایت الهی، تا دوستی و مودت شما و نیز دوستان شما ادامه دارد؛ چنان که دشمنی با دشمنان شما، ضمن جهت خدایی و ولایی داشتن «بَرِّئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ - به سوی خدا و به سوی شما»، تا دشمنی با دوستان و پیروان آنها نیز تداوم دارد «بَرِّئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ» - و یا امام حسین علیه السلام را محور محبت قرار داده و سپس به علی بن الحسین، اولاد الحسین و اصحاب الحسین، سلام می دهید.

پس، «حَبِّ ذَات، حَبِّ آثَارِ ذَاتِ رَا بِه هَمْرَاه دَارِد»، لذا زایر، در، دیوار و ضریح متعلق به محبوب را دوست دارد؛ حتی دوستان و زیارت کنندگان محبوبش را دوست دارد، حتی خاک پای آنان را سرمه‌ی چشم می نماید، خدمت به آنان را با خلوص تمام، وظیفه خود قلمداد می نماید و ... - مانند رفتار بسیاری از شیعیان عراقی، با تمامی زائران اربعین حسینی علیه السلام، از هر ملیتی.

### کلام آخر:

هر چه معرفت (شناخت) و صدق در زیارت بیشتر باشد، زیارت مقبول تر است؛ یعنی نور آن زیارت، وجود خود انسان را روشن تر می سازد، درجات و مراتب وجود را کمال می بخشد و تقرب بیشتری را مترتب می دارد، و برکات آن در دنیا و آخرت، بیشتر و بیشتر شامل حال زیارت کننده می گردد. حال خواه این زیارت از راه دور باشد و یا نزدیک؛ خواه به یک سلام باشد، یا خواندن زیارتنامه (که خود معرفت بخش است).

● - عرض حاجت و توسل را به بخش دوم زیارت موکول نمایید. بسیار فرق است که کسی، ابتدا برای یاد خدا و وصل به رحمت او نماز (صلاة که وصل است) را اقامه نماید و سپس حاجاتش را نیز بیان نماید، با کسی که فقط برای حاجتش دو رکعت نمازی می خواند - هم چنین فرق است که دوست ابتدا به قصد دیدار و ملاقات به زیارت دوست برود و سپس مشکلاتش را نیز بیان نماید، با این که فقط به خاطر طرح مشکل و مددخواهی به دیدار او برود.

پس، چقدر زیباست که زایر قصد قلبی نماید و از روی صدق بگوید: ابتدا و قبل از هر چیز، دلم تنگ شده بود و برای زیارت شما آمده‌ام! حتی برای زیارت حرم، گنبد، گلدسته و ضریح نیامده‌ام، بلکه برای زیارت خودتان آمده‌ام، برای تجدید بیعت، عرض معرفت، محبت و مودت نسبت به شما آمده‌ام (متن زیارتنامه‌ها همین است)؛ و سپس مشکلاتش را نیز بیان بدارد و از آن بزرگوار بخواهد که او را نزد خداوند سبحان، دعا و شفاعت نماید؛ بگوید:

«يَا سَادَتِي وَمَوَالِيَّ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكُمْ أَيْمَتِي وَعِدَّتِي لِيَوْمِ فُقْرِي وَحَاجَتِي إِلَى اللَّهِ وَتَوَسَّلْتُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ وَاسْتَشْفَعْتُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ فَاشْفَعُوا لِي عِنْدَ اللَّهِ وَاسْتَنْفِدُونِي مِنْ دُنُوِي عِنْدَ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ وَسِيلَتِي إِلَى اللَّهِ وَبِحُبِّكُمْ وَبِقُرْبِكُمْ أَرْجُو نَجَاةً مِنَ اللَّهِ» (فراز آخر دعای توسل)



آیا شیطان شرّ مطلق است؟ چگونه توجیه می‌کنید خدایی که تماما خیر است، خالق شرّ مطلق باشد؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):**

هرگز گفته نشده که وجود ابلیس شرّ مطلق است، تا نیازی به توجیه داشته باشد! آن چه شرّ است، دعوت او به شرّ، و اطاعت و تبعیت و پذیرش دعوت او از سوی جنّ و انس است، نه وجودش. آن چه بد، شرّ و مضرّ می‌باشد، دست بی‌حفاظ به دورن آتش بردن است، نه وجود آتش.

● - البته که خداوند سبحان، خیر محض است و از خیر نیز به جز خیر صادر نمی‌گردد؛ بنابراین، خلقت هیچ موجودی شرّ نیست و برای شرارت آفریده نشده است. باید دقت نماییم که "خلقت"، با "شدن‌های اختیاری"، دو مقوله‌ی جداگانه هستند. لایه‌ی اوزون، برای جوّ و حفاظت زمین از حرارت و تابش اشعات خورشیدی خلق شده است، اما وقتی توسط انسان با تولید گازهای گلخانه‌ای، سوراخ می‌شود، زمین گرم می‌شود، کوه‌های یخی آب می‌شوند و ... - لایه‌های زیر زمین و حرکت آنها، برای ایجاد زلزله‌های خانمان‌برانداز خلق نشده‌اند، اما وقتی آدمیزاد، روی خط زلزله، خانه‌های سست بیندازد، این فجایع عظیم رخ می‌دهد - جنایتکاران جهانی در طول تاریخ نیز برای ظلم و جنایت خلق نشده‌اند، اما وقتی از یک سو از پوسته‌ی آدمیت خارج (فاسق) می‌شوند و طغیان می‌کنند، و از سوی دیگر، مردمان ترسو، طماع، نان به نرخ روز خور و کم‌ارزش، به جای مقابله، از آنها تبعیت و اطاعت می‌کنند، عرصه برای فسق، فساد و جنایات آنان مساعد می‌گردد.

**ابلیس لعین:**

● - "شیطان" یک صفت است، نه اسم یک شخص. شیطان به رانده شده از رحمت الهی، گمراه و گمراه کننده گفته می‌شود، لذا در قرآن کریم به وجود "شیاطین جنّ و انس" تصریح شده است. ابلیس لعین نیز از همین بابت، دارای صفت شیطانی شد و شیطان لقب گرفت.

● - ابلیس لعین نیز برای تکبر و طغیان آفریده نشده بود که اشکال به آفرینش خداوند سبحان وارد شود؛ بلکه چون جنیان نیز مانند آدمیان از قوای اراده، اختیار و انتخاب برخوردارند، با اراده‌ی خویش تکبر و طغیان نمود و شیطان شد.

● - ابلیس لعین، خود نیز اهل بندگی و عبادت باریتعالی بوده است؛ به تعبیر امام علی علیه السلام: شش هزار سال عبادت کرد که معلوم نیست به شمار سال‌های دنیایی است یا اخروی (نهیج البلاغه، خطبه قاصعه) - و به خاطر همین عبادتش بود که به ملکوت خودش رسید و در صف ملائک و ملکوتیان جای گرفت.

**شر محض:**

شر محض، در نظام خلقت خداوند متعال وجود ندارد، اما در مقام هدایت و افعال، برخی به اراده‌ی خود خیر، مجرای خیر، و واسطه‌ی خیرات می‌شوند و برخی دیگر شرّ، مجرای شرور و واسطه‌ی شرارت می‌شوند.

● - قرآن کریم، خودش خیر و مبارک است «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ» - کعبه‌ی معظمه، خودش خیر و مبارک است «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» - آب، خودش پر خیر و برکت است «وَوَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا» - و هم چنین است وجود انبیا و اولیای الهی علیهم السلام، علم، عالم و هر چه که خلق شده است؛ اما آیا برای همگان پر خیر و مبارک واقع می‌شوند؟!

همین قرآن کریم را فرمود که بر ظالمین جز بر خسران‌شان نمی‌افزاید - بسیاری با دیدن پیامبر اکرم، امامان و اولیاء الله علیهم السلام و دعوت‌شان، منحرف‌تر و شقی‌تر شدند - ساحران با دیدن معجزه‌ی حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند، اما همین معجزه، بر کفر، عناد و طغیان فرعون افزود! - بسیاری از آب دریاها و اقیانوس‌ها، برای ظلم و جنایت سوء استفاده می‌کنند، همین آب که مایه حیات زمین و موجودات زنده آن است، قوم نوح علیه السلام و قوم فرعون را غرق نمود و ... .

● - آیا می‌توانیم بگوئیم: شراب شرّ محض است و خدا چرا در گندم، جو و مرکبات چنین الکل سکرآوری قرار داده است، یا چرا گیاه تریاک خلق نموده است؟!

در قرآن کریم می‌فرمایید: شراب ننوشید که شرّش بیشتر از خیرش می‌باشد و گناه کبیره است. پرسید: «اگر شرّ است، چه خیری دارد که فرموده شرّ بیشتر از خیر آن است» گفته شد: اولاً آن مقدار الکل موجود در گیاهان نیاز بدن ماست، البته به همان صورت ترکیبی، نه تخمیری یا تخدیری. ثانیاً شراب الکلی نیز برای بدن فایده‌هایی دارد، اما ضررش بیشتر است! و ثالثاً این همه مزارع کشاورزی و باغداری، کارخانجات، ایجاد فرصت‌های شغلی، حمل و نقل، خرید و فروش و ...، در کار شراب سازی و شراب فروشی و شراب‌خواری وجود دارد. اما باز هم ضررش بیشتر است.

● - بنابراین، شرارت ابلیس و سایر شیاطین از انس و جنّ، در وجود و خلقت آنها نیست، بلکه در فعل (کار) آنهاست؛ و البته مختار بوده و هستند که کار دیگری انجام دهند که شرّ نباشد.

**آیا وجود ابلیس لعین خیری هم دارد؟!** 

\* - همان عبادات چند هزار ساله‌ی ابلیس لعین، خیر وجودی‌اش بود که می‌توانست هم حفظ کند، و هم به کمیت و کیفیت آن بیفزاید و هم سبب رسیدن خیر به دیگران شود، تا به مقامات بالاتری از مراتب وجودی برسد، [مانند آثار و برکات وجودی مؤمنان برای خودشان و دیگران]؛ اما او همه را به خاطر "تکبرش" تباه نمود!

\* - ابلیس لعین، پدر جنیان محسوب می‌گردد، چنان که آدم ابوالبشر علیه السلام، پدر نوع بشر (انسان) می‌باشد. لذا همان گونه که از نسل آدم علیه السلام، میلیاردها انسان به وجود آمدند که برخی مؤمن شدند و برخی کافر، برخی امام حق شدند و برخی امام باطل، از نسل ابلیس لعین نیز میلیاردها جنّ به وجود آمده‌اند که برخی مؤمن شدند و برخی کافر. برخی عابد شدند و برخی فاسق و فاسد. بنابراین، هر چیزی در نظام خلقت و چرخه‌ی حیات، نقش خیری نیز دارد. آیا می‌توان گفت: عقرب، مار، ببر و پلنگ نباشند!؟

\* - هر چیزی را که خداوند متعال خلق نموده، مال اوست، پس همه "جنود الله = لشکریان خدا" هستند، اگر چه خودشان ندانند و یا نخواهند! حال خواه آب و باد و طبیعت باشد، یا حتی یک پشه، یا ملائک، و یا انسان و جن.

\* - ابلیس لعین، خودش یک الک و یا به قول امروزها، یک فیلتر است. عاملی برای تفکیک عاقل و جاهل و مؤمن و کافر است.

دقت نمایم که معرفت و ایمان به توحید و معاد، فطری تمامی انسان‌ها می‌باشد. انبیای الهی، ضمن تذکر (یادآوری)، بشارت و انداز، علم و حکمت را تعلیم داده‌اند، تا پرده از عقل و فطرت کنار رود و عقل به نور علم، بیشتر ببیند، و ایمان قلب به واسطه‌ی فهم قوی‌تر و تشدید گردید، و آدمی از معلم و مربی و راهنمای الهی برخوردار گردد.

پس، حکم عقل در کسی متضاد نیست، چنان که نور قلب و فطرت در افراد مغایر نیست، و علم نیز [چه در خلقت و چه در کتاب] در منظر و دسترس همگان قرار دارد، چنان که وحی نیز به همگان خطاب شده است؛ پس درخشش نور معرفت و ایمان، مستلزم مقابله با این آفت می‌باشد، چنان که سلامتی بدن، مستلزم مقابله با نفوذ آفات و میکروب‌های گوناگون می‌باشد.

از این رو، خداوند متعال در کلام وحی، برای موحد و مؤمن بودن، در باب ایجابی فرمود که به دین فطرت بگروید که دین قیم (استوار و پایدار) همین است؛ و در باب سلبی فرمود که شیطان را عبادت نکنید، که او دشمن آشکار شماست. پس مقابله با نفوذ شیطان و نافرمانی از او، سبب رشد و کمال می‌گردد.

### ایجابی:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الرّوم، ۳۰)

ترجمه: پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند!

### سلبی:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس، ۶۰ و ۶۱)

**ترجمه:** آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟! \* و اینکه مرا پرستید که راه مستقیم این است!؟

\*\*\*

www.x-shobhe.ir



## تاریخ-مهر ۹۷

سایتی ادعا کرده که معاویه و امام علی (ع) هر دو مومن بودند و فقط باهم اختلاف داشتند این دلیل نمی‌شود که به او فحش داد؛ و حتی در اثبات آیه‌ای آورده‌اند که می‌گوید: اگر دو مومن باهم اختلاف داشتند میان‌شان آشتی دهید و در ادامه ادعا کرده که یزید شرب خمر نمی‌کرد و میمون باز نبود.

## پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا برای ادعاهایش دلیلی هم دارد، یا همین که ادعا کرده، کافیسست تا مخاطبین تردید نمایند و برای ردش دنبال دلیل باشند؟!

اشکال در همان ابتدای بیان است که حکم داده معاویه لعنة الله علیه نیز مؤمن بوده است، و سپس بر اساس آن حکم غلط، طرح قضیه نموده است! درست مانند اعراب متعصب در دوره‌ی جاهلیت که همین را گفتند و هم خود بیچاره شدند و هم مسلمانان را در طول تاریخ بیچاره کردند.

از ابتدای اسلام تا کنون مشکل اصلی همین بوده که کفار نفوذی (منافقان)، سعی کردند معنای "اسلام، مسلمان و مؤمن" را در ذهن مردم چنان مخدوش کنند که «کافر را مؤمن - ظالم را عادل - فاسق را متقی - جاهل را عاقل - متحجر را روشنفکر و امروزی - و بالاخره باطل را نیز حق بدانند و بخوانند. امروز نیز همین‌طور است، چنان که جانیان روزگار را مدافعان حقوق بشر می‌نامند!

البته هوشیار باشیم که این مساوی قرار دادن هدایت شده و هدایت کننده از یک سو با گمراه شده و گمراه کننده از سوی دیگر، گام نخست است، در گام بعدی، "حق را باطل و باطل را حق" معرفی نموده و جلوه می‌دهند و سپس حق را به مسلخ کشیده و سر می‌برند؛ چنان که خوارج امیرالمؤمنین علیه السلام را متهم کردند و گفتند: «باید بیایی استغفار نمایی» و با او جنگیدند و سپس ترورش کردند - با امام حسن مجتبی علیه السلام نیز همین کار را کردند، و بعد از مساوی خواندن معاویه با او، ایشان را «ذلیل کننده مؤمنان» خواندند و سپس ترورش کردند - و کوفیان و شامیان و ... نیز سید الشهداء، امام حسین علیه السلام را "خارجی" (خروج یافته از دین) خواندند و فتوا به مباح بودن خونش دادند و سپس ریختن خونش را واجب و ثواب اعلام نمودند و بر سر اسلام و

مسلمین آن آمد که دیده و می بینیم! و امروز نیز مسلمانان را تروریست، و تروریست ها را مردم - جنگجویان تجزیه طلب - مدعیان به حق و ... می خوانند!

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس علیه السلام، ۳۵)

**ترجمه:** بگو آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند بگو خداست که به سوی حق رهبری می کند؛ پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود؛ شما را چه شده چگونه داوری می کنید؟!

● - آن اسلامی که در آن معاویه لعنة الله عليه با امیرالمؤمنین علیه السلام، هر دو مؤمن و برابر خوانده شوند، چگونه اسلامی است؟! پس، باید دید امیرالمؤمنین علیه السلام، به چه ایمان داشت که معاویه و یزید لعنت الله علیهما، هرگز به آن ایمان نیاوردند؟!

**الف - اگر چه این معاویه لعنة الله عليه بود که دستور داد به امیرالمؤمنین علیه السلام (حتی پس از شهادت ایشان) در منابر و حتی قنوت نماز فحش دهند، اما فحش دادن، به هر کسی که باشد، و از سوی هر کسی که باشد، بسیار بد (مذموم) و معصیت است؛ در حدیث فرمود: فحاش وارد بهشت نمی شود - اما "لعن نمودن" دشمن خدا و دشمن رسول الله صلوات الله علیه و آله، و دشمن اسلام و مسلمین، و دشمنان بشریت و انسانیت [که فحش نیست]، بسیار کار صوابی (درست و خوبی) می باشد، چرا که "لعن درست"، بیانگر شعور و تشخیص و بصیرت و دشمن شناسی است؛ یعنی دور دانستن از رحمت الهی؛ و مسلمان آگاه و بصیر و مؤمن، باید دوست شناس و دشمن شناس باشد و بداند چه کسانی در پوشش رحمت الهی قرار دارند و چه کسانی ندارند؛ تا کارش به اینجا نرسد که بگوید: «معاویه و علی، هر دو مؤمن بودند». چنین نظریه ای، اگر از روی کفر و نفاق و دشمنی نباشد که هست، از بلاهت کامل نشأت می گیرد.**

**ب -** در آیه ای که فرموده اگر دو گروه مؤمن اختلاف نمودند، بین آنها آشتی دهید، اولاً سخن از دو گروه مؤمن دارد، نه کافری چون معاویه و مؤمنی چون امیر مؤمنان - یا کافری چون یزید، و مؤمنی چون امام حسین علیه السلام؛ ثانیاً ادامه داده که اگر یکی از آنها زیر بار حق نرفت، حتماً با او آنقدر بجنگید که مجبور شود حق را بپذیرد و تابع امر الله گردد. مانند معاویه لعنة الله عليه که در زمان حکومت حضرت امام علی علیه السلام نیز نه تنها زیر بار امر "خليفة المسلمین" نرفت، بلکه علیه او لشکرکشی نمود؛ و این کفر و عصیان آشکار، در حالی رخداد که همان مسلمانان، در زمان خلفای سه گانه، می گفتند: «بیعت با خلیفه واجب است و علی باید بیعت کند» و امام حسین علیه السلام را نیز به خاطر بیعت نکردن با ملعون کثیفی چون یزید، یاغی خوانده و خونش را مباح کردند!

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (الحجرات، ۹)

**ترجمه:** و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن [طایفه‌ای] که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد؛ پس اگر بازگشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می دارد.

● پس نه تنها مصداق مؤمن را در آیه تحریف نموده اند، بلکه آیه را نیز به نفع خود تأویل نموده اند و البته آیه را سانسور و تجزیه نیز کردند و ادامه اش را نخواندند تا مردم نفهمند چه تکلیفی در مقابل معاویه ها داشته و دارند.

**ج -** آیا ما وقت بگذاریم و ثابت کنیم که معاویه و یزید، چه کفار ملعون، کثیف و جنایتکاری بوده اند؟! آیا این خودش به نفع پیروان آنان نمی باشد؟! آیا بدین معنا نیست که در کفر، ظلم و فسق آنان تردید هست و ما سعی در اثبات و رفع تردید داریم؟!!

هیچ نیازی نیست که ما و شما، کفر، ظلم و فسق آشکار این خاندان ملعون را به اثبات رسانیم، اگر اهل بیت علیهم السلام را قبول ندارند، مورخان معتبر را قبول ندارند، کافست بروند معتبرترین کتب اهل سنت را بخوانند که سراسر سند حدیثی در لعن آنها توسط پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و نیز تصریح در هرگز اسلام نیاوردن آنها می باشد؛ و اگر آنها را نیز قبول ندارند، باید ادعای نزول وحی جدیدی به خودشان را بنمایند!

۱- حَدَّثَنَا حَلْفٌ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُمَهَانَ عَنْ سَفِينَةَ مَوْلَى أُمِّ سَلَمَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ جَالِسًا فَمَرَّ أَبُو سُفْيَانَ عَلَى بَعِيرٍ وَمَعَهُ مُعَاوِيَةُ وَأَخٌ لَهُ ، أَحَدُهُمَا يَقُودُ الْبَعِيرَ وَالْآخَرُ يَسُوقُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَعَنَ اللَّهُ الْحَامِلُ وَالْمَحْمُولُ وَالْقَائِدُ وَالسَّائِقُ (انساب الاشراف. بلاذری، ج ۵ ص ۱۳۶. ط دار الفکر)

**ترجمه:** از ام سلمه منقول است که پیامبر (ص) جایی نشسته بود که ابوسفیان رد شد و سوار بر چهارپایی بود، و معاویه و برادرش همراه او بودند که یکی حیوان را می راند و دیگری از پشت پی می کرد، پس رسول الله (ص) فرمودند: خداوند لعنت کند حمل کننده و حمل شونده و راه برنده و دنبال کننده را. [این نقل، در بیشتر کتب معتبر اهل سنت آمده است].

۲- اسحاق بن ابراهیم نیشابوری: « سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْجَعْدِ يَقُولُ: مَاتَ وَاللَّهِ مُعَاوِيَةَ عَلَى غَيْرِ الْإِسْلَامِ » (مسائل الإمام أحمد بن حنبل، إسحاق بن إبراهيم بن هانئ النيسابوري ص ۴۰۸، ح ۱۸۶۶)

**ترجمه:** اسحاق بن ابراهیم نیشابوری از علی بن جعد شنیدم که می گفت: به خدا قسم معاویه با دین اسلام از دنیا نرفت.



۳- سعید بن جبیر می گوید: ابن عباس در مکه در عرفه بود و از من پرسید: چرا مردم «لبيك اللهم ليك» نمی گویند؟ گفتم: از معاویه می ترسند! ابن عباس از چادر خود بیرون آمد و گفت: لبيك اللهم ليك، گرچه معاویه بدش بیاید. ابن عباس اضافه کرد: خدایا! اینها را لعنت کن زیرا به خاطر دشمنی با علی (ع) سنت پیامبر (ص) را ترك کرده اند. (سنن نسائی، ۲۵۳/۵).

۴- علی (ع) هنگامی که شامیان (لشکر کشی معاویه علیه خلیفه المسلمین) قرآن ها را بر نیزه برافراشتند، در سخنرانی خود فرمود: ای بندگان خدا! بر من از همه واجب تر است که دعوت به کتاب خدا را بپذیرم، ولکن معاویه و عمرو بن عاص اهل قرآن و اهل دین نیستند. من آنها را بهتر از شما می شناسم، بچه بودند که با آنها مصاحبت داشتم و وقتی بزرگ شدند با آنها همنشینی داشتم. آنان بدترین کودکان و شرورترین مردان بودند. اینها قرآن را بر نیزهها نیفراشته اند که آن را قدر نهند، بلکه این کار نیرنگی است. فقط يك ساعت بازوان خود را به من عاریت بدهید (تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۷ و تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۳۶).

۵- ابن عماد حنبلی، به نقل از التفتازانی در "شرح العقائد النسفیة" می نویسد: همه این نظر را دارند که می توان کسانی را که حسین را کشته اند یا به این کار دستور داده اند، یا اجازه این کار را داده اند، یا به این کار راضی شده اند را لعنت کرد. (شذرات الذهب ۱: ۶۸ - ۶۹)

۶- ابن ابی الحدید می گوید: معاویه نه از آن جهت دوزخی است که علی را تهدید کرده یا با وی جنگیده است، بلکه بدان سبب که عقیده ی درست و ایمان راستی نداشته است؛ و او و پدرش از سران منافقان بوده اند و هرگز از صدق دل مسلمان نگشتند؛ بلکه فقط اظهار مسلمانان کردند. و حرف های معاویه و آنچه از زبانش در رفته و سخنانی که از او ثبت و حفظ گشته آن قدر هست که ثابت می نماید عقیده اش فاسد و ناخالص بوده است. (شرح نهج البلاغة، ج ۱۰، ص ۲۲۶)

### یزید لعنت الله علیه:

یزید، خودش به کفر خودش بارها اذعان نموده است، به ویژه آن هنگام که سر بریده ی سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام را برای او آوردند و با چوب خیزران به دندان های مبارک می زد و چنین می سرود:

« ای کاش پیران و گذشتگان قبیله من که در بدر کشته شدند، زاری کردن قبیله خزرج را از دم نیزه و شمشیر می دیدند - از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید دستت درد نکند - آنقدر مهتران و بزرگان آنها را کشتیم تا با کشتگان ما در بدر برابر گردی - خاندان هاشم با سلطنت بازی کردند، نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد. من زاده خندف نیستم اگر از فرزندان احمد(ص) در مقابل آنچه به ما کردند انتقام نگیرم»



**شراب خواری یزید در ملاء عام** - آلودگی یزید به شرب خمر و بدمستی آن چنان واضح و آشکار بود که حتی در حضور گروه‌هایی که از شهرهای دور و نزدیک به دیدنش می‌آمدند دست بردار نبود و در برابر نگاه دیگران با جرأت آن را می‌نوشید. (البدایة والنهائة، ابن کثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۸، ص ۲۳۵ و ۲۳۶)

**سگ بازی و میمون بازی یزید** - یعقوبی، در تاریخ مشهور خود می‌نویسد: «هنگامی که معاویه بر آن شد تا از مردم برای یزید بیعت بگیرد، ابتدا از زیاد بن ابیه خواست تا مسلمانان بصره را به بیعت فراخواند. زیاد در پاسخ او نوشت:

«اگر مردم را به بیعت با یزید فرا بخوانیم، یزیدی که سگ بازی و میمون بازی می‌کند و لباسهای رنگارنگ می‌پوشد و دائم الخمر است و با آهنک دف می‌رقصد در حالی که در میان مردم، حسین بن علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر حضور دارند، مردم چه خواهند گفت؟ ابتدا فرمانش بده تا یکی دو سال به اخلاق اینان در آید تا شاید امر را بر مردم مشتبه کنیم!» (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰)

**نکته‌ی مهم:**

●●● - بحث از نام‌مسلمانی معاویه و یزید و امثالهم نیست، چه رسد به مؤمن بودن آنها؛ حتی بحث از کفر، ظلم، جنایت، شرابخواری و میمون‌بازی آنها نیست، که همگان اعم از شیعه، سنی، مورخان غیر مسلمان و ... به آن تصریح کرده‌اند؛ بلکه بحث از تطهیر، تبلیغ و ترویج "اسلام معاویهای و یزیدی" می‌باشد که امروزه در قالب "اسلام امریکایی و انگلیسی" ظهور نموده و آل سعود و وهابیت انگلیسی و گروهک‌های تروریستی امریکایی، چون طالبان، القاعده، داعش، النصره و ... را به نام اسلام و قرآن، به جان مسلمانان انداخته است.

\*\*\*

آیا جعل نامه ابوحنیفه توسط مختار صحیح است و اگر صحیح است آن را چگونه توجیه می‌کنید در واقع هدف مختار از این کار چه بود؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

ابوحنیفه، بنیانگذار مذهب حنفی در اهل تسنن بود، و لقب این فرزند امیرالمؤمنین «ابن حنیفه» بوده است، لقبی که از تبار مادر به او رسیده تا مشخص باشد.

هیچ تردید ننمایید که گرفتن انتقام شهدای کربلا توسط مختار [به ویژه شمر، خولی، حرمه، عمر سعد و ...]، یاران و دوستداران این جنایتکاران را هم در آن دوران به خشم درآورد و هم پس از آن در طول تاریخ؛ چنان که مسلمانان واقعی، شیعیان و هر انسان فهیم و بصیر دیگر را نیز هم در آن زمان خوشحال نمود و هم در طول تاریخ.

از این رو، چه در زمان حیات و قیامش و چه پس از آن، هر گاه نام مختار به میان آمده، هم چنان قلوب عده‌ای شاد گردیده و بغض گلوی عده‌ای را فشرده است، چنان که هر گاه نام امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین علیهم السلام به میان آمده (یا بیاید) چنین بوده و خواهد بود.

وقتی خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: بعض عده‌ای تا حدی است که وقتی نام خداوند متعال و وحدانیت او به میان می‌آید، قلوب‌شان متنفر شده و به خشم می‌آیند، تکلیف مواجه با یاد اهل بیت علیهم السلام، یا بزرگانی چون سلمان، ابوذر، مالک، مختار و ... کاملاً روشن است؛ چنان که شاهدید در سال‌های گذشته، چقدر در فضای مجازی علیه سلمان فارسی ضد تبلیغ شد!

● - اگر اسناد تاریخی مورد مطالعه قرار گیرد، معلوم می‌شود که اتهامات وارده بر مختار، بیشتر از سوی برخی مورخین اهل سنت وارد شده است، چنان که "ابن کثیر" او را "کذاب" خوانده است، اما روایات محکمی از اهل بیت علیهم السلام، در تأیید ایشان وجود دارد.

### ماجرای نامه:

در کتاب «ذوب النصار» تألیف «ابن نما حلی» آمده است: پس از آنکه گروهی از سران شیعه برای یقین پیدا کردن به گفتار مختار مبنی بر نمایندگی از جانب محمد بن حنفیه به حضور او در مکه رسیدند، ابن حنفیه چنین گفت: «به سوی امام من و امامتان علی بن حسین بروید». آنان هنگامی که نزد امام سجاد (علیه السلام) رفتند و علت ملاقات را درباره ادعای مختار مبنی بر اجازه داشتن قیام بیان کردند و امام (علیه السلام) فرمودند: «ای عمو (ابن حنیفه)! اگر کسی برای ما قیام [و خروج] کند بر مردم است که با آن همراهی کنند و من این امر را به تو ولایت دادم پس هر کاری که اراده کردی انجام بده.» این گروه از کنار امام سجاد (ع) خارج شدند در حالی که کلام او را شنیده بودند و گفتند: «زین العابدین (ع) و محمد بن حنفیه اجازه دادند.» و به این ترتیب این دسته از زعمای شیعه‌ی کوفی دانستند که قیام مختار، قیامی برای رسیدن به مناصب دنیوی نیست و هدف او تنها خون‌خواهی از شهدای کربلا و دفاع از اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

### روایات موثق:

در شیعه بودن مختار هیچ تردیدی وجود ندارد، چرا که اساساً قیامش از حبّ علی و آل علی علیهم السلام و برای انتقام از جنایتکاران کربلا بود؛ پس بسیار واضح است که شیعه، به امامش دروغ نمی‌بندند، نامه جعل نمی‌کند و به این ترفندها و خدعه‌ها متوسل نمی‌گردد. و اما چند روایت:

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:

● - «به زودی ستمکاران، توسط کسی که خداوند برای انتقام ما بر آنان خواهد فرستاد، به بلایی گرفتار خواهند شد و این به خاطر فسق و جنایتی است که مرتکب شده‌اند، همان‌گونه که بنی اسرائیل گرفتار عذاب شدند ...

او جوانی از قبیله ثقیف است که او را "مختار بن ابی عبید" می‌گویند. «(مقدس اردبیلی، احمد بن علی؛ حدیقه الشیعه، چاپ پنجم، ص ۵۰۹)

سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام»

«پروردگارا، آن جوانمرد ثقیفی را بر آنان مسلط کن تا جام تلخ مرگ و ذلت را به ایشان بچشانند و از قاتلان ما احدی را معاف نکند. به جای هر قتلی، کشتنی و به جای ضربت، ضربتی؛ و انتقام مرا و خواندن و دوستان و شیعیانم را از این‌ها بگیرد» (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶؛ به نقل از رساله ذوب النضار، ابن نما)

حضرت علی بن الحسین، امام سجاد علیه السلام:

زمانی که سر عبیدالله بن زیاد را به مدینه، نزد امام سجاد . علیه السلام . آوردند امام فرمودند: «که هیچ کس از بنی هاشم نبود مگر اینکه به مختار درود فرستاد و در حق وی دعا کرد و نسبت به وی سخن نیک گفت.» و در روایات آمده که پرسیدند: حرمه چه؟! (طبقات الکبری، محمد بن سعد. بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۲۸۵)

«حمد و ستایش، خدایی را که انتقام ما را از دشمنانم گرفت و خداوند به مختار، پاداش و جزایی خیر عطا فرماید» (جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۲)

ملاقات فرزند مختار با امام باقر علیه السلام:

شیخ طوسی نیز روایتی را از عبدالله بن شریک چنین نقل نموده است:

«روز عید قربان در منا، خدمت امام باقر(ع) رسیدیم؛ در حالی که امام(ع) در خیمه گاه‌شان نشسته بودند، ایشان شخصی را در پی سلمانی فرستادند تا بیاید و موی حضرت را اصلاح نماید.

من روبروی حضرت نشسته بودم که ناگهان پیرمرد محترمی از اهل کوفه بر امام(ع) وارد شد و خواست دست ایشان را بیوسد؛ اما حضرت نگذاشت، سپس رو به پیرمرد کرده فرمودند: شما کیستید؟

آن مرد عرض کرد: من ابوالحکم فرزند مختار بن ابی عبید هستم.

امام(ع) تا او را شناخت با وجود آن که فاصله کمی با آن مرد داشت، دست او را گرفت و به نزدیک خود کشاند تا جایی که نزدیک بود روی زانوی خود بنشانند، سپس او را در کنار خود جای داد.

فرزند مختار رو به امام (علیه السلام) کرد و عرض نمود: خداوند کارت را اصلاح کند؛ مردم درباره پدرم حرف‌های زیادی می‌زنند و چیزهایی می‌گویند؛ اما حق همان است که شما بفرمائید.

امام (علیه السلام) پرسید: چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند کذاب؛ امام (علیه السلام) با شگفتی فرمود: سبحان الله؛ به خدا سوگند پدرم به من خبر داد که مهر مادر من همان پولی بود که مختار برایش فرستاده بود، سپس ادامه داد و فرمودند: مگر او نبود که خانه‌های خراب ما را از نو ساخت؟ مگر او قاتل قاتلین ما نیست؛ مگر او

خونخواه ما نبود، **خدا رحمتش کند**. به خدا سوگند پدرم به من خبر داد که هر گاه مختار به خانه فاطمه دختر امیرالمومنین (علیه السلام) وارد می شد، آن بانو او را احترام می گذاشت و فرش برایش می گستراند و متکایی می گذاشت مختار بر آن می نشست و از او حدیث می شنید.

آنگاه امام باقر (ع) رو به فرزند مختار کرده فرمودند: خدا پدرت را رحمت کند، خدا پدرت را رحمت کند او حق ما را گرفت و قاتلین ما را کشت و به خونخواهی ما قیام کرد. (رجال کشی، کشی، محمد بن عمر، ص ۱۲۵ - ۱۲۶ و رجال ابن داود، ص ۵۱۳).

\*\*\*

WWW.X-SHOBBHE.IR



## پاسخ‌های کوتاه - مهر ۹۷

س ۴۲۸ - آیا اگر کسی در امامزاده‌ها خاک شود برای اعمال او مفید است؟ آیا نزدیک ضریح باشد خوب است یا اگر در محوطه و دور از ضریح در امامزاده خاک شود بهتر است؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه): ب

رای آخرت انسان، آن چه که خودش در طول حیات شناخته و ایمان آورده و آن چه که عمل کرده خوب است؛ و پس از آن نیز آن چه که خودش از باقیات الصالحات (فرزندان صالح یا آثار و خدمات مفید) گذاشته و یا بازماندگان برایش هدیه می‌فرستند خوب است؛ نه این که کجا دفن شده و به خاک سپرده می‌شود.

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در خانه‌ی مسکونی‌اش دفن شدند و اکنون این خانه در جوار مسجد النبی (ص)، حرم عاشقان می‌باشد.

● - امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که «شتری که جسد بر آن است را رها کنید، هر کجا متوقف شد و نشست، همانجا قبر من است» - می‌خواستند امام حسن مجتبی علیه السلام را در کنار جلدش به خاک بسپارند که حتی جسد ایشان را به تیر بستند و اجازه ندادند! پس در قبرستان بقیع مدفون شدند که اکنون زیارتگاه اهل معرفت است - امام حسین علیه السلام را در وسط یک بیابان کشتند و به خاک سپردند، اکنون آن نقطه کربلای معالی است، یا امام رضا علیه السلام را وسط یک باغی که قبرستان خانوادگی نیز بود به خاک سپردند و اکنون مأمون همگان شده است.

قبور امامزادگان، بیشتر در نقاط دورافتاده‌ی (آن زمان) می‌باشد، چرا که از ظلم ظالمان فرار کردند و بالاخره کشته و شهید شدند و در همان نقطه دفن شدند. قبور بسیاری از بزرگان دین، در قبرستان‌های عمومی می‌باشد. قبور ۷۲ تن و در رأس شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی، و سایر شهدای عزیز، در همین بهشت زهراء علیها السلام است که دیگران (حتی فساق و ظالمان) نیز در همانجا مدفون می‌گردند.

● - قبر ابوبکر و عمر، در کنار قبر شریف حضرت محمد صلوات الله علیه و آله می‌باشد - بسیاری از دشمنان و جانیان کربلا نیز در همان سرزمین کشته شده و چال شدند - قبر مأمون امام کش، لعنة الله علیه، نزدیک قبر امام

رضا علیه السلام می باشد، و نمونه های بسیاری وجود دارد که قاتل و مقتول، ظالم و مظلوم، نزدیک هم دفن شده اند!

● - زمان مرگ نیز همین طور می باشد. دوستی گفت: فلانی درست در روز عاشورا وفات یافت، پس حتماً مستقیم به بهشت می رود! عرض نمودم که بسیاری از دشمنان امام حسین علیه السلام نیز در روز عاشورا و در سرزمین کربلا کشته شدند و مستقیم به جهنم رفتند!

اگر آمار متوفیان جهان را در روز پنجشنبه و شب جمعه بگیرید، می بینید که هزاران نفر کافر، ظالم، بت پرست (بودایی، هندو)، جانی و فاسد نیز شب جمعه مرده اند!

\*\*\*- بنابراین، آن چه که از ثواب ها و یا فضیلت های زمان و مکان دفن گفته شده، همه بستگی به چگونگی اعتقادات و عمل صالح متوفی در زمان حیات خودش دارد. این همه آیه و حدیث و حکم عقل، درباره ی «ایمان، تقوا و عمل صالح» وجود دارد، اما یک توصیه نمی بینید که متوفیان را کجا دفن نمایید، برای عمل و آخرت آنها بهتر است.

\*\*\*- قبر، یک گودال نمی باشد، بلکه چنان که در احادیث معتبر فرموده اند: یا درب ورود به بهشت برزخی می باشد، و یا حفره ای از حفرات جهنم که به روی میت باز می شود. بنابراین، دغدغه ی خوب زندگی کردن، با ایمان و عمل صالح مردن را داشته باشیم، نه کجا دفن شدن!

\*\*\*

#### س ۴۲۹ - آیا برای توسل به حضرت ابوالفضل علیه السلام، دستورالعمل خاص و موثری داریم؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):**

بله، دستورالعمل خاص و مؤثر، همان توجه خالصانه و اتصال دل و روشن شدنش به نور محبت و مودت آنهاست. اولین دستور عمل در توسل به هر شخصی (بزرگ) یا هر چیزی و هر کاری (نماز، تلاوت قرآن و ..)، این است که اولاً بدانیم توسل یعنی چه و ثانیاً قلب مان متوسل باشد. توجه نماییم که ما هندوا و بودایی نیستیم، بلکه مسلمانیم، و نه اسلام عزیز، دین ورد و اوراد لفظی است و نه توسلی به صرف الفاظ، محقق می گردد. بسیاری دوست دارند که به آنها دستورالعمل داده شود، مثلاً ده بار این ذکر را بگویند، صد بار آن یکی را بگویند، چهارشنبه چه کنند یا سه شنبه چه کنند؛ البته همه چیز مؤثر است، دستوراتی هم از اهل بیت علیهم السلام رسیده است، اما اینها "آداب" می باشند، و اصل همان تفکر، تعقل، باور، ایمان، معرفت، محبت، مودت (ظهور محبت در عمل) و توسلات قلبی می باشد.

"توسل"، وسیله قرار دادن است و ما می‌دانیم که نه هیچ دعایی بدون وسایلش به عرش می‌رسد، نه هیچ استجابت و فیضی بدون مراتب و وسایلش به کسی می‌رسد، و نه اساساً هیچ کاری بدون توسل به وسایل مربوطه‌اش به انجام می‌رسد. لذا در سیر الی الله و تقرب جستن به خودش نیز فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!

نماز، خودش توسل است؛ جهاد (تلاش دشمن ستیز) خودش توسل است، نماز و جهاد را با نیت "قربة الی الله"، وسیله‌ای برای تقرب قرار می‌دهیم؛ سایر عبادات و تمامی اعمال آدمی نیز باید در راه خدا باشد و وسیله‌ای باشد برای "قربة الی الله".

وقتی از پدر و مادر، همسر و فرزندان و یا حتی دیگران، انتظار و تقاضای دعا داریم و به یکدیگر "التماس دعا" می‌گوییم، یعنی همین "توسل" و وسیله قرار دادن؛ چنان که وقتی قرآن کریم را تلاوت و یا کتب دیگر را مطالعه می‌نماییم، یا برای کسب رزق حلال تلاش می‌نماییم، یعنی "توسل" برای ابتغای فضل الهی.

در همین راستا، برای قرب الهی، به بزرگان توسل می‌نماییم، به حضرات محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین توسل می‌نماییم؛ به کسانی که به آنها نزدیک تر بودند [حضرات زینب کبری، ابوالفضل العباس، علی اکبر، علی اصغر و ...] توسل می‌نماییم، چنان که در مراتبی دیگر، به علما و شهدا متوسل می‌شویم، یا به پدر و مادر، مؤمنان و دوستان؛ یعنی آنان را وسیله‌ای برای رشد، قرب و کمال قرار می‌دهیم؛ پس دعاها نیز این چنین کامل تر می‌شوند و شرایط استجابت، مساعدتر می‌گردد. گاهی دعا مستجاب است، اما موانعی سر راه رسیدن فیض به ما قرار دارد که این چنین [با این توسلات] و استغفار و توبه، مرتفع می‌گردند انشاء الله.

توسل به باب الحوائج، حضرت ابوالفضل العباس، آن فاضل بزرگ، فرزند امیرالمؤمنین، برادر حسنین علیهما السلام نیز همین طور است.

توجه که معطوف شد، دل که متوجه شد، توسل صورت پذیرفته است، ولو با یک سلام، یا یک التماس دعا گفتن. اما به جهت کمال این توسلات، آدابی نیز بیان شده است؛ و البته که رعایت ادب و آداب، نزدیکی (قرب) را بیشتر و شرایط استجابت را فراهم تر می‌سازد، هر چند که بدون توجه و خلوص، هیچ ادبی، ادب نیست.

بدیهی است که وقتی کسی قصد توسل به بزرگی را دارد، ابتدا باید به او توجه کند [به قول معروف با زیارت و دیدارش برود]. پس ظاهر و باطن را تمیز می‌کند. غسلی می‌نماید، وضویی می‌سازد، دو رکعت نماز می‌خواند و طبق زیارت‌نامه و یا غیر آن، سلامی عرض می‌کند و سپس به او نزد خداوند متعال متوسل می‌شود. حالا اقوالی



چون شب چهارشنبه چنین کند و یا شب جمعه و ...، باز هم آداب است، اصل آن است که آدمی، هم چنان که دائماً متوسل به تمامی اسباب لازم برای زندگی می باشد، دائماً متوسل به پیامبر اکرم، اهل بیت، قرآن کریم، نماز، شهدای کربلا، سایر شهدا و مقربین درگاه الهی برای رشد، کمال و اخذ فیوضات و رسیدن به حاجات و نیازهایش از جانب خداوند سبحان باشد. التماس دعا.

\*\*\*

س ۴۳۰ - چرا امامان ما و حضرت عباس علیهم السلام در دادن حاجات و شفای مریض ها، سلیقه ای عمل می کنند؟ به طور مثال کسانی در حرم امام رضا شفا می گیرند و کسانی اگر ده بار هم مشهد دخیل بندند شفا نمی گیرند. علت این برخوردهای سلیقه ای چیست؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در تحقق یک امر، هزاران هزار عوامل شناخته شده و شناخته نشده دخالت دارند که ما در این مختصر، فقط به دو مطلبی که متوجه به شخص زیارت یا توسل کننده است، اشاره ای اجمالی می نمایم:

#### شناخت و باور:

برخی گمان دارند که اهل عصمت یا بزرگان علیهم السلام، خود رازق، حلال مشکلات و شفای بیماری های هستند؛ لذا وقت توسل انتظار دارند که آنان حاجت برآورده کنند و یا بیمار شفا دهند و ...، که این نوع اعتقاد، خودش نوعی شرک است؛ چرا که خالق، مالک، رب، رازق، شافی و کافی خداوند متعال می باشد؛ و توسل یعنی آنان را واسطه قرار دهیم و از آنان بخواهیم شفیع ما نزد پروردگار عالم گردند.

به عنوان مثال: اگر صاحب مالی بگوید: من وام می دهم، اما با ضمانت شخص معتبر؛ معنایش این نیست که ضامن آن وام را پرداخت می نماید.

گاهی موانعی برای بالا رفتن حاجات ما وجود دارد، و گاهی مستجاب است، اما موانعی برای رسیدن ما وجود دارد، و توسلات، فراهم نمودن اسباب و علل برتر و مرتفع نمودن این موانع می باشد. بنابراین، کسی گمان ننماید که اگر نظر شرک آلودی به اهل بیت و بزرگان علیهم السلام داشت، بیشتر مورد توجه و تفقد آنان قرار می گیرد! نه، چنین نیست؛ بلکه دعا و توسلش باطل می شود.

برخی از این هم کمتر هستند، به زیارت می روند تا به در و دیوار و ضریح متوسل شوند و خیال می کنند که از آجر و آهن و سفره و مواد خوراکی، کاری بر می آید!

#### شناخت و ادب حضور:



ادب حضور، چه در برابر خداوند متعال، چه در برابر اهل عصمت و بزرگان علیهم السلام، چه در برابر معلم و استاد یا بزرگتر، یا یکدیگر و در تمامی تعاملات، سبب تفقد بیشتر طرف مقابل و رفع بسیاری از مشکلات می‌گردد. می‌گویید: حرّ را ادب حضورش نجات داد.

حال شما دقت نمایید که ابتدا با جسارت تمام، اهل بیت و بزرگانی چون حضرت ابوالفضل العباس را متهم و محکوم می‌نمایید که «سلیقه‌ای عمل می‌کنند»، و سپس می‌پرسید: «چرا چنین می‌کنند؟!»; قطعاً اگر با این لحن، به خود شما چنین افتزایی بزنند، آزرده خواهید شد.

اگر شما اشراف علمی به عالم ندارید و نمی‌دانید چه اتفاقی چرا می‌افتد، دلیل نمی‌شود که به راحتی افترا و اتهام ببندید و با قطعیت بگویید: «سلیقه‌ای عمل می‌کنند»، و بعد از این افترا، معترض شوید که چرا چنین می‌کنند؟! حال با این نحوه‌ی شناخت، باور، ادب حضور و اخلاص در دعا و توسل، انتظار چه استجابتی می‌رود؟! **نکته:**

اگر قرار بود با هر دعا و توسلی، تمامی مشکلات مرتفع گردد، نه کسی گرفتار می‌شد، نه کسی بیمار می‌شد و نه کسی وفات می‌نمود؛ پس عوامل، دلایل ریال حکمت‌ها و مقدرات بسیار دیگری نیز وجود دارد. پس ما باید، ضمن توکل، توسل، دعا، صدقه و عمل به آن چه بر عهده داریم، امر را به خودش واگذار نماییم، نه این که در کارش چون و چرا نماییم.

\*\*\*



## اعتقادی-آبان ۹۷

دراینکه عالم هستی نیازمند خدایی و ناظمی هست شکی نیست. سوال اینجاست که چگونه می توان ثابت کرد که صفت ناظمیت ذاتی خداست. به عبارت دیگر چرا این ناظم خود نیازمند ناظم دیگر نیست؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نیاز به اثبات ندارد؛ چرا که این فرض فقط هنگامی ممکن است که خالق نیز مخلوق باشد و به خطا خالق نامیده شده باشد. "نیاز" از صفات مخلوقات است. البته اثبات این که ناظمیت صف ذاتی است و این که چرا او نیازمند به ناظم دیگری نیست، دو مقوله‌ی متفاوت است.

**الف -** پاسخ «چرا خداوند سبحان خود نیازمند خالق یا ناظم دیگری نیست» بسیار روشن است؛ چرا که هر موجودی که وجودش نیازمند به خالق باشد و یا اعضا و اجزا داشته باشد و نظم حاکم بر اجزا و ارتباطاتش نیازمند به ناظم باشد، مخلوق است و خالق (خدا) نیست؛ و اساساً هر موجودی که نیازمند به دیگری باشد، "خدا" نیست، و آن که خلق می کند و نیاز موجودات نیازمند را مرتفع می نماید، همان خداست. پس هر گاه در ذهن خدایی فرض شد که خودش نیازمند خدایی دیگر می باشد، عقل حکم می دهد که «مفروض تو خدا نیست، بلکه خودش نیز مخلوق می باشد».

**ب -** وقتی گفته می شود: «عالم هستی»، مقصود "عالم مخلوقات" می باشد که نیازمند به خالق و ناظم می باشند. پس اگر خالق و ناظمی خودش هم نیازمند باشد، می شود «مخلوق»؛ پس چنین موجودی خالق نیست؛ بلکه مخلوقی است مانند سایر مخلوقات.

### نظم:

**یک -** نظم یعنی رابطه هدفدار میان اجزا و اعضای یک مجموعه؛ که البته تصادفی به وجود نمی آید؛ و علتش این است که هیچ چیزی تصادفی به وجود نیامده و نمی آید.

**دو -** رابطه‌ی هدفدار میان اجزای یک مجموعه، یعنی از ترکیب و ارتباط منظم اجزای آن، هدف معینی حاصل می گردد و حکمت این رابطه‌ها را معین می نماید.

**سه -** خداوند سبحان، مرکب و مجموعه‌ای از اعضا و اجزا نمی‌باشد، بلکه "واحد" و "احد" است، و چون فقط او "واحد و احد" می‌باشد، پس هیچ مثل و مانندی در میان مخلوقات ندارد «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». پس مخلوق هستند و او خالق است - همه در اصل وجود خود نیازمند هستند و او غنی و بی‌نیاز است - همه از کمالات نسبی و قائم به غیر برخوردار شده‌اند، و او هستی و کمال محض است و قائم به غیر نیست (ناقصی نیست که کمال را از دیگری گرفته و بگیرد).

**چهار -** هر موجودی که خالق نباشد، حتماً مخلوق است و نیازمند به خالق خود (یا به تعبیری علت وجودی خود) می‌باشد؛ بنابراین، فرض خالق دیگری برای خدا، به مثابه‌ی مخلوق دانستن اوست؛ و آن چه مخلوق باشد، دیگر خالق (خدا) نیست.

### صفات ذاتی:

مقصود از صفات ذاتی این است که "صفت عین ذات" می‌باشد؛ و آن چه برای ما مشهود و یا مُدرک می‌گردد، تجلی آن اسم‌ها یا صفات می‌باشد. مثل: علم، قدرت، زیبایی، رحمت و ... که تجلی علیم، قادر، جمیل، رحمان و ... می‌باشد و این تجلیات را در نشانه‌های او تجلی علم، قدرت، حکمت و ... می‌باشند را در عالم هستی (مخلوقات) می‌بینیم و می‌شناسیم.

● - بدیهی است که صفت اگر عین ذات نباشد، عارض بر ذات است و آن وقت است که "ترکیب" به وجود می‌آید و هر مرکبی حتماً مخلوق و نیازمند است و کمترین حد نیاز او نیز نیاز به اجزای خودش می‌باشد.

● - پس، این که ما می‌گوییم: "صفت"، بیشتر به خاطر تفکیک علوم شناختی می‌باشد، وگرنه چنین نیست که خدا چیزی باشد و صفاتش چیز دیگری باشند که بر او عارض شده باشند و در نهایت مجموعه‌ی این ترکیبات، خدا را تشکیل دهند!

● - وقتی گفته می‌شود که صفتی عارض شده است، یعنی از یک سو آن ذات فاقد آن صفت بوده و سپس عارض بر او شده است، و از سوی دیگر، آن صفت خودش قبلاً بوذده و سپس بر کسی عارض شده است. به عنوان مثال: ما وقتی به دنیا می‌آییم، هیچ علمی نداریم، و سپس این علوم بر ما عارض می‌شود؛ بنابراین "علم و عالم" بدون ما نیز وجود دارند، چنان که هیچ قدرتی نداریم، و سپس قوایی به دست می‌آوریم، پس قادر و قدرتش قبل از ما بوده است.

«وَاللَّهُ أَحْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (النحل،

(۷۸)

**ترجمه:** و خدا شما را از شکم مادرانتان در حالی که چیزی نمی‌دانستید بیرون آورد و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد باشد که سپاسگزاری کنید.

● - بنابراین، اگر فرض شود که خداوند سبحان، فاقد این کمالات [که آنها را صفت می‌نامیم] بوده و سپس بر او عارض شده است؛ اولاً او مخلوق فرض شده است و در اصل وجودش نیازمند به خالق می‌گردد - و ثانیاً وجود کمالات در خارج از او فرض شده است! و ثالثاً خداوند سبحان، موجودی مرکب از اجزا و اعضا و صفات و خواص‌شان فرض شده است که تمامی این مفروضات، با توحید منافات دارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام (خطبه اول نهج البلاغه):

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ،

آغاز و اساس دین شناخت اوست، و کمال معرفت (شناخت)، تصدیق (باور قلبی) اوست.

وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ،

و کمال تصدیق او، توحید (یکتا و یگانه دانستن) اوست و کمال توحید [نیز]، اخلاص (بی‌پیرایگی و صافی) برای اوست.

وَ كَمَالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ،

و کمال اخلاص برای او، نفی صفات [زاید و عارض بر ذات] از اوست.

لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ.

چرا که هر صفتی، خود گواهی می‌دهد که غیر موصوف است، و هر موصوفی خود گواهی می‌دهد که همانا چیزی غیر از صفت است. (جمع این دو، مستلزم ترکیب می‌باشد).

فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ،

پس هر کس خدای سبحان را با صفتی وصف کند او را با قرینی پیوند داده است،

وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَا، وَ مَنْ تَنَاهَا فَقَدْ جَرَّاهَا،

و هرکه او را با قرینی پیوند دهد دوتایش (مرکب) انگاشته، و هرکه دوتایش انگارد، دارای اجزایش (قابل تجزیه) دانسته است،

وَ مَنْ جَرَّاهَا فَقَدْ جَهَلَهُ، وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ،

و هرکه او را دارای اجزاء بداند، حقیقت او را نفهمیده، و هر که حقیقت او را نفهمید برایش جهتی قابل اشاره پنداشته است،

وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ،

و هر که برای او جهت اشاره پندارد، محدودش به حساب آورده است، و هرکه محدودش بداند چون معدود به شماره‌اش در آورده است (هر محدودی قابل اندازه‌گیری و شمارش است).

- - بنابراین، وقتی گفته می‌شود: خداوند متعال علیم، حکیم، قادر و یا رحمان، جواد، کریم یا ناظر و ناظم است؛ مقصود این نیست که خدا چیز است و این صفات چیزی دیگر، بلکه همه عین ذات اوست و آن چه مربوط به فعل اوست (صفات افعالی)، جلوات و تجلیات همان صفات عین ذات او در مخلوقات (فعل خدا) می‌باشد.

\*\*\*

در کلیبی از یک فیلم هندی که در سطح گسترده در فضای مجازی منتشر شده، "خدا و دین" انکار و مسخره می‌شود!

پاسخ چیست!؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا به چند نکته‌ی مهم توجه نمایید:

**الف -** زیاد هم به دنبال این که به هر گفته یا بافته‌ای توجه نموده پاسخ دهید نباشید، چرا که تمامی ندارد. روزانه میلیون‌ها کتاب، فیلم، کلیپ، شعار و جمله تولید می‌شود.

- - شما می‌توانید (با عقل ریاضی) پاسخ دهید که  $(2+2)$  چند می‌شود، اما نمی‌توانید پاسخ دهید که  $(2+2)$  چند نمی‌شود؟ چرا که اعداد انتها ندارد. بنابراین، عقل سلیم و عقل شناختی، دنبال این می‌رود که "حق" را بشناسد، و وقتی شناخت، هر چیزی مغایر و مخالف با آن بود را "باطل" می‌داند و می‌شمارد.

این همان چارچوب اعتقادی اسلامی است که شعارش «لا إله إلا الله» می‌باشد. می‌گوید: فقط الله است که إله می‌باشد، و به غیر از او هر چه را إله بخوانید، دروغ و باطل است. حالا فرض کنید که کسی این اصل را رها کند و بخواهد تمامی موجودات عالم را بیازماید که آیا إله هستند یا نیستند!

بنابراین، باید به دنبال "خداشناسی" برویم که کار عقل و اندیشه‌ی شناختی است، نه دریافت هر پیامی، توجه و نقد آن! باید بدانیم که خدا، فقط خالق نیست، بلکه إله و معبود است.

**ب -** در این کلیپ دو پیام مثبت و منفی وجود دارد:

### پیام مثبت:

**یک -** سوژه، منکر خدا نمی‌شود، بلکه منکر خدایان دروغین می‌باشد. منکر خدایانی است که به دست بشر ساخته شده‌اند و بشر از آنها در معابد حفاظت می‌کند! بدیهی است که هر عقل سلیمی، خدایی که خود مخلوق دست بشر است و نیاز به حفاظت توسط مخلوقش را دارد، تکذیب و انکار می‌نماید.

در قرآن کریم، آیات بسیاری وجود دارد که به بطلان چنین خدایان دست‌ساز و بی‌خیر و خاصیتی، استدلال نموده است و البته دقت کنیم که بحث از خالقیت نیست، بلکه "اولوهیت" است:

« وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا » (الفرقان، ۳)

**ترجمه:** و به جای او خدایانی (إلهایی) برای خود گرفته‌اند که چیزی را خلق نمی‌کنند و خود خلق شده‌اند و برای خود نه زبانی را در اختیار دارند و نه سودی را و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را (مالکند و در اختیار دارند).

● - خدایی که شماره تلفن دارد - بندگان را از بالا با کلاه زرد بهتر تشخیص می‌دهد - از کوه هیمالیا آمده و در معبد جای گرفته است - سر بندگان را کلاه می‌گذارد و ...، انصافاً نه تنها خدا نیست، بلکه موجودی کاملاً ساختگی، خیالی و البته مسخره می‌باشد و اگر از نوع انسان باشد، و یا انسانی او را خدا «إله و معبود» معرفی کند، به جز حقه بازی و ظلم، چیز دیگری نیست.

دو - پیام مثبت دیگر این است که در نهایت نتیجه می‌گیرد: «من آن خدای واحدی را قبول دارم که انسان و جهان را خلق نموده است». بدیهی است که حکم عقل سلیم همین است و حرف جدیدی هم نیست؛ خداوند متعال به همین دعوت نموده و انبیای گذشته نیز همین را فرموده‌اند، چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام، پس از انکار اولوهیت ماه، ستاره و خورشید، در پاسخ این که پس تو کدام خدا را می‌پرستی؟ می‌فرماید:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (الأنعام، ۷۹)

**ترجمه:** من روی (جهت) خود را به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم؛ و از مشرکان نیستم!

● - دقت شود که سخن فقط از این نیست که خالق کیست؟ یا خالق اوست؛ بلکه از این است که "من" به اطاعت و بندگی چه کسی گردن نهاده‌ام و او را إله و معبود خود می‌دانم؟ یعنی سخن از این است که "دین" من چیست؟ آیا دین موحدان است، یا دین ملحدان و مشرکان؟!

### پیام منفی:

در این کلیپ، حقی را تابلو نموده تا باطلی را پشت ماسک آن القا نماید! آن پیام منفی که در این کلیپ که به صورت کاملاً پنهان (مستتر) منتقل و القا می‌شود، این است که به بهانه‌ی رد خدایان ساختگی و باطل که در معابد قرار داده شده و نیز رد ادیان باطلی که بشر ساخته است تا مردمان را بفریبد، "دین خدا" را نیز رد کرده است و می‌خواهد دین خدا را ساختگی نشان دهد؛ چنان که بت پرستان عصر جاهلیت نیز همین ادعا را داشتند و می‌گفتند: این کتاب وحی خدا نیست، بلکه ساخته‌ها و بافته‌های خودش است! در واقع پیام منفی این کلیپ، همان پیام مشرکان در عصر جاهلیت است که به سبکی مدرن منتقل و القا می‌شود. ابزار عوض شده، منطق همان است!

بدیهی است که "دین خدایان ساختگی و کاذب" نیز ساختگی و کذب و دست‌ساز بشر می‌باشد، خواه نامش دین باشد، و خواه مکتب یا "ایسم". خواه به نام مسیحیت به مردم تزریق شود و یا به نام اسلام (مانند انحرافات و خرافه‌ها و جریان‌های باطلی که به نام اسلام آمدند و فساد کردند)!

اما سؤال اینجاست که آیا آن خدای حقیقی و واحدی که خالق است، جهان و انسان را بازی آفریده، یا علیمانه و حکیمانه و بالتبع هدفدار آفریده است و آیا به سوی هدفش هدایت می‌کند، یا فقط خلق کرده و سپس رها کرده است؟!

### من خدا را قبول دارم یعنی چه؟!

منکران، مستکبران، عاصیان و تمردکنندگان از بندگی خداوند واحد که مشغول به بازی در بندگی هوای نفس خویش و دیگران می‌باشند، به دو گروه تقسیم می‌شوند و هر کدام تاکتیکی دارند:

**گروه اول -** بسیار رک، صریح و با صداقت می‌گویند: «ما اصلاً خدایی را قبول نداریم» البته این فقط گمان و ادعای آهاست، در حقیقت هزاران هزار خدا، إله و معبود دارند!

**گروه دوم -** برای تطهیر و پوشش کفر و شرک جاهلانه و متکبرانه خود می‌گویند: «ما فقط خدا را قبول داریم!» و البته دقت شود که هیچ‌گاه نخواهند گفت: «ما الله را قبول داریم»، بلکه از خدا، فقط اسم خالق را به کار می‌برند. مانند تمامی مشرکان و بت‌پرستان در اعصار گذشته و حال که منکر خالق نبودند!

بدیهی است که آن چه آنها ادعای قبولش را دارند نیز فقط یک اسم و کلمه‌ای است به نام [خدا] و آن هم تنها به معنای خالق! لذا همانگونه که عده‌ای بت‌پرست می‌شوند، عده‌ای طاغوت‌پرست می‌شوند، عده‌ای هوای نفس خود را بندگی می‌کنند - و عده‌ای به "ایسم"ها می‌گروند، اینها نیز "اسم‌پرست" می‌شوند. اسمی تو خالی و بدون مسمما و حقیقت که ساخته‌ی اوهام (ظن) خودشان، برای فریب خود و دیگران است.

« إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى » (التَّجْم، ۲۳)

**ترجمه:** اینها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید (نام‌هایی بی‌محتوا و اسم‌هایی بی‌مسمما)، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده؛ آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است!

### آیا خالق، ربّ هم هست یا نیست؟!

می‌گویند: «ما فقط خدا را قبول داریم، همان که همه چیز را خلق نمود!» باید گفت: خیلی هنر می‌کنید! اگر تا همین حد هم قبول نداشته باشید که رسماً از اندکی عقل و شناخت بی‌بهره می‌باشید! چرا که می‌بینید نه چیزی خود به خود به وجود آمده، نه شما آن را خلق نموده‌اید و دیگران؛ پس لابد خالق دارد!



«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ \* أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ» (الطور، ۳۵ ۳۶)  
 ترجمه: آیا از هیچ خلق شده‌اند یا آنکه خودشان خالق [خود] هستند \* آیا آسمان‌ها و زمین را [آنان] خلق کرده‌اند؛ [نه] بلکه یقین ندارند!

در این ادعا، کلمه‌ی خدا، فقط جایگزین اسم "خالق" شده است و البته که بسنده نمودن به این اسم و خداشناسی تا این حد، برای رشد و تعالی انسان و ساختار فردی و اجتماعی او کافی نیست و انسان و جامعه را به هرج و مرجی تحت عناوین گوناگونی چون: دموکراسی، لیبرالیسم، سکولاریسم و ... می‌کشاند. مگر آن که شناخته و گفته شود که خالق، إله، معبود و رب است.

فرض کنید: شخصی به دیگری بگوید: «من اثبات می‌کنم که عالم هستی خالق‌ی دارد!» و دیگری پاسخش دهد: «اصلاً نیازی به اثبات ندارد، به فرض که داشته باشد، به من چه و به تو چه؟!»

● - بدیهی است که وجود خالق عالم هستی قابل انکار نمی‌باشد و هیچ فیلسوف، دانشمند و یا مدعی منکری نتوانسته است این حقیقت را با ارائه دلیل رد نماید؛ لذا منکران معاصر، به همان سخن یهودیان اعصار گذشته برگشته و می‌گویند: «ما کاری نداریم که عالم هستی را چه کسی خلق نموده است، مهم این است که قوانین چگونه زیستن را خودمان وضع می‌کنیم و هر طوری که بخواهیم زندگی می‌کنیم؛ نه ارزش و ضد ارزشی در کار است و نه باید و نبایدی که خالق آن فرموده باشد و نه معاد و حساب و کتاب و نتیجه‌ای!» خب این یعنی استیلاي نظام سلطه.

سؤال عقل اینجاست که آیا این خالق عالم هستی با این عظمتش، علیم و حکیم نیز هست یا خیر؟ خلقت را بر اساس اندازه‌ها (مقدرات) خلق نموده است یا خیر؟ ربوبیت (صاحب اختیاری و تربیت امور) دارد یا خیر؟ در حالی که در نظام تکوین، زمین و آسمان و سیارات و کوچکترین عناصر را هدایت می‌کند؛ آیا انسان را نیز هدایت می‌کند یا خیر؟ راه را از چاه به او نشان داده است یا خیر؟ قوانین و باید و نبایدهای چگونه زیستن فردی و اجتماعی را به او تعلیم داده است یا خیر؟! برای او کتاب راهنما، معلم، راهنما، مربی و الگوی انسان کامل قرار داده است یا خیر؟! مقصد را برای او تعریف و ترسیم کرده است یا خیر؟!!

اگر پاسخ منفی دهند، در واقع خدا را نشناخته‌اند و او را نفی می‌کنند! و اگر پاسخ مثبت دهند [که حکم عقل این است]، به ضرورت وجود پیامبر، ارسال وحی، و تدوین و ابلاغ دین حقیقی پی‌می‌برند و دیگر نمی‌گویند: «ما فقط خالق را قبول داریم و بس»، که این ادعا، مسخره کردن خود و افتزای به خداست، نه توحید (خداشناسی و خداپرستی)!



چه کار کنیم که اعتقاد و باور به خدا و عقیده داشتن به خدا به وجود ما گره بخوره و ملکه بشه؟ چون همانطور که می‌دانیم، ممکنه ما هزار تا کتاب درباره خداشناسی بخوانیم و بدانیم، اما هنوز اعتقاد و باور به خدا در وجود ما نباشه. و همانطور که شما فرمودید ممکنه کسی کتاب درباره خداشناسی خونده باشه، اما وقتی نکیر و منکر ازش سوال میکنه ندونه رب و خدایش کیه و در جواب بمونه. و بر عکس این قضیه. ممنون میشم در این باره راهنمایی بفرمایید.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ما باید برای خود شناسی نیز وقت بگذاریم و نیروها، استعدادها و قوای غیر مادی و کاربریشان را نیز بشناسیم، همان‌طور که قوای مادی بدن و کاربریشان را می‌شناسیم. اگر چشم کسی را ببندید و سپس پرسید: «این شیء چه رنگی است؟» نمی‌تواند پاسخ دهد؛ چنان‌که اگر چشمش را باز کنید، اما دستش را ببندید و پرسید: این شیء چقدر وزن دارد، نرم است یا محکم و...؟ نمی‌تواند پاسخ دهد؛ و چنان‌که اگر تمامی اعضایش آزاد باشد، اما دهانش را ببندید که نتواند بخورد و بیاشامد، می‌میرد. چرا که وظیفه و کارآیی هر عضو و توانی، متفاوت است. مباحث مربوط به "شناخت" و "ایمان" نیز همین‌طورند. شناخت کار "عقل نظری" است، برنامه‌ریزی جهت تحقق اراده‌ها، کار "عقل عملی" است؛ اما "فهم و ایمان"، کار "قلب" است. در قرآن کریم دلایل و براهین فراوانی اقامه نموده و می‌فرماید: «اینها نشانه (آیه) برای عاقل و متفکر است» و نیز می‌فرماید: قلب‌هایی دارند که با آن فهم نمی‌کنند. «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ». و هر کجا سخن از ناهمپی و بی‌ایمانی آمده، به مهور شدن، بسته شدن و مریض شدن "قلوب" تصریح نموده است.

آنگاه که حضرت موسی علیه السلام به رسالت رسید و مأمور شد که نزد فرعون و قدرت حاکمه‌اش رود، آنها را نیز دعوت به حق نماید، قوم بنی اسرائیل را آزاد نماید و...، در دعایش ضمن درخواست شرح صدر، آسانی امر، شیوایی بیان و...، عرض کرد: «يَفْقَهُوا قَوْلِي - حرف مرا بفهمان»؛ چرا که گفتن، کار زبان است، شنیدن کار گوش است، دیدن معجزه کار چشم است، اما فهم کار قلب است.

چون "فهم" کار قلب است، ایمان نیز کار قلب است و بالتبع "حب و بغض"، کار قلب است؛ عقل انسان یا می‌شناسد و یا نمی‌شناسد، یا تصدیق می‌کند و یا تکذیب می‌کند، اما خوش آمدن یا نیامدن، عشق یا تنفر، حب یا بغض، کار عقل نیست، بلکه کار قلب است.

از این رو، آدمی خیلی چیزها را با عقلش می‌شناسد، حتی وجود خداوند سبحان را نیز با عقلش که به نور علم می‌بیند، می‌شناسد؛ اما دلیل نمی‌شود نسبت به هر چه که شناخت، محبت، وابستگی، دلبستگی و تعلق نیز پیدا کند! چه بسا بشناسد و بدش هم بیاید. لذا در نهایت نیز آدمی به سوی "محبوبش" حرکت می‌کند، نه به سوی "معروفش" (شناخته شده‌اش). چنان‌که بسیاری خداوند سبحان و اهل عصمت علیهم السلام را دوست دارند، اما

شناخت زیادی ندارند، و بسیاری دیگر خوب می‌شناسند (مانند ابلیس لعین و سایر شیاطین از جنّ و انس)، اما دشمنی دارند!

### ایمان:

ما نمی‌توانیم ایمان به توحید و معاد را به قلب خود وارد کنیم! ما چکاره‌ایم و چه علم و قدرتی داریم؟! پس این کار خداست، نه ما! اما می‌توانیم و باید که بت‌هایی که را با اختیار و توان خود ساخته‌ایم و در قلب که بیت‌الله و حرم الله است، چیده‌ایم و به عبادت آنها مشغولیم، بشکنیم و بیرون بریزیم. آن چه خودمان ساخته‌ایم، توان خُرد کردنش نیز به خودمان داده شده است. به حضرت ابراهیم علیه السلام، مکان بیت را نشان داد و فرمود که خانه‌ام را برای اهل طواف و نماز پاک و طاهر ساز. این فرمان برای همه ماست، هر کسی باید ابراهیم قلب خودش باشد، بت‌ها را که شکست و بیرون ریخت، ایمان خداداد، سر جای خودش هست و پرتو افکنی می‌کند - نور هست، کافیت پرده کنار رود:

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (الحج، ۲۶)

ترجمه: و چون برای ابراهیم جای خانه را معین کردیم [بدو گفتیم] چیزی را با من شریک مگردان و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان [و] سجده کنندگان پاکیزه دار.

### به یاد بودن (ذکر):

از جمله حالات و کارهایی که سبب تقویت ایمان و ملکه شدن آن می‌شود، "یاد" و ذکر معبود و محبوب است. خواه محبوب خدا باشد، و یا هر محبوب دیگری. و از جمله علل و عوامل ضعف ایمان نیز همان غفلت و فراموشی است. چنان که فرمود: «وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا - و نام پروردگارت را هر صبح و شام (شبانه روز = مستمر) به یاد آور! / الإنسان، ۲۵» و فرمود: «فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ - پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا به جای آورید و (در برابر نعمت‌هایم) کفران نکنید! / البقره، ۱۵۲» البته دقت کنیم که "ذکر"، صرفاً به زبان آوردن کلمات یا اسم‌ها نمی‌باشد، بلکه مسئله به یاد بودن است، یعنی ذهن و قلب، متوجه خدا باشد، زبان و بیان، مرتبه‌ی نازل است. چنان که پس از امر به ذکر، بر "شکر نعمت و پرهیز از کفران نعمت" تأکید نمود، یعنی این خودش مصداق بارز ذکر است. کسی که مُنعم و نعمت را می‌شناسد، و از نعمت بهره‌ی درست و کامل می‌برد و آن را ضایع نمی‌کند؛ یک "ذاکر" است. حال خواه موضوع نعمت، هدایت و ولایت - نعمت عقل و ... باشد، یا نعمات دنیوی.

### رعایت احکام الهی:

از مهم‌ترین حکمت احکام الهی و یا بهتر است بگوییم: «غایت و هدف نهایی احکام» (مانند: نماز، روزه، حج، جهاد، صدقات و ...)، همان به یاد خدا افتادن و به صورت مستمر به یاد او بودن است، چنان که فرمود: «وَأَقِمِ

**الصَّلَاةُ لِذِكْرِي** - نماز را برای یاد من برپا دار / طه، ۱۴. و فرمود پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، بهترین الگو برای تبعیت و اطاعت است، برای کسانی که می‌خواهند بسیار به یاد خدا باشند:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (الأحزاب، ۲۱)

**ترجمه:** قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

و چنان که مؤمن، هر کاری را به قصد رشد، کمال و قرب انجام می‌دهد، فی سبیل الله و قربت الی الله انجام می‌دهد، و می‌داند که اگر هدف غایی‌اش، قرب به الله جلّ جلاله نباشد، عملش هر چقدر هم که خوب باشد، حبط می‌گردد و او را به مقصد و مقصود نمی‌رساند.

پس دقت و رعایت احکام، یعنی عبادت و اطاعت خالصانه‌ی معبود است که سبب رسوخ ایمان به قلب و تثبیت آن می‌گردد.

### ظهور و بروز محبت:

محبت، کار قلب است، اما باید خروجی داشته باشد. انسانی که خداوند منان را دوست دارد، به شدت مایل است که هم محبت خودش را اظهار نماید و هم محبت محبوب را دریافت و فهم کند. بنابراین محبتی که در قلب بماند و هیچ ظهور و بروزی نداشته باشد، نه تنها فایده‌ای ندارد، بلکه بیشتر توهّم است. خداوند متعال محبتش را در فعل و بیان اظهار می‌نماید.

به این اظهار و بروز محبت در عمل، "مودت" گفته می‌شود که کمترین حد آن اظهار به زبان است [مثل اقرار و اذعان به دوستت دارم]، اما این اظهار نیز باید با سایر مواضع و عملکردها به اثبات رسیده و تصدیق گردد. چنان که اگر کسی که به خلاف اصول محبت عمل می‌کند، به دیگری بگوید: «دوستت دارم»، او پاسخ می‌دهد: «دروغ می‌گویی»، اگر دوستم داری، چرا این کار را که نباید می‌کردی، انجام دادی؟ - و یا - چرا آن کار را که باید می‌کردی، انجام ندادی؟! لذا فرمود: آن بشارت بزرگ و اجر (نتیجه رسالت)، در مودت اهل بیت علیهم السلام است.

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (الشوری، ۲۳)

**ترجمه:** این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [بدان] مژده داده است بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.

### دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان:

حکما و عرفا یک قاعده‌ای را طرح می‌کنند که کاملاً درست است. می‌گویند: «حَبِّ ذَات، حَبِّ به آثار ذات را به دنبال دارد»؛ یعنی اگر فردی کسی یا چیزی را دوست داشته باشد، آثار و متعلقاتش را نیز دوست دارد. مثل کسی که مادر، پدر یا همسرش را دوست دارد، پس آن چه او دوست دارد را نیز دوست دارد، نامه، عکس یا هر اثر دیگری از او را نیز دوست دارد. یا کسی که امامی را دوست دارد، پس هم شیعیانش را دوست دارد و هم حرمش را دوست دارد، و حتی کبوتران حرمش را نیز دوست دارد.

بنابراین، دوستی با دوستان محبوب، و بالتبع دشمنی با دشمنان محبوب، که در قلب ایجاد می‌شود و در مرحله‌ی "مودت"، ظهور و بروز خارجی و عینی می‌یابد، از جمله اهمّ اموری است که سبب عمق و ثبات یافتن ایمان به خداوند متعال می‌گردد.

دقت کنید که چطور در زیارت عاشورا، که سراسر اعلام مواضع خودتان در مقابل حضرت سیدالشهداء علیه السلام و در موقف و موقعیتی چون عاشورا می‌باشد، اذعان می‌کنید که شما و دوستان شما را دوست دارم، و از دشمنان شما و دوستان آنها نیز بیزارم و دوری می‌جویم: «بَرِّئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ اتَّبَاعِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ».

### ارتباط، دیدار و گفتگو:

"ربط" یعنی محکم بستن، که آن نیز برای "قلب" است. فرمود که قلب اصحاب کهف را، آنگاه که قیام به توحید کردند، به خود ربط دادیم «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ»، فرمود: قلب مادر حضرت موسی علیه السلام را به خود ربط دادیم، تا فرو نریزد «رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا»؛ پس آدمی باید با اعتصام به حبل الله [رسالت، ولایت و امامت]، مرتبط گردد.

"دیدار" همیشه میسر است. لقاء الله همیشه میسر است. ما که در محضر اوئیم و او همیشه و در همه حال ما را می‌بیند و با ماست، و غفلت و بی‌توجهی و ندیدن از ماست. پس می‌توانیم با یاد او، عبادت و اطاعت از او، توجه به تمامی نعمات و تفضل‌های او در داخل و بیرون از وجود، امید به قرار گرفتن در سایه‌ی رحمت واسعه او در دنیا و آخرت و ...، او را ببینیم. مصداق آن نباشیم که گفت: «بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود - او نمی‌دیدش از دور خدایا می‌کرد / حافظ!»

"گفتگو"، و اما باید با محبوب گفتگو نمود. فرمود: قرآن مجید، کلام الله است که وقتی آن را قرائت می‌کنید، خدا با شما سخن می‌گوید - نماز نیز سخن گفتن شما با خداست. هم چنین است مناجات، که با دعا فرق دارد و نیز دعا و انواع و طرق دیگر و متفاوت گفتگو، با محبوب و معبود.

● - اینها همه سبب تقویت ایمان و ثبات آن در قلب می‌گردد.

یکی از اساتید ما گفت: ادیان دارای پارادوکس‌های فراوان هستند. برای مثال شما رو به تفکر دعوت می‌کنند ولی در عین حال از شما می‌خواهد به همون نتیجه‌ای برسید که مطلوب خودش هست. و اگر نتیجه تفکر شما خلاف قوانین حکومت دینی بود، مجازات هم می‌شود. مثلاً طرز پوشش و یا کارهای دیگه که خلاف دین تلقی میشه ولی حاصل تفکر شما بوده. آیا این

حرفا درسته؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نمی‌دانیم رشته‌ی تحصیلی ایشان چیست و در چه رشته‌ای و چگونه استاد نیز شده‌اند؟! اما همین نحوه‌ی ادعا و نیز استدلالی که برای اثبات آن (با مثل) می‌آورد، خود گواه آشکاری است که "عقل" چیز است و "علم" چیز دیگری. چه بسا سیاری در رشته‌ای و یا حتی در علوم گوناگونی دانشمند باشند، اما از عقل و خرد ضعیفی برخوردار باشند! و چه بسا بسیاری مدرک تحصیلی نداشته باشند، اما انسان‌های عاقلی باشند. بی‌تردید هوای نفس نیز بر عقل پرده می‌اندازد و نه بر علم؛ عقل را محجوب و مدفون می‌نماید، نه علم را. حال خواه علم شیمی و فیزیک داشته باشد، یا فلسفه و تفسیر و ...

**الف -** وقتی این جناب استاد می‌گوید: «ادیان»؛ از کدام دین حرف می‌زند؟ از اسلام، مسیحیت و سایر ادیان الهی، یا ...؟! شاید هنوز نمی‌داند که هر نوع جهان‌بینی و ایدئولوژی مبتنی بر آن نیز نوعی دین است، لذا تمامی "ایسم"‌ها، از بودیسم قدیمی گرفته تا ایسم‌های نوین، هر کدام نوعی دین هستند و در این عالم، هیچ کسی بی‌دین نیست، حتی خودش.

**ب -** و اما "تفکر" یعنی چه؟

"فکر"، کار ذهن، روی معلومات است، برای کشف مجهولات و معلوم کردن آنها، پس کسی که در موضوعی علم ندارد، نمی‌تواند در آن بیندیشد؛ لذا هر چه بگوید، بی‌فکر به زبان آورده است! دقت شود که نام هر تخیل و توهمی را نمی‌شود "تفکر" گذاشت! مانند تفکر برای حل قضایای ریاضی می‌ماند که یک یا چند معلوم دارید، متقابلاً یک یا چند مجهول نیز دارید، سپس ذهن روی معلومات کار (فکر) می‌کند، تا مجهول نیز برایش معلوم گردد.

یا در علوم معرفتی، عقل که با نور علم می‌بیند، حکم می‌کند که هیچ چیزی خود به خود پدید نمی‌آید، هیچ علمی خود به خود بر یک ساختار حاکم نمی‌گردد، هیچ نظامی خود به خود و بی‌هدف و غایت بین اعضا یا اجزای یک مجموعه جاری نمی‌گردد، هیچ حرکتی بدون محرک نیست، دور و تسلسل باطل است، وجود تناقض در یک شیء محال است ...؛ و سپس به خلقت و نظام علیمانه و حکیمانهای حاکم بر آن، نگاه می‌کند و به دنبال شناخت خالقش می‌رود.

### ج - کدام دینی دعوت به عقلانیت و تفکر می کند؟

کدام دین الهی و یا مکتب بشری، به عقلانیت پایبند است و همگان را دعوت به "تعقل و تفکر" می نماید؟! ● - در مسیحیت، هر چه در کتاب مقدس آمده است، هر چند با حکم عقل منافات داشته باشد را باید قبول نمود! در مسیحیت ایمان مقدم بر عقل است! پولس در رساله خود به قرن‌تپان می گوید: «چون بر حسب حکمت خداوند، جهان از حکمت خود به معرفت خداوند نرسید، خداوند به این رضایت داد که به وسیله‌ی جهالت موعظه ما، مؤمنان را نجات دهد...؛ زیرا جهالت خداوند از حکمت انسان حکیمانه تر است. (رساله پولس به قرن‌تپان، باب اول: ۲۱-۲۵)

آگوستین در توجیه تناقضات کتاب مقدس با عقل، می گوید: «فهم پاداش ایمان است، لذا در پی آن نباش که بفهمی تا ایمان آوری؛ بلکه ایمان بیاور تا بفهمی» (فلسفه روشنگری، ص ۱۷).

● - آیا پست مدرنیسم، پسا پست مدرنیسم، و سایر ایسم‌ها، به عقلانیت معتقدند و مخاطبین را به تفکر دعوت می کنند؟! ● - آیا تمامی ایسم‌ها، مبتنی بر "نظریه" نیستند و همگان را پذیرش و تبعیت از "نظریه"های خود [هر چند سال

یک بار کاملاً مردود اعلام می شوند]، دعوت و حتی مجبور نمی کنند؟! در حالی که "نظریه"، نه حکم عقل است و نه یک یافته‌ی علمی؛ بلکه فقط نظریه است و باید مورد مطالعه، تحقیق و بررسی قرار گیرد و هر گاه به حکم عقل اثبات شد و یا در عرصه‌ی علوم تثبیت شد، قابل تبعیت می باشد که آن وقت دیگر "نظریه" نیست.

### اسلام

● - به غیر از اسلام، این کدام دین است که حتی پذیرش اصولش، باید تحقیقی باشد و تقلید در آنها جایز نیست؟! ● - به غیر از اسلام، این کدام دین است که می فرماید: هر ادعا و دعوتی را اگر قبول می کنی، حتماً باید با

دلالت عقلی باشد و اگر قبول نمی کنی نیز باید با دلالت عقلی داشته باشی؟! ● - این کدام دین است که به تمامی اندیشه‌ها و گروه‌های مخالف و معاند می گوید: «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ - دلیل تان چیست، بیاورید»؟! ● - به غیر از اسلام، این کدام دین است که خدایش به پیامبرش می فرماید: به هر کسی که وحیانی بودن این قرآن

و دین را قبول ندارد، بگو شما بهترش را بیاورید تا من از آن تبعیت کنم؟! «قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (القصص، ۴۹)

ترجمه: بگو پس اگر راست می گوئید کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو (تورات راستین و قرآن کریم) هدایت کننده تر باشد، تا من پیرویش کنم.

● - به غیر از اسلام، این کدام دین است که می‌فرماید: دیگران را بر اساس "حکمت و موعظه" دعوت کنید و اگر در بحث کار به جدال رسید نیز به نحو احسن مجادله کنید «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ / التَّحَلُّ، ۱۲۵»

● - به غیر از اسلام، این کدام دین است که به انسان می‌گوید: «از ظن، گمان و نظریه پیروی نکن، چرا که ظن، گمان و نظریه، نمی‌تواند جایگزین "حق" گردد؟»

«وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس علیه السلام، ۳۶)  
**ترجمه:** و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند، [ولی] گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند؛ آری خدا به آنچه می‌کنند داناست.

### احکام (حقوق)

این جناب استاد (که مقلد اندیشه‌های غربی است و به هنگام نقد نیز به همان روش‌های نادرست در دلالت تأسی می‌کند)، هنوز جایگاه و تفاوت مباحث عقلی (شناختی) و حقوقی را نمی‌داند و البته در مثال آوردن نیز نشان می‌دهد که بیشترین دردش، همان حجاب و عفاف است و مابقی بهانه است! چرا که اثرش را در رهایی از استثمار می‌داند!

فرض کنید در جامعه امریکا و یا اروپا، یکی از چراغ قرمز رد شود، یا قوانین دیگری را در حوزه‌های روابط اجتماعی، اقتصادی و ... زیر پا بگذارد، و هنگامی که او را دستگیر، مؤاخذه و مجازات می‌کنند، بگوید: «در اعتقادات شما پارادوکس وجود دارد، چون هم ادعای عقلانیت، تفکر، دموکراسی، اومانیسیم و ... دارید، و هم نمی‌گذارید من هر کاری که دلم می‌خواهد انجام دهم!»

به طور حتم، اگر کار و قدرت دست ما باشد، او را قبل از مجازات، به علت ابتلای به اختلالات ذهنی، به روانپزشک و یا دست کم مشاور معرفی می‌کنیم؛ چنان که امروزه در اروپا، اگر راننده‌ای از چراغ قرمز رد شود، ابتدا او را به روانپزشک معرفی می‌کنند و پس از صدور گواهی از سلامت عقل، فکر و روان، به سلامت بدنش توجه می‌کنند که کور، کر یا مست نباشد، و پس از آن جریمه نموده و یا حتی به انواع مجازات‌ها محکومش می‌نمایند.

آیا معنای دعوت به عقلانیت و تفکر این است که در یک جامعه، قانون نباشد و یا اگر هست، رعایتش دل‌بخواهی باشد، و هیچ‌گونه ضمانت اجرایی نداشته باشد؟! آیا در طبیعت بی‌جان چنین نظامی حاکم است، یا در حیات وحش، یا در اروپا و امریکا، یا در زندگی شخصی و اجتماعی به اصطلاح روشنفکران لائیک؟!  
 چرا نوبت به اسلام که می‌رسد، برای ایجاد انحراف در اذهان عمومی، یک تصویری غلط ارائه می‌دهند و یک آشی را مخلوط از «مباحث اعتقادی، مباحث نظری، مباحث عملی، احکام (فقه یا حقوق)، خرافه‌هایی که در اسلام

نیست، و حتی دورغ‌ها و افتراها، و نیز بغض‌های شخصی خود و ...» درست می‌کنند و به نام اسلام عرضه می‌دارند که هر مخاطبی به حکم عقل آن را دور بیاندازد؟! اینجاست که می‌فرماید: مسئله‌ی اینها، تعقل، تفکر، مطالعه، علم، استدلال، آزادی یا ... نیست، بلکه «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» - در قلب‌های آنان بیماری هست».

\*\*\*

www.x-shobhe.ir





## قرآن مجید و حدیث - آبان ۹۷

چرا خداوند متعال، خودش راه کمال را به ما نشان نداد و از انسان (پیامبر) استفاده کرد مگر نمی توانست؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):**

آیا هیچ می پرسیم: در هدایت تکوینی، چرا برای نور و انرژی، خورشید را آفرید، و برای تأمین آب، ابر را آفرید و باران را نازل نمود، و یا برای تأمین مایحتاج حیات، گیاهان و حیوانات را خلق نمود و این نیازها را مستقیم برطرف نمود؟! چرا برای زاد و ولد، مرد، زن (نر و ماده) و نطفه آفرید و مستقیم خلق نمود؟! اگر چه هر چه هست را خودش مستقیم خلق کرده است.

اگر دقت کنیم، پرسش از این که چرا خداوند فلان کار را مستقیم انجام نداد، به این معناست که چرا به جز "خداوند متعال و من"، موجودات دیگری هم هستند و هر کدام در چرخه حیات، جایگاه، نقش، اثر و تکلیفی دارند؟!

تعمق، مطالعه و پرسش در مورد فعل خداوند سبحان بسیار خوب و لازم است، چرا که موجب شناخت بیشتر فاعل می گردد، اما مطالعه و پرسش نیز باید بر اساس اصول درست و در چارچوب منطقی باشد. به عنوان مثال:

- - آیا یقین داریم که خداوند خودش راه کمال را به نشان نداده است؟
- - مگر فعل خداوند و آن چه که انجام می دهد، به خاطر ناتوانی از انجام کاری دیگر است؟
- - آیا آن چه به ذهن مخلوق ناقص خدا رسیده، برتر از علم و حکمت الهی است که می پرسد: «چرا به جای آن کار، این کار را نکرد، مگر نمی توانست؟»

**قضاوت های نادرست:**

اگر دقت شود، طرح اینگونه پرسش، مبتنی بر چندین قضاوت نادرست است، که عبارتند از:

**یک - علم و فعل خداوند متعال [العیاذ بالله] برتر و احسن نبوده است؛**

**دو - علم و حکمت بشر، بیشتر از خالقش می باشد؛**

**سه - فعل خدا [العیاذ بالله] به خاطر ناتوانی از انجام فعل دیگری بودی است!**

در این نوع نگاه به افعال الهی، بشر ابتدا گمان می کند که رأی و نظرش درست است، علمش کامل است، و آن چه به ذهن بشر رسیده "احسن" است! سپس می پرسد: «چرا خدا چنین نکرد، مگر نمی توانست؟!» در واقع ابتدا علم خداوند سبحان را باور ننموده و سپس در مورد قدرتش تردید نموده است!

بشر با این عقل ناقص و علم اندک، در مورد فعل خدا و نظر خودش، قیاس و قضاوتی انجام داده و به این نتیجه رسیده که نظر خودش بهتر است، و حال می پرسد: «پس چرا او چنین نکرد، [العیاذ بالله] علمش را نداشت و یا توانش را نداشت؟!»!

\* - بدیهی است که "فعل خدا"، مبتنی بر علم، حکمت، مشیت، اراده، قدر (اندازه گذاریها) و قضای خودش می باشد و نه رأی و نظر مخلوقات و بندگانش؛ اگر چه از علیم، حکیم و قادر نیز به جز این انتظار نمی رود. او "أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" است، پس کامل ترین و بهترین طرق هدایت تکوینی و تشریحی را نیز خودش می داند و وضع نموده است.

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (غافر، ۶۴)

ترجمه: خداوند کسی است که زمین را برای شما جایگاه امن و آرامش قرار داد و آسمان را همچون سقفی (بالای سرتان)؛ و شما را صورتگری کرد، و صورتتان را نیکو آفرید؛ و از چیزهایی پاکیزه به شما روزی داد؛ این است خداوند پروردگار شما! جاوید و پربرکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است!

### چرا خودش مستقیم راه کمال را به ما نشان نداد، مگر نمی توانست؟

ریشه ی این پرسش، که از دیرباز [حتی زمان نزول وحی به انبیای الهی علیهم السلام] مطرح بوده، در جهل و تکبر از یک سو، و حسادت از سوی دیگر بوده می باشد و معدودند کسانی که فقط به خاطر شناخت حکمتها، در پی پاسخ چنین پرسش هایی بر می آیند.

از همان موقع می گفتند: چرا وحی به او نازل شد و مستقیم به خودمان نازل نگردید؟ و چرا خدا معجزاتی را که ما تعیین می نماییم و سفارش می دهیم نمی فرستد، مگر قدرتش را ندارد؟! و البته خداوند متعال و هادی، خود پاسخ هر دو پرسش را در کلام وحی داده است.

\* - در پاسخ پرسش اول می فرماید: خالق، مالک، رب، هادی، علیم و حکیم اوست، پس اوست که می داند چگونه هدایت نماید و رسالتش را کجا قرار دهد:

« وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ » (الأنعام، ۱۲۴)

**ترجمه:** و چون آیتی برایشان بیاید می‌گویند: هرگز ایمان نمی‌آوریم تا اینکه نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود (مستقیم به خودمان وحی شود)! خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد به زودی کسانی را که مرتکب گناه شدند به [سزای] آنکه نیرنگ می‌کردند در پیشگاه خدا خواری و شکنجه‌ای سخت خواهد رسید.

**\*-** و در پاسخ پرسش دوم می‌فرماید: البته که خداوند قادر است هر چه می‌خواهد انجام دهد، اما فعل خدا هیچ‌گاه با علم و حکمت او تعارض نخواهد داشت و معجزه بازی و سرگرمی نیست که بر اساس سفارش شما انجام گردد، بلکه معجزات نیز مبتنی بر علم، حکمت و مشیت الهی می‌باشد:

« وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ فَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ » (الأنعام، ۳۷)

**ترجمه:** و گفتند چرا معجزه ای از جانب پروردگارش بر او نازل نشده است؟ بگو بی‌تردید خدا قادر است که پدیده‌ای شگرف فرو فرستد لیکن بیشتر آنان نمی‌دانند.

### هدایت مستقیم:

باید ابتدا تأملی نماییم که "هدایت مستقیم" یا "نشان دادن مستقیم راه کمال"، یعنی چه؟! آیا منظور این است که هیچ اسم، نشانه و آیه‌ای در کار نباشد؟! یا منظور این است که وحی به خودمان نازل شود؟!!

**الف -** در پاسخ پرسش اول، مبرهن است که هیچ چیزی، بدون اسم، نشانه و آیه‌اش شناخته نمی‌شود. هم خداوند متعال با نشانه‌هایش شناخته می‌شود، هم خودتان خود را با نشانه‌هایتان می‌شناسید و هم هر چه در زمین و آسمان است، با نشانه‌هایش شناخته می‌شود، چنان که امروزه دانشمندان غربی نیز می‌گویند: «علم یعنی نشانه شناسی». بنابراین، هر هدایتی نیز با نشانه‌های هدایت صورت می‌پذیرد. با یک علامت، نشان می‌دهند که راه کدام است، لغزندگی که جاست، دره کدام سمت است، کجا می‌شود سبقت گرفت، و کجا نباید سبقت گرفت و ...

**ب -** و اما در پاسخ پرسش دوم، اگر چه می‌توان بحث از حکمت خلقت، ظرفیت‌ها، نقش تعیین شده و تکالیف نمود، اما واقع این است که هم هدایت تکوینی به دست اوست و هم هدایت تشریحی و همه را خودش مستقیماً انجام می‌دهد.

وحی [در هدایت تشریحی] را به خودمان نیز نازل نموده است؛ همان طور که به پیامبرش صلوات الله علیه و آله فرمود: « إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ - ما به تو کتاب را به حق نازل کردیم / النساء، ۱۰۵ »؛ به تمامی انسان‌ها می‌فرماید: ما کتاب، آیات، برهان و نور هدایت را به خودتان نازل نمودیم:

« وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ » (التور، ۳۴)

**ترجمه:** و قطعاً به سوی شما، آیاتی روشنگر و خبری از کسانی که پیش از شما روزگار به سر برده اند و موعظه‌ای برای اهل تقوا فرود آورده‌ایم.

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا » (النساء، ۱۷۴)

**ترجمه:** ای مردم در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم.

### دو تفاوت اساسی:

دو تفاوت اساسی میان انبیای الهی علیهم السلام و نوع بشر، در برابر وحی و هدایت وجود دارد:

**یک -** آنها وحی را با جان، عقل و قلب دریافت می نمودند و مطیع امر الهی بودند؛ اما نوع بشر معمولاً اصلاً وحی را دریافت نمی کند، قرآن مجید را پشت سرش می اندازد و حتی زحمت یک بار مطالعه را به خودش نمی دهد! بعد معترضان می پرسد: «چرا به خودم نازل نشد؟!»

**دو -** انبیای الهی که خود علیم و حکیم بودند، در کار خدا دخالت و فضولی نمی نمودند، نظر و رأی خود را برتر و احسن نمی دانستند، و تعیین و تکلیف نمی نمودند که خداوند متعال وحی را چگونه به آنها برساند؛ آیا در خواب وحی نماید، یا در بیداری، به واسطه فرشته وحی نازل نماید و یا شخص جبرئیل علیه السلام؟ اما نوع بشر یا اصلاً خود را مخاطب وحی قرار نمی دهد و یا اگر مخاطب قرار داد، معترضان می پرسد که «چرا از این طریق به من رساند، مگر نمی توانست از طریق دیگری برساند و یا مستقیم به خودم برساند؟!» و حال آن که همین وحی نیز مستقیم به خودش می باشد، و خداست که می داند آن را چگونه بفرستد؟

\*\*\*

آیا اینکه در سوره‌ی الرعد آیه‌ی ۴۱ گفته شده: «پیوسته از اطراف زمین می کاهیم» اعجاز علمی قرآن محسوب می شود؟ -  
بمبانی پیرامون اعجاز علمی قرآن کریم.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

اخیراً دوباره جوّی تحت عنوان "اعجاز علمی قرآن کریم" با اشاره به چند آیه در مورد زمین و آسمان، به راه افتاده و اذهان برخی (به ویژه جوانان) را به خود متوجه نموده است و البته بیشتر به انحراف آشکار و پنهان می کشاند! وقتی به دنبال یک آیه برای اثبات اعجاز علمی قرآن مجید می گردند، یعنی اولاً معجزه بودن سایر آیات را تکذیب می کنند و ثانیاً القا می کنند که علم، فقط علوم طبیعی می باشد! و حال که تمام قرآن مجید، اعجاز علمی می باشد.

"علم" چیست و "اعجاز علمی" کدام است؟

**خلقت** - هر چه در این عالم هست، ظهور و تجلی علم، حکمت، قدرت و مشیت الهی است و همه اعجاز است، چرا که بشر با تمام پیشرفت علمی، حتی بهره‌مندی از تمامی دانشمندان جهان در علوم گوناگون و به کارگیری تمامی ابزار (صنعت = تکنولوژی) موجود، نه تنها نمی‌تواند حتی یک مگس خلق کند، بلکه اگر آن مگس، با لحظه‌ای مکث که روی پوست یا مواد خوراکی ما دارد، چیزی برآید، کسی نمی‌تواند آن را باز پس گیرد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلًا فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْنَاهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» (الحج، ۷۳)

**ترجمه:** ای مردم مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفریند هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند؛ و اگر آن مگس چیزی از آنان برآید نمی‌توانند آن را باز پس گیرند، طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

**قرآن مجید** - قرآن کریم نیز چون خلقت خدا، تجلی علم او بر بندگانش، در قالب کلام می‌باشد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَقَدْ بَجَّلَى اللَّهُ لِحَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» - خدای متعال در کلام خویش بر آفریدگان خود تجلی کرده است، ولی آنان نمی‌بینند / عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۱۶».

- - بنابراین، هر چه خداوند سبحان خلق نموده، عین معجزه است و هر چه فرموده نیز عین معجزه است، چرا که معجزه یعنی کاری که دیگران از انجام آن عاجز باشند. پس نه کسی می‌تواند خلق نماید، و نه کسی چنین علمی دارد که کتابی چون قرآن کریم بیاورد، که کتاب خدا، همان شرح خلقت - تشریح مبدأ و مقصد خلقت - و نقشه‌ی راه برای آدمی و برنامه‌ی او برای رشد، کمال و رسیدن، و مطابق نظام حاکم بر خلقت است.
- - نه علم منحصر به عالم ماده و مادیات است و نه معجزه‌ی علمی، مبتنی بر خبر دادن، قبل از کشف علمی توسط انسان می‌باشد.

بشر، علم را خلق نمی‌کند، بلکه کشف می‌کند؛ یعنی "علم"، چه در کتاب خلقت و به قلم صُنع الهی نوشته شده باشد و چه در کتاب قرآن کریم، به قلم وحی و کلام الهی تألیف شده باشد، برای بشر قابل کشف است، و چون از سویی هیچ کدام [خلق و وحی]، کار خودش نیست، پس هر دو معجزه هستند.

● - از جمله معجزات علمی:

چه کسی گفته که سخن گفتن از احوال زمین و آسمان، پیش از آن که بشر با کشف علمی به صحت آن برسد، معجزه است، اما سخن گفتن از "انسان" و احوال او، معجزه نیست؟! در حالی که اوج کشف و شناخت علمی بشر از خودش، به آنجا رسیده که بگوید: «انسان، موجود ناشناخته»!

آیا سخن از زمین شناسی، جانور شناسی، گیاه شناسی و فضا شناسی، معجزه‌ی علمی است، اما سخن از "انسان شناسی" معجزه علمی نیست؟!

آیا اگر در کلام وحی و پیش از رشد علوم تجربی و کشف علمی بشر، بفرماید: «پیوسته از اطراف زمین می‌کاهیم»، معجزه‌ی علمی است، اما اگر بفرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» - [که] براسی انسان را در نیکوترین قوام‌ها (اندازه‌ها) آفریدیم / التین، ۴» معجزه نیست؟! و حال آن که بشر چه دوران اولیه و چه اکنون که در علوم تا حدودی پیشرفت کرده است، می‌تواند ببیند که حتی به لحاظ مادی، چه نیکو آفریده شده است! چه رسد به خلقت غیر مادی او و عظمت روحش، یا عقل، فکر، شعور، اختیار، اراده، عشق، نفرت، امید و ترسش!

مخاطب قرآن کریم، "انسان" است، موضوع قرآن کریم "انسان" است، و آن چه از مبدأ و مقصد [توحید و معاد] فرموده نیز برای انسان است، چنان که اشاره به عظمت خلقت مادی و پیچیدگی‌هایش نیز به عنوان "آیه" [نشانه‌هایی برای شناخت و هدایت]، طرح شده است.

بنابراین، وقتی می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» - اوست آن که آسمان و زمین را خلق کرده است / الحديد، ۴» معجزه است، چرا که بشر نمی‌داند و نمی‌تواند با علوم تجربی کشف کند که "خالق" کیست؟ و علم به خالق و صانع، به مراتب برتر از علم به اشیا (مخلوق و مصنوع) می‌باشد، و خداوند علیم، این علم را کلام وحی به او می‌دهد تا نگاهش به عالم خلقت، حکیمانه باشد و به عنصر شناسی منحصر نگردد.

هم چنین، تعلیم بشر به علوم مربوط به "انسان‌شناسی" نیز معجزه است، آیاتی چون: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا - به راستی که انسان، سخت آزمند و بی‌تاب (کم تحمل خلق شده / المعارج، ۱۹» - «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - به درستی که انسان دستخوش زیان است / العصر، ۲» - «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ \* - حقا که انسان سرکشی می‌کند \* همین که خود را بی‌نیاز می‌بیند (می‌پندارد) / العلق، ۷» - «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ \* وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكٍ لَّشَهِيدٌ - که انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است \* و او خود بر این [امر] نیک‌گواه است / العاديات، ۷ و ۷» و ...، همه اعجاز علمی قرآن کریم، در انسان‌شناسی می‌باشد.

هم چنین، توصیف حالات دیگر و متفاوت انسان، نشان دادن راه نجات، تعلیم چه باید کردها و چه نباید کردها و ...، همه معجزات علمی قرآن کریم، در انسان‌شناسی می‌باشد: آیاتی چون: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا - مگر آن کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار یاد می‌کنند / الشعراء، ۲۲۷» - «إِلَّا الْمُفْضِلِينَ» - به غیر از نمازگزاران (آنان که وصل می‌شوند) / المعارج، ۲۲» - و ... . آیا معجزه‌ی علمی نیست که خبر و تعلیم می‌دهد:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (یونس علیه السلام، ۱۰۸)

**ترجمه:** بگو ای مردم! حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است، پس هر که هدایت یابد به سود خویش هدایت می یابد و هر که گمراه گردد به زیان خود گمراه می شود و من بر شما نگهبان نیستم.

● - بنابراین، فریب شعار دروغ «علم فقط علوم طبیعی است» را نباید خورد، و برای یافتن معجزات علمی قرآن مجید، نباید فقط به دنبال آیاتی که از طبیعت بگوید، از زمین، آسمان، جو، مدار، جاذبه، سیارات، سیاه چاله ها، ذرات نورانی، ذرات تاریک و ... بگوید، جستجو نمود؛ چرا که خداشناسی، معادشناسی، نبوت و ولایت شناسی، جامعه شناسی، رفتار شناسی، عاقبت (دنیوی و اخروی) شناسی، دوست و دشمن شناسی ... و بالاخره چه باید کرد و چه نباید کردها (قانون = حقوق = فقه = شرع)، همه "علم" است و همه معجزه علمی قرآن کریم؛ چرا که بشر این علوم را ندارد و بدون تعلیم او نیز نمی تواند داشته باشد، لذا نمی تواند مانند قرآن کریم را بیاورد.

\*\*\*

آیا هدایت تکوینی و باطنی، مخصوص چهارده معصوم (ع) است، یا کلیه پیامبران از چنین هدایتی برخوردار بوده اند؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):**

هدایت، به هر شکلی که باشد، کار خداوند متعال است. حتی انبیا، رسولان و امامان علیهم السلام نیز بی نیاز از هدایت خلق نشده اند!

به احتمال قوی، مقصود شما "ولایت تکوینی" می باشد. بالاخره "هدایت تکوینی" نیز بالتبع "ولایت تکوینی" صورت می پذیرد. و البته لازم است ابتدا به معانی واژه ها، به ویژه متناسب با بحث توجه شود:

**هدایت:**

شاید به هر گونه رهبری، هدایت گفته شود؛ اما در این معنا، مقصود از هدایت، از هر نقطه ای به هر نقطه ای دیگری نمی باشد، بلکه رساندن از هر نقطه ای، به مراتب بالاتر وجود می باشد، یعنی همان "رشد و تکامل". پس هم "ولایت" از آن خداوند متعال است و هم "هدایت" کار اوست، چنان که به رسول اعظمش، که اشرف مخلوقات، اسم اعظم و مهظر اتم اسمای الهی می باشد فرمود:

« إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ » (القصص، ۵۶)

**ترجمه:** تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند؛ و او به هدایت یافتگان آگاه تر است!

و البته او به نورش هدایت می کند و هستی می بخشد.

آدمی، اختیار دارد که خود را در مسیر "هدایت"، یا "ضلالت" قرار دهد. اما پس از این که در مسیر قرار گرفت، هدایت یا ضلالت با خداست «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»، و البته تبیین نموده که چه کسانی را



هدایت می کند و چه کسانی را هدایت نمی کند، تا بندگان خود را در جرگه‌ی هدایت شونندگان قرار دهند. لذا رسولان علیهم السلام نیز هدایت کننده نیستند، مگر این که خداوند متعال بخواهد به واسطه آنها، کسی را که هدایت پذیر است، هدایت نماید.

### ولایت:

اگر چه برای "ولایت"، معانی گوناگونی بیان شده است، اما همه در یک راستا هستند و در اصل به معنای "نزدیک (قرب)، سرپرستی و صاحب اختیاری دوستانه" می باشد. چنان که خداوند سبحان، در عین حال که خالق، مالک و ربّ همه چیز هست، در مورد "ولایت"، ضمن آن که تعلیم می دهد و متذکر می شود که "فقط الله ولیّ شماست"، و البته این ولایت را در رسول و اولی الامرش تسری داده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ - ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند / المائدة، ۵۵»، لذا نباید ولایت دیگران را گردن نهید، در عین حال می فرماید: او فقط ولیّ (سرپرست، رهبر و هادی)، مؤمنان می باشد، و چون مابقی این ولایت را نمی خواهند، به ناچار ولایت طواغیت را گردن می نهند:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

**ترجمه:** خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می برد و [لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می برند آنان اهل آتشند که خود در آن جاوداندند.

این "ولایت" الهی، هم تکوینی است و هم تشریحی. چنان که هم شریعت را برای هدایت و رشد می فرستد، هم مؤمنان را تکویناً از ظلمات به سوی نور خارج می نماید.

هدایت تکوینی نیز اینگونه است. چنان که اقامه نماز، از سنخ شرع است؛ اما کسی که اطاعت و عبادت نماید، تکویناً هدایت می شود؛ یا به تعبیری نماز اثر تکوینی دارد. خداوند اهل نماز را هدایت می کند، به قلب‌شان نور می دهد و ...

### تکوین:

تکوین، به معنای خلقت، ایجاد، به وجود آوردن، هستی بخشی و بود نمودن می باشد. حال خواه به ابتدا و انشای پیدایش چیزی تعلق گیرد «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - چون به چیزی اراده فرماید، به امر می نماید که باش، پس [بی درنگ] موجود می شود» - خواه به خلقت با واسطه باشد، مثل آن که طفل را از جنین، جنین را از نطفه، نطفه را از خون، خون را از مواد خوراکی و هم را از "خاک و آب"، خلق می نماید - و



خواه خلق حالات نو و لحظه به لحظه در هدایت (رشد مثبت و منفی) باشد: «هر نفس نو می شود دنیا و ما - بی خبر از نو شدن اندر بقا / مولوی».

### ولایت تکوینی دیگران:

از آنجا که خداوند متعال، انسان را با قابلیت "خلیفة الله - جانشین خدا (نه جایگزین خدا)" شدن آفریده است، او را مظهر اسمای خودش قرار داده است.

البته هر چه که هست، مظهر اسمای الهی (حی، علیم، حکیم، قادر، جمیل، مالک، جواد، کریم...) می باشد، اما قابلیت انسان برای ظهور این اسماء، از سایر موجودات عالم بیشتر می باشد.

این قابلیت، در مرتبه نخست، فقط یک استعداد، توان و ظرفیت است، مانند استعداد کسب علم و قدرت؛ اما شکوفایی و ظهور این استعدادها مستلزم شرایط و اقدامات دیگری می باشد؛ و البته در هر کسی نیز شدت و ضعف مرتبه دارد. مانند تحصیل علم که در افراد گوناگون، از خواندن و نوشتن گرفته تا دانشمندی در علوم گوناگون، آن هم بدون حد و مرز (علم حدی ندارد)، ظهور و بروز می باید.

بنابراین، می توان اذعان داشت که استعداد "ولایت تکوینی" نیز در همگان وجود دارد، اما اولاً این "ولایت" مستقل و بالذاته نیست، بلکه قائم به غیر [الله جلّ جلاله] می باشد و ثانیاً در افراد گوناگون، به تناسب ظرفیت وجودی شان، شدت و ضعف مرتبه دارد.

در حالی که بالذاته، در اصل و به صورت تمام، مُلک از آن خداست، خداوند متعال زنده کننده و میراننده است و هیچ ولیّ و نصیری جز او وجود ندارد: «إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ - در حقیقت فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست زنده می کند و می میراند و برای شما جز خدا یار و یآوری نیست / التوبة»، اما به انسان نیز مالکیت اعتباری، قدرت ولایت و نصرت یک دیگر را داده است، یعنی آن اسمای خود را در آدمی تجلی داده است. چنان که بشر مالک [اعتباری] اختیار خویش و چیزهای بسیاری می باشد - پدر و مادر بر فرزند و یا رهبر بر جامعه ولایت دارند - و افراد، گروهها، تیمها و ملل، یک دیگر را [چه در خیر و چه در شرّ] یاری می نمایند.

در مورد زنده کردن و میراندن توسط دیگران نیز فرمود: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ... - هر که کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است ... / المائدة، ۳۲»

پس معلوم می شود که حتی اسم «يُحْيِي وَيُمِيتُ» نیز در انسانها تجلی می یابد.

### ولایت تکوینی اهل عصمت علیهم السلام:

بنابراین، انسان هر چه کامل تر گردد، هر چه مرتبه و ظرفیت وجودی اش بالاتر رود، اسمای الهی بیشتر در او ظهور می یابد، و البته که اهل عصمت علیهم السلام، از انبیا و رسولان گذشته گرفته، تا حضرت ختمی مرتب، محمد مصطفی و اهل بیت عصمت و طهارت، صلوات الله علیهم اجمعین، انسان های کامل هستند. در میان آنها نیز مراتب وجودی متفاوت است، مظهر اتم اسمای الهی، حضرت محمد مصطفی، صلوات الله علیه و آله می باشد و بالتبع ایشان اهل بیئت علیهم السلام؛ و بالتبع آنها مؤمنان در درجات متفاوت.

از این رو، "ولایت تکوینی" در مراتب بالای ظهورش، در انبیای گذشته نیز بسیار دیده شده است و در قرآن کریم نیز به آنها تصریح شده است؛ چنان که ظهور معجزات توسط آنان، از زنده کردن مرده گرفته، تا شفای بیمار، تا طی الارض، تا شکاف انداختن بین آب دریا با ضربه ی عصا و ...، همه ظهور ولایت تکوینی است که البته همه و همه "باذن الله" انجام می پذیرد. چنان که به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: تو به روح القدس مؤید شدی، در گهواره سخن گفتی، کتاب و حکمت و تورات و انجیل به تو تعلیم داده شد - پرنده ای را خلق کردی - کور و پیس را شفا دادی و حتی مرده را زنده نمودی (که همه از ولایت تکوینی است)، اما به اذن من!

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتِكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (المائدة، ۱۱۰)

**ترجمه:** (به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می گفتی؛ و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم؛ و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی بصورت پرنده می ساختی، و در آن می دمیدی، و به فرمان من، پرنده ای می شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می دادی؛ و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می کردی؛ و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو، بازداشتی؛ در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی، ولی جمعی از کافران آنها گفتند: اینها جز سحر آشکار نیست!»

روح انسان حادث است یا قدیم؟ چون همانطور که می‌دانیم روح نمی‌میره و جاویدان است. اما روح ما قبل از اینکه متولد بشیم کجا بوده؟ آیا روح ما نبوده و بعد از تولد ما بوجود آمده؟ آخه گفته شده که روح هیچوقت مرگی برایش نیست و جاویدان هست. می‌خواستیم ببینیم آگه روح انسان همیشه وجود داشته پس چرا ما احساسی از خود نداشتیم و متوجه نبودیم که وجود داریم اما همزمان با متولد شدن فهمیدیم که وجود داریم و البته روحی هم داریم.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چندین سؤال گوناگون را در یک قالب و یک سؤال مطرح نموده‌اید که خود حاکی از خلط مباحث گوناگون در ذهن است.

آیا روح حادث است یا قدیم؟ یک سؤال است - روح کجا بوده یک سؤال دیگر است - قبلاً بوده یا پس از تولد خلق (حادث) شده؟ سؤال دیگری است - می‌گویند روح جاودان است، پس ازلی است؟ مطلبی دیگر است و این که چرا ما همزمان با تولد فهمیدیم که وجود داریم؟ سؤالی دیگر!

**الف -** به طور کلی شناخت و توجه نماییم که هیچ چیزی به جز خداوند متعال "قدیم = ازلی" نیست. قدیم و ازلی، یعنی موجودی که سابقه نیستی به او راه ندارد؛ یعنی این چنین نیست که قبلاً نبوده باشد و سپس بود و حادث شده باشد، بلکه هستی عین ذات اوست. و البته فقط خداوند سبحان قدیم، ازلی و هستی محض است.

**ب -** اگر چه موجود ازلی، حتماً ابدی هم هست؛ چرا که هستی عین ذات اوست و نیستی به او راه ندارد [و او فقط حیّ قیوم است]؛ اما هر ابدی بودن، دلیل بر ازلی بودن نمی‌باشد، چرا که ابدی بودن مخلوقات و موجودات قائم به ذات خودشان نیست، بلکه قائم به غیر [الله جلّ جلاله] می‌باشد. یعنی خداوند است که دائماً به آنها هستی بخشد و "قیّم" آنهاست.

در مثال مادی (که البته جامع نیست)، به چراغی توجه نمایید که دائماً روشن است، آیا نور از خودش است؟! یا اگر جریان نور قطع شود، خاموش خواهد شد؟

**ج -** وقتی می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» - پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید/ الحجر، ۲۹»، معلوم می‌شود که روح حادث است. چون فرمود: «هر گاه روح را دمیدم»؛ یعنی قبلاً دمیده نشده بود و سپس دمیده شد - قبل از دمیده شدن، دمیده نشده بود و نبود - و پس از دمیده نشدن، دمید شد و حادث گردید.

بنابراین، روح در ذات خود باقی و جاویدان نیست، چون هستی عین ذاتش نیست، حادث است و این جاودانگی، قائم به غیر است. یعنی دیگری (خدا) او را جاودانه نگه می‌دارد.

**د -** روح، قابلیت رشد دارد، و همین از نظر فلسفی، یعنی «حدوث و عدم» به آن راه دارد. یعنی وقتی از مرتبه "الف" به مرتبه "ب" می‌رسد، مرتبه‌ی "الف" که بود، دیگر نیست و مرتبه "ب" که نبود، حادث شد. موجود ازلی و ابدی که هستی عین ذات اوست (خداوند سبحان)، حرکت و رشد ندارد، ضعف و نقصی ندارد که نیازی به حرکت و رشد داشته باشد تا آن را جبران نماید به مراتب بالاتر هستی برسد و کمال بیشتری یابد.

**ه -** روح، استقلال ذاتی ندارد. خلق می‌شود، آورده می‌شود، برده می‌شود، به بدنی تعلق می‌گیرد و تعلقش از آن بدن قطع می‌شود... و همه اینها توسط دیگری (خداوند قادر) که آن را خلق نموده و ربوبیت می‌نماید، انجام می‌پذیرد. بنابراین ازلی و ابدی بالذات نمی‌باشد.

● - «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (الإسراء، ۸۵)

**ترجمه:** و در باره روح از تو می‌پرسند، بگو: «روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است، و به شما از دانش، جز اندکی داده نشده است.»

خلقت به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شود که عبارتند از "خلق" و «امر». پیدایش موجودات مادی، که ما نسبت به آنها شناخت بیشتری داریم، همه از "عالم خلق یا سنخ خلق" می‌باشند؛ مثل این که می‌دانیم انسان از نطفه، نطفه از خون، خون از مواد خوراکی و آشامیدنی، مواد از آب و خاک و رویدنی‌ها و خوردنی‌های پدید می‌آید، یا یا بذر، در خاک، با آب، آفتاب و... پدید می‌آید. اما مجردات، همه از "عالم امر" هستند، یعنی بدون این واسطه‌ها، به امر الهی پدید آمده و "بود" می‌شوند. مثل فرشتگان و روح که مجردند و مادی نیستند. از خاک و آتش و آب به وجود نیامده و به واسطه‌ی چرخه زاد و ولد تکثیر نمی‌شوند.

قلب مادی، متشکل از مویرگ‌های به هم فشرده شده است که به شکل ماهیچه درآمده‌اند؛ اما "قلبی" که فهم می‌کند، ایمان می‌آورد، حب و بغض دارد و... مادی نیست و از مجردات است. چنان که مغز مادی است، اما عقل مجرد است.

و فرمود: به شما از علم، جز اندکی داده نشده است.

پس اگر بفرمایید: شما را از خاک آفریدم و در این چرخه از نطفه خلق کردم، برای ما قابل مطالعه است و امکان رؤیت، تجزیه، ترکیب و کسب علم وجود دارد، اما وقتی می‌فرماید: چیزی را با فرمان خود آفریدم، نمی‌توانیم علم زیادی از چگونگی آن به دست آوریم، این مربوط به عالم امر است:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس، ۸۳)

**ترجمه:** کار او وقتی چیزی را اراده کند فقط همین است که بدو بگوید: باش پس وجود یابد.

حتی وقتی می‌فرماید: فرشتگان را نازل می‌نمایم، تا حدودی قابل درک است، اما وقتی "روح" را مستقل از صف ملائک معرفی نموده و می‌فرماید: آن را نیز نازل کردم، یا می‌نمایم، قابل درک نیست، چون علم زیادی نداریم، و یا

افراد زیادی به آن اشراف علمی ندارند؛ مانند: « تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ » - « تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ » - « يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ».

### شناخت ما در این عالم:

این که ما خودمان و همه چیز را در این عالم و پس از تولد، گام به گام می‌شناسیم، معنایش این نیست که پس لابد همه چیز در این عالم و پس از تولد ما پدید آمده است. ما خداوند متعال را نیز به واسطه‌ی حجت دورنی (عقل)، حجت بیرونی (انبیا و رسولان و امامان) و به راهنمایی آنان با مطالعه در آیات (نشانه‌هایش)، در همین عالم می‌شناسیم؛ اما او ازلی است.

ما ابلیس لعین و شیطان رجیم را نیز در همین عالم می‌شناسیم، در حالی که می‌دانیم خلقتش قبل از حضرت آدم بوده است. و همین طور است شناخت شیاطین جنّ و انسی که در تلاش برای نفوذ، انحراف و نابودی ما هستند، و حال آن که ممکن است بسیار قبل از ما به دنیا آمده باشند. چنان که زمین، ماه، خورشید، کوه‌ها، دریاها و همه را پس از تولد و بزرگ شدن می‌شناسیم، حال آن که میلیاردها سال پیش پدید آمده‌اند. این عالم در سیر نزولی، محل شناخت ما برای سیر صعودی می‌باشد. لذا هر چیزی از عوالم بالاتر خود، به اندازه‌های معین و معلومی نازل می‌شود.

« وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ » (الحجر، ۲۱)

ترجمه: و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم.

\*\*\*

در کتب علوم غریبه، موکلینی به سوره‌های قرآن نسبت داده شده و تعداد این کتاب‌ها هم زیاد است و بقول معروف تواتر دارد. ظاهراً این همه را نمی‌توان سرتاسر دروغ پنداشت. کاری به درست یا غلط بودن روش‌های موجود در کتب ندارم، سوال اینجاست اصل موضوع وجود موکلین سوره‌ها درست است؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به چند نکته‌ی مهم توجه فرمایید:

**یک -** زیاد بودن و تواتر یک نقل، علت تامه برای صحت آن نمی‌باشد، دروغ‌ها، خرافه‌ها و افتراهای بسیاری نیز متواتر می‌باشند؛ آیا باید پذیرفت؟!

**دو -** "روش" [درست یا غلط]، در این امر یعنی چه؟ آیا روش درست یا غلطی برای دیدن یا سلطه بر این موکلین بیان شده است؟!

**سه -** معنا و مقصود از موکل چیست؟ آیا مقصود این است که خداوند متعال، ملک و یا ملائکی را موکل بر امری قرار داده باشد؟ خب، این درست است، چه چیزی در عالم، موکل ندارد. بدیهی است که خلقت و ربوبیت به این عظمت، ساز و کارها و اسباب‌هایی دارد.

**چهار -** فاعل خداوند متعال است. اما مگر او جبرئیل علیه السلام و سپاهیانش را مأمور و موکل وحی - میکائیل علیه السلام و سپاهیانش را مأمور و موکل به رزق - و عزرائیل و سپاهیانش را مأمور و موکل به مرگ [اخذ روح از بدن] نموده است و همه را "موکل" ننماید است؟

«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (السجده، ۱۱)

**ترجمه:** بگو فرشته مرگی که بر شما گمارده شده (موکل مرگ شما شده) جانتان را می‌ستاند آنگاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می‌شوید.

● - در سوره النازعات، به همین فرشتگان موکل، قسم یاد کرده است و آنان را "تدبیر کنندگان" نامیده است:

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ﴿١﴾ سوگند به فرشتگانی که [از کافران] به سختی جان ستانند؛

وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا ﴿٢﴾ و به فرشتگانی که جان [مؤمنان] را به آرامی گیرند؛

وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ﴿٣﴾ و سوگند به فرشتگانی که در سراسر عالم شناورند؛

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ﴿٤﴾ پس در پیشی گرفتن [در فرمان خدا] سبقت گیرنده‌اند؛

فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا ﴿٥﴾ و کار [بندگان] را تدبیر می‌کنند.

**پنج -** خداوند متعال، فرشتگانی را مأمور حفظ ما کرده است و هنگامی که زمان مرگ فرا می‌رسد، به آنها فرمان بازگشت داده می‌شود:

« وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفِظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ » (الأنعام،

(۶۱)

**ترجمه:** او بر بندگان خود [برتری، غلبه و تسلط کامل] دارد؛ و مراقبانی (حافظانی) بر شما می‌گمارد؛ تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ (در این موقع)، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند؛ و آنها (در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان)، کوتاهی نمی‌کنند.

**شش -** خداوند متعال، فرشتگانی را مأمور به حفظ اسرار آسمان‌ها و از جمله استراق سمع شیاطین (از هر نوع

وحی‌ای) نموده است (وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ / و [آن را] از هر شیطان سرکشی (محفوظ) نگاه داشتیم /

الصفات، ۷)؛ و در سوره‌ی الصفات، به این دسته از فرشتگان موکل، قسم یاد می‌نماید.

**هفت -** آیا فرشتگانی را موکل بر ثبت و ضبط اعمال ما نموده است:

«أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» (الزحر، ۸۰)

**ترجمه:** آیا می پندارند که ما راز آنها و نجوای شان را نمی شنویم؟! چرا، و فرستادگان (فرشتگان) ما پیش آنان [حاضرند و] ثبت می کنند.

**هشت -** حتی تمامی تشریفات، استقبالها، شدت‌ها و خدمت‌ها، به هنگام مرگ و در آخرت و عالم قیامت نیز مأموران موکل به خود را دارد و به واسطه آنان انجام می پذیرد:

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» (الأنفال، ۵۰)

**ترجمه:** و اگر ببینی آنگاه که فرشتگان جان کافران را می ستانند بر چهره و پشت آنان می زنند و [گویند] عذاب سوزان را بچشید.

«وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» (الزمر، ۷۳)

**ترجمه:** و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند تا چون بدان رسند و درهای آن [به رویشان] گشوده گردد، و نگهبانان آن به ایشان گویند: سلام بر شما خوش آمدید در آن درآید [و] جاودانه [بمانید].

### علوم غریبه:

- - هیچ علمی، برای کسی که به آن دست یافته، "علوم غریبه" نمی باشد و برای هر کسی که با آن آشنایی ندارد، "علوم غریبه" می باشد. به عنوان مثال: مگر علم تأویل آیات قرآن کریم، یا جفر و ... در ریاضیات، برای "امام مبین"، علوم غریبه است؟!!
- - پس، چنان که شاهدیم، برای شناخت و درک این حقایق، هیچ نیازی به "علوم غریبه" وجود ندارد و اساساً ما مأمور پیگیری علوم غریبه نیستیم؛ بلکه مأموریم که ابتدا همین ظاهر آیات قرآن کریم را قرائت و تلاوت نماییم، سپس در این آیات تفکر، تعقل و تعمق نماییم و بر اساس آن برای مواضع و عملکرد خود، تدبیر نماییم.
- - ظاهر همین آیات، صراحت دارد که برای هر امری، فرشته‌ای موکل وجود دارد؛ بنابراین در وجود فرشتگان موکل بر حفاظت سوره‌ها و آیات قرآن کریم، تردیدی نیست و نیازی به دستیابی به "علوم غریبه" و استناد به آنها وجود ندارد.
- - قرآن کریم، کلام الله است، پس تمامی آیاتش علوم غریبه می باشند؛ چنان که عالم هستی، همه آیات الهی است و تمامی علومش، همان علوم غریبه می باشند که خداوند علیم، آن را به قلم خلقت و صنوع، و نیز به قلم وحی به آدمی تعلیم می دهد، تا دیگر برای انسان "علوم غریبه" نباشند؛ بلکه آدمی با آشنا شدن و دستیابی به این علوم، رشد یافته و به کمال برسد.

« اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ » - بخوان به نام پروردگارت که (عالم هستی را) آفرید،  
« خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ » - همان کس که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد!  
« اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ » - بخوان که پروردگارت بزرگوارترین است،  
« الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ » - همان کسی که بوسیله قلم تعلیم نمود (آموخت)،  
« عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ » - و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد!

\*\*\*

www.x-shobheir





## سیاسی-آبان ۹۷

در جامعه زیادرفت و آمد دارم و این سوالیست که خیلی ها ازم میپرسن: ثابت کنید که اتفاقاتی که در جامعه می افتد، ربطی به دین اسلام ندارد و از مسئولین جمهوری اسلامی است، نه مدیران انقلاب اسلامی؟

## پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ما نیز در جامعه رفت و آمد داریم و با اقشار مختلف، گفتگو داریم؛ نه تنها خیلی ها، بلکه هیچ کس چنین سؤالی مطرح نموده است، بلکه گله مند هستند که چرا به نام اسلام، چنین و چنان می کنند؟! یعنی می دانند که دین الهی مشکل ندارد، بلکه مشکل از جهل، تکبر، ضعف دانش و بینش و گاه عناد دیگران است.

آیا قصد آنها سؤال است، یا جدل بی مورد؟! چه فرقی است بین «مسئولین جمهوری اسلامی» با «مدیران انقلاب اسلامی»؟! وانگهی، مگر تمامی مشکلات از داخل است؟!!

"نفی و اثبات"، به شرطی که منطقی و در جهت باشد، نه تنها کار خوبی است، بلکه لازمه‌ی عقلانیت می باشد، و انسان عاقل، نه بدون دلیل می پذیرد و نه بدون دلیل رد می کند؛ اما گاهی این جمله‌ی «ثابت کنید» که از سوی برخی منکران، بسیار تحکمی نیز بیان می گردد، فقط برای جدال بی منطق و سرکار گذاشتن است! گاه وقتی کسی می پرسد: چه دلیلی در اثبات خالق وجود دارد؟ پاسخگوی آگاه، دلایل محکم و عاقلانه‌ای اقامه می کند تا او بداند، بفهمد و باور کند، اما گاه وقتی کسی، با لحن خاصی می گوید: «ثابت کن که خالق وجود دارد»، پاسخگوی آگاه می گوید: «تو ثابت کن که وجود ندارد»!

● - چرا هر کسی که نادان تر است و یا حتی جاهل و متکبر است، ژست عاقلانه و حکیمانه‌ای به خود می گیرد و به دیگران می گوید که «برای من دلیل و برهان بیاورید و به من اثبات نمایید»؟! گویی که خودش عقل محض است و به جز براهین عقلی، هیچ چیزی را قبول ندارد! در حالی که در بسیاری از موارد، حقایق را می داند، با چشم نیز می بیند، اما بغض، عناد، کینه، جهل، تکبر و امیال نفسانی، مانع از پذیرش و گرایش او می شود! در این موارد، تلاش برای اقامه‌ی دلایل و براهین و ثابت کردن، عین فریب خوردن و بازی خوردن و منفعل شدن است، که تاکتیکی در جنگ روانی و تبلیغی می باشد.

- - حال قصه‌ی کسی که مدعیانه می‌گوید: «به من ثابت کنید که مشکلات ما از دین اسلام نیست، بلکه از مسئولان یا ... می‌باشد» نیز همین است! پس به او می‌گوییم: «ما چرا ثابت کنیم که مشکلات از دین نیست، بلکه از چگونگی و میزان دینداری است، تو ثابت کن که از دین اسلام است!» از او می‌پرسیم: «تو اصلاً از دین اسلام چه می‌دانی که می‌خواهی به تو اثبات کنند که مشکلات از دین اسلام نیست»؟
- - سرکاری بودن اینگونه سؤالات، کاملاً مشهود است؛ چرا که کفایت بیندیشید که چگونه می‌خواهید به او پاسخ دهید؟ آیا می‌خواهید ابتدا دین اسلام را برای او کاملاً شرح و آموزش دهید و سپس تمامی مشکلات موجود را یکی یکی بیان نموده و تحلیل کنید و بگویید: «پس معلوم شد که این مشکل از اسلام نیست»؟!
- - فرض کنید کتاب قطوری در هزار صفحه پیرامون چند مطلب اجتماعی نوشته شده است. حال اگر کسی بگوید: «به من ثابت کن که فلان مطلب در این کتاب نوشته شده است» کار سختی نیست، صفحه‌اش را می‌آورید و نشان می‌دهید. اما اگر کسی به شما بگوید: «به من ثابت کن که فلان مطلب در این کتاب نوشته نشده است»؟! باید تمام کتاب را برایش بخوانید تا متوجه شود که این مطلب در هیچ کجای آن نوشته نشده بود.
- - وقتی کسی از اسلام، هیچ به جز نامش نمی‌داند، از آن همان نام نیز متنفر است، چگونه می‌توانید به او اثبات کنید که فلان مشکل فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی، روانی و ... از دین اسلام نیست، بلکه از عملکرد مسئولان، یا از غفلت و کوتاهی مسلمانان می‌باشد؟!
- - فرض کنید که دولت (قوه‌ی مجریه)، عمداً یا سهواً، به درست یا غلط، تصمیم گرفت تا ارزش پول ملی را در قبال ارز خارجی کاهش دهد؛ و مجلس که قانونگذار و ناظر بر حسن اجرای قوانین می‌باشد نیز صریحاً یا تلویحاً تأیید نمود؛ سپس بالتبع تورم، گرانی، خلل در تولید، بیکاری و ... پیش آمد! حال شما می‌خواهید به مدعی اثبات کنید که این سوء مدیریت‌ها، از اسلام نیست و از مسئولان و مدیران می‌باشد! خب می‌خواهید چه کنید؟ تمام اسلام یا دست کم تمامی مبانی و قوانین اقتصاد اسلامی را به او شرح دهید و سپس اثبات کنید که این تصمیم مسئولان، از دین اسلام نیست، بلکه از ضعف دانش، بینش و گرایش خودشان است؟!
- - در نظر بگیرید که امام خامنه‌ای، رهبر انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران، که خود مسلمان، مؤمن، متقی، اسلام‌شناس، آگاه، بصیر، مدیر و مدبر است، در این یک دهه‌ی گذشته (و حتی قبل از آن)، چقدر بر ضرورت تقویت تولید داخلی، تقویت بنگاه‌ها کوچک اقتصادی، جلوگیری از واردات بی‌رویه و یا قاچاق، جلوگیری از خام‌فروشی و ضرورت ایجاد ارزش افزوده، جذب نقدینگی مردم به سرمایه‌گذاری، امید نداشتن و چشم ندوختن به حمایت خارجی و ... تأکید نمودند؛ اما دولت و مجلس، به عمد یا به سهو، نه تنها توجه لازم را نمودند، بلکه گاه درست خلاف عمل کردند! حال شما چگونه می‌توانید به مدعی اثبات کنید که این ضعف‌ها از مسئولین است و نه از اسلام؟!

●●● - بنابراین، مدعی باید به شما اثبات کند که این مشکلات از دین مبین اسلام است و نه از سوء مدیریت و خطاهای عمدی و سهوی مسئولان و یا کوتاهی‌ها، غفلت‌ها و بی‌بصیرتی‌ها، عوامی‌ها و اسیر جوّ شدن گروه‌هایی از مردم! نه این که شما منفعل او شوید؛ آنها در حالی که هیچ نمی‌دانند، ژست افلاطونی و ارسطویی بگیرند، و شما دائم بدوید به دنبال یافتن و اقامه‌ی دلیل و برهان!

\*\*\*

www.x-shobhe.ir



## گوناگون-آبان ۹۷

گفته می شود که غیبت امام زمان (عج) به خاطر گناهان ما طولانی شده است و خود ایشان از غیبت طولانی شان ناراحت هستند؛ پس چرا در بعضی اشعار و گفت و گوها، امام زمان (عج) را به جان مادرشان و بعضی مقدسات دیگر قسم می دهیم که زودتر بیا! در حالی که می دانیم طولانی شدن غیبت ایشان به خاطر گناهان ماست. آیا این قسم دادن ها کار درستی است و از نظر دین پسندیده می باشد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات شبهات (ایکس - شبهه):

در این پرسش، دو نکته‌ی مجزا وجود دارد: یکی طولانی شدن غیبت به خاطر گناهان ما، و دیگری قسم دادن و موجه بودن آن؟ و البته یک نتیجه‌ی پنهان و غلط را نیز القا می کند که چون خودمان گناهکاریم، پس نزدیک شدن ظهور را دعا نماییم!

یک - ظهور و قیام حضرت حجة بن الحسن، امام مهدی علیه السلام، نه تنها امر ساده‌ای نیست، بلکه تحولی بزرگ در نظام هدایت و تحقق وعده‌های الهی برای دنیا می باشد. این ظهور و قیام، برای خوشحالی و یا راحت شدن دل مؤمنان نیست، بلکه برای اسقاط نظام سلطه و استقرار حکومت عدل الهی در سرتاسر جهان و برای تمامی ضعیف نگاه داشته شدگان است؛ لذا مستلزم مساعد شدن زمینه‌ها و فراهم شدن شرایط لازم برای امکان وقوع می باشد.

دو - مسئله را ساده نپنداریم؛ ظهور و قیام حضرت امام مهدی علیه السلام، فقط برای شیعیان، آن هم شیعیان ایران یا عراق نمی باشد، بلکه مردم چین، ژاپن، هند، امریکا، اروپا و سرتاسر جهان را نیز شامل می گردد؛ پس امر بسیار عظیمی است، مانند معادی است که نه در آخرت، بلکه در دنیا رخ می دهد. چنان که آیاتی چون آیات زیر، هم به قیامت صدق دارد و هم به ظهور:

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ \*

و گوش فرا ده و منتظر روزی باش که منادی از مکانی نزدیک ندا می دهد (هر کسی این ندا را از نزدیک می شنود)

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ \* (ق، ۴۱ و ۴۲)

روزی که همگان این صیحه‌ی حق را می‌شنود، این است روز خروج. سه - امام علیه السلام، دو شأن دارد که عبارتند از: «امامت» و «حکومت». امر امامت، هیچ ربطی به مردم ندارد و پذیرش یا عدم پذیرش مردمان نیز هیچ تأثیری بر آن ندارد؛ چرا که امام را خداوند متعال تعیین و منصوب می‌نماید، خواه مردمان بپذیرند، تبعیت کنند و به فلاح برسند، و خواه نپذیرند و نافرمانی کنند و به هلاکت در افتند. اما امر حکومت، مستلزم پذیرش و استقبال مردمان می‌باشد.

معنای پذیرش مردمان نیز این نیست که مردم حق دارند نپذیرند و ملاک رأی مردم است؛ بلکه این است که مردم باید بپذیرند، و اگر نپذیرند، خودشان دچار این همه مظالم می‌شوند؛ ولی در هر حال، تا مردم نخواهند، هیچ حکومتی استقرار نمی‌یابد. چنان که برای حضرات امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین و سایر ائمه اطهار علیهم السلام نیز چنین بوده و هست.

چهار - بدیهی است که قیام، مقابله با نظام‌های سلطه و اسقاط آنها، و بالاخره استقرار حکومت عدل الهی، نیرو و یاران متقی، بصیر، هوشیار و مجاهد می‌خواهد؛ لذا گفته می‌شود که از علل اصلی طولانی شدن ظهور، عدم آمادگی و یا گناهان ما شیعیان می‌باشد، چرا که انتظار می‌رود اولین گروه از یاری کنندگان، شیعیان آن حضرت باشند، نه کفار امریکا، چین و ژاپن!

### گناهان:

دقت کنیم که "گناه" صرفاً به دروغ، غیبت، کسب حرام و ... محدود نمی‌گردند، بلکه غفلت، بی‌توجهی، بی‌بصیرتی، امام‌شناسی، دشمن‌شناسی، موقعیت‌شناسی، عدم حضور به موقع، فعال و مؤثر در صحنه، همه از گناهان کبیره است. تا جایی که می‌فرماید: «کسی که بمیرد و امام‌زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت (غیر مسلمان) مرده است».

مگر ترور امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین و سایر ائمه اطهار علیهم السلام، به خاطر همین گناهان نبود؟ آیا عامل مؤثر در وقوع فاجعه‌ی کربلا، وجود یزید شرا بخوار و میمون‌باز، یا سی هزار نفر لشکر شامی بود، یا غفلت صدها هزار نفر از مسلمانانی که به رغم شناخت و حتی محبت به امام، غفلت ورزیدند؟!

### قسم دادن:

بله، ما از خداوند متعال می‌خواهیم که "به حق محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین"، به ما نظر لطف داشته باشد، از گناهانمان درگذرد و حاجاتمان را روا دارد؛ اما این وسیله و شفاعت قرار دادن نزد خداوند متعال می‌باشد، ولی اصولاً قسم دادن اشخاص، کار احسنی نیست، به ویژه آن که کسی امام زمان علیه السلام را به جان مادر بزرگوارشان، حضرت سیده‌النساء، فاطمه زهراء قسم بدهد! مگر این امر مهم، با قسم دادن حل می‌شود و یا به وقوع می‌پیوندد؟!

امام رضا علیه السلام می فرمایند: «هر کسی که دعا کند و در پی آن نرود، خودش را مسخره کرده است»؛ بنابراین، کسی که منتظر و مشتاق ظهور و قیام ایشان است، ضمن دعا و طلب از باری تعالی، خودسازی می کند، سعی می کند گامی در جهت تعجیل ظهور بردارد، مانعی را رفع و مزاحمی را دفع نماید؛ نه این که هیچ کاری نکند و مرتب قسم به این و آن بدهد که زودتر بیا!

### وحدت:

غفلت ها، گناهان، قصورها و تقصیرهای ما، فقط یک بخش از علل و عوامل تأخیر می باشد؛ اما بخش اعظم دیگر "وحدت قلوب" در محبت، مودت و وفای به عهد می باشد.

فرمود: اعتصام به حبل الله، باید جمعی باشد و تفرقه به آن راه نیابد: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» - بنابراین، اگر یک و نیم میلیارد مسلمان، همه شیعه و عاشق امام زمان علیه السلام باشند، اما هر کدام به تنهایی اظهار محبت در عمل (مودت) داشته باشند، ظهوری در کار نخواهد بود، چرا که وقوع این امر مهم، مستلزم وحدت قلوب محبان می باشد، چنان که امام زمان علیه السلام می فرمایند: هم دوری از گناهان و کارهای نکوهیده لازم است، و هم وحدت قلوب در محبت و وفای به عهد:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا بِمَا نَكْرَهُهُ وَ لَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ» (احتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹)

ترجمه: اگر شیعیان ما که خداوند توفیق طاعتشان دهد، در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند، همدل می شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد، و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می گشت، دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما؛ علّت مخفی شدن ما از آنان چیزی نیست جز آن چه از کردار آنان به ما می رسد و ما توقع انجام این کارها را از آنان نداریم.

\*\*\*

آیا در این شرایط پاسخگویی به سوالات نسل جوان و شبهاتی که در پاسخ گویی به آن مسلط هستیم وظیفه هر فردی است یا نه؟ دوم: در پاسخ به کسانی که در توضیح اتفاقات روزانه با هر استدلالی فقط جواب (کار، کار خودشونه) رو بیان می کنند بهترین جواب چیست؟ وقتی از آنها دلیل و مستندی هم می خواهی می گویند شما متوجه نیستید و از ادامه صحبت فرار می کنند.

پایگاه پاسخگویی به سوالات و شبهات (ایکس - شبهه):



اگر نسبت به پاسخ سؤال یا شبهه‌ای آگاه و نیز مسلط هستید، ضرورت و امکان پاسخ را نیز تشخیص داده‌اید، نه تنها در این شرایط، بلکه در شرایط دیگر نیز تکلیف می‌شود.

بدیهی است که هر کسی که می‌داند و می‌تواند علمی را منتقل نماید، مکلف و موظف است که بخل ننموده و علم را منتشر نماید تا سطح علم و آگاهی جامعه ارتقا یابد؛ حال خواه علمش ادبیات یا ریاضیات باشد، یا فقه، یا پاسخ به پرسش‌ها و شبهاتی که فقط خطورات ذهنی نیستند، بلکه بیشتر القای دشمنان، در فضای مجازی، کلاس‌های دبیرستانی و دانشگاهی، و به روش‌های مستقیم و غیر مستقیم می‌باشد.

● - به غیر از آن که بیش از ۴۰ هزار سایت، وبلاگ و نشانی‌های دیگر در فضای مجازی، به زبان فارسی، علیه اسلام، تشیع، ولایت، جمهوری اسلامی، ملت شریف ایران و ... ضد تبلیغ می‌کنند، برخی از دبیران و اساتید نیز خود را مکلف و مأمور می‌دانند که حتماً بخشی از وقت کلاس را به طرح و القای شبهات اختصاص دهند! کافیسست در بخش "جستجو"، در کلماتی چون: "دبیر ما - معلم ما - استاد ما" را درج و کلیک نمایید، تا ببینید چقدر شبهه توسط برخی در همین قشر طرح و القا می‌گردد؟! بنابراین، انتقال "علم"، به هر حدی و برای هر کسی که می‌تواند لازم است، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام، بر «زکات علم» تأکید می‌نمایند؛ و زکات از واجبات است و نه از مستحبات.

● - اما، بدیهی است که صرف دانستن [علم و آگاهی]، برای تعلیم (انتقال علم)، تربیت، تذکر، موعظه، تبلیغ و پاسخگویی به سؤالات و شبهات [به ویژه دینی و سیاسی]، کافی نیست، بلکه این کارها، خودش یک صنعت است، یک فن است که مستلزم برخورداری از: استعداد، ذوق، تمرین، دقت، بصیرت، مخاطب شناسی، زمان شناسی، مکان شناسی و ... نیز می‌باشد.

چه بسا دانشمندانی می‌توانند بهترین کتاب‌ها را بنویسند، اما نمی‌توانند یک ساعت تدریس یا سخنرانی نمایند - چه بسا دانشمندانی بتوانند سخنرانی‌های علمی، آموزنده و مؤثری داشته باشند، اما نمی‌توانند حتی ده دقیقه روضه نیز بخوانند که به غیر از عقل، عاطفه نیز متوجه مقصود گردد - چه بسا دانشمندانی از هر سه تخصص و هنر برخوردار باشند، اما نتوانند بحث یا مجادله‌ای احسن داشته باشند و پاسخگویی سؤالات و شبهات مخاطبین خود باشند.

بنابراین، نه تنها هیچ کس مکلف نیست در چیزی که به آن علم ندارد و یا تخصص ندارد و یا نمی‌تواند انجام دهد وارد شود، بلکه اگر وارد شود، به احتمال زیاد، نتیجه‌ی معکوس نیز می‌گیرد و ورودش بیشتر از منفعت، ضرر می‌رساند.

خداوند علیم و حکیم، از هیچ کس، بیشتر از آن چه به او داده نمی‌خواهد، «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»؛ و هیچ کس را نیز بیشتر از توانش مکلف نساخته است، «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا».

چنان که امام صادق علیه السلام، به یکی از شاگردانش به نام هشام بن حکم، از همان نوجوانی اجازه‌ی بحث با هر فرقه و گروهی را می‌دادند و به شاگرد خوب دیگرشان که او نیز هشام نام داشت، چنین اجازه‌ی نمی‌دادند و تخصص شاگرد دیگرشان به نام "جابر بن حیان"، در علم شیمی بود و بالتبع به مباحث کلامی و یا فقهی، ورود پیدا نمی‌کرد.

### حرص پاسخگویی:

حرص ها گاهی خوب هستند و گاهی بد. در قرآن کریم فرمود که این پیامبر به ایمان شما مردم حرص است. خب این یک حرص خوب است:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (التوبه، ۱۲۸)

ترجمه: قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حرص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.

بنابراین، حرص تعلیم، تذکر، روشننگری و پاسخگویی به سؤالات و شبهات مخاطبین و اطرافیان و عموم مردم، حرص خوبی است، چنان که حرص مال و حرص دنیا، حرص مذمومی می‌باشد. هر انسان عاقل، دلسوز، مهربان و مشفق، دوست دارد که سطح علم و آگاهی مخاطبین خود را ارتقا بخشد، به پرسش‌هایشان پاسخ بگوید، و با رفع شبهات، آنان را از سقوط احتمالی برهاند؛ اما مگر مکلفیم که خود را منفعل هر چه از هر دهانی بیرون می‌آید بنماییم؟! امیرالمؤمنین، امام صادق و سایر ائمه اطهار علیهم السلام نیز به برخی از سؤالات و شبهات، اصلاً پاسخ نمی‌داند و بابرخی اصلاً بحث نمی‌کردند؛ چرا که نباید تحت عنوان پاسخگویی، بازی‌خورد و نباید منفعل شد، باید مکرها و تاکتیک‌های جنگ نرم را نیز شناخت. و البته که "هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد".

خداوند علیم و حکیم، در قرآن کریم، ضمن آن که به پیامبرش و سایر اهل ایمان، تقوا، علم، حکمت و عمل، می‌فرماید که دیگران را تعلیم دهید، موعظه نمایید، با حکمت دعوت کنید و ...، در آیاتی می‌فرماید: اصلاً پاسخ ندهید - بحث را عوض کنید و یا اگر نشد، از مجلس خارج شوید و با آنها ننشینید، وگرنه خودتان هم مثل آنان هستید!

حال، متأسفانه عده‌ای، با نیت قبلی، به عمد و با اختیار، حتی وارد سایت‌های شبهه‌افکن می‌گردند، خودشان را در سیل تیرهای مسموم آنان قرار می‌دهند و ذهن‌شان که مشوش شد، می‌پرسند: «در فلان سایت، یا فلان جمع، چنین شبهه‌ای مطرح شده است، حال چه پاسخی دهیم؟! و ما نیز توصیه می‌کنیم که نه مخاطب آنها گردید که بازارشان گرم‌تر شود و نه پاسخ بگویید! گاه این تاکتیک برای بی‌اثر کردن ضدتبلیغ و شبهات، بسیار مؤثرتر از منفعل شدن و پاسخگویی می‌باشد.



## کار خودشان است:

این که در مقابل هر مشکل، معضل و نقیصه‌ای بگویند: «کار خودشان است»، هم می‌تواند سخن درستی باشد، هم می‌تواند از روی ناآگاهی، جهالت، عوامی و دهن‌بینی و حتی بغض و دشمنی باشد. خداوند متعال هم فرمود: «هر چه از بدی سرتان می‌آید و می‌کشید از خودتان است» - امام خمینی (ره) و امام خامنه‌ای نیز بارها تصریح نموده‌اند که بیشتر مشکلات از خودمان است، از سوء مدیریت‌هاست، از بی‌بصیرتی‌هاست، از عدم حساسیت و توجه به "نفوذ" است، از دشمن‌شناسی است، از تعصبات جاهلانه است، از حرص به دنیا و تحمل‌گرایی مسئولان است و ... .

کیست که امروزه منصفانه بنگرد، و ضعف برنامه‌ریزی‌ها و سوء مدیریت‌ها در سطح کلان را یکی از علل و عوامل اصلی در بروز مشکلات فعلی (به ویژه در عرصه‌ی اقتصادی) تشخیص ندهد؟! کیست که امروز نداند، اگر برخی از معضلات ناشی از سوء مدیریت‌های نادانسته می‌باشد، برخی دیگر کاملاً عمدی است؟! و البته در بسیار از موارد، شعار «از خودشان است»، از روی دشمنی و بغض و برای ضد تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و ولایت فقیه و مردم معتقد و در میدان می‌باشد.

به آنها بگویید: «قبول، از خودشان است»، اما "خودشان من، با خودشان شما متفاوت است" و شما بگویید که در نظر شما، «این خودشان، کیانند»؟! آیا فقط مسئولان و مدیران نالایق هستند، یا مردمی که آنها را انتخاب کردند، حمایت کردند و می‌کنند نیز جزو همین "خودشان" می‌باشند؟! آیا رئیس و جمهور و دولت، یا رئیس مجلس و نمایندگان، «از خودشان» می‌باشند، یا آن سرمایه‌گذار در عرصه‌ی تولید فرآورده‌های لبنی و این افزایش قیمت بی حساب و کتاب و ... نیز از خودشان است؟! آن پزشک، جراح، مهندس ساختمانی یا مکانیک چطور؟! آن سبزی فروش بی‌انصاف، آن تاجر محترک، آن که از مواد اولیه در تولیدش کم می‌گذارد، یا استاد دانشگاه چطور؟! اگر گفت: اینها هم از خودشان هستند! پرسید: پس دیگر به جز جنابعالی چه کسی باقی مانده است؟!

در اینجا به وضوح متوجه می‌شوید که مدعی نه تنها نمی‌داند چه می‌گوید و فقط تابع جوهای دیکته شده می‌باشد، بلکه جو‌سازان نیز جز "ولایت فقیه" را هدف نگرفته‌اند، و حال آن که تمامی مشکلات کلان کشور، از بی‌توجهی، بی‌بصیرتی، غفلت و حتی نافرمانی عمدی از بیانات، رهنمودها و دستورالعمل‌های ایشان، توسط برخی از مسئولین منتخب مردم می‌باشد.

\*\*\*

در احادیثی آمده که ارواح مؤمنین در برزخ، فقط از اخبار خوش نزدیکانشان با خبر می گردند (با استناد به این که در بهشت برزخی غمی وجود ندارد)، در احادیث دیگری آمده که از احوال غم انگیز نیز با خبر می شوند! جمع این دو قول چگونه می شود؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بله، هر دو دسته خبر در احادیث آمده است؛ اما به چند نکته باید توجه نمود:

**الف -** این که خداوند متعال، بارها در کلام وحی تصریح و تأکید نمود که برای اهل ایمان و اهل تقوا، هیچ غم و اندوهی وجود ندارد «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ - آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی هست و نه آنان اندوهگین می شوند / یونس علیه السلام، ۶۲»، فقط مختص به زندگی اخروی (پس از برپایی معاد) می باشد و نه به دنیا مربوط است و نه به حیات برزخی. چنان که می دانیم نه تنها برای اهل عصمت علیهم السلام، در دنیا دلتنگی، حزن، اندوه، نگرانی، خوف و خشیت الهی و ... وجود دارد؛ بلکه به خاطر مراتب اعلای وجودی، وظایف و تکالیف محوله، و نیز حرص به فهم و شعور و ایمان مردم، بیشتر مبتلا شده اند؛ چنان که پیامبر عظیم الشان، صلوات الله علیه و آله را تسکین داده و می فرماید:

«وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ \* إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» (التحل، ۱۲۷ و ۱۲۸)

**ترجمه:** صبر کن، و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد! و بخاطر (کارهای) آنها، اندوهگین و دلسرد مشو! و از توطئه های آنها، در تنگنا قرار مگیر! \* خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده اند، و کسانی که نیکوکارند.

**ب -** اگر چه عالم برزخ، جهنم برزخی و بهشت برزخی دارد، و بالتبع برای آدمی هم عذاب وجود دارد و هم نعمت؛ و اگر چه در برزخ تکامل نیز وجود دارد؛ اما عالم برزخ، عالم قیامت، عالم حساب و کتاب، عالم پاداش و عقاب نیست؛ بلکه صورت مثالی همین اعتقادات و اعمال دنیوی است. حال خواه متوفی در زمان حیات انجام داده باشد و یا باقیات الصالحات و یا آثار سوء باورها و کرده هایش به او برسد - خواه آه مظلوم به او برسد، و خواه دعا و خیرات و میرات و یا ثواب آثار کارهای نیکش به او برسد.

**ج -** مؤمن وارد بهشت برزخی می شود؛ اما تمامی مؤمنان که در یک سطح نیستند. تمامی مؤمنان که بی گناه نیستند، پس در برزخ نیز همیشه به یک حال نیستند.

امیر مؤمنان علیه السلام مصداق تام مؤمن است - علمای صدیق مؤمن هستند - شهدا مؤمن هستند و افراد بسیاری وجود دارند که مؤمن هستند، اما در دنیا مرتکب گناهی شده اند که در زمان حیات با استغفار، توبه و

جبران، پاک نشده است، لذا در برزخ نیز گاه هم می ترسند، هم نگران می شوند، هم ناراحت و مغموم می شوند ... و البته بدین وسیله پاک می شوند، تا در قیامت وارد بهشت ابدی گردند.

**د -** بهشت ابد، جایگاه انسان خوب، با عمل خوب است. انسان خوب یعنی اعتقادات درست و عمل خوب یعنی رعایت اوامر و نواهی الهی، خواه اطاعت از ولایت و مودت (ظهور و بروز محبت) به اهل بیت علیهم السلام باشد، و یا رعایت احکام.

حال فرض کنید، پیرزن یا پیرمرد مؤمن، ولی عوام و بی سواد، و یا جوانی مؤمن که فرصت مطالعه، شناخت و عمل بیشتر نداشته، از دنیا رفته است. حال چگونه وارد بهشت شوند، در حالی که بی سواد بودند، نمی توانستند خودشان قرآن، حدیث و کتاب بخوانند، یا استطاعت و امکان رشد نداشته اند؟! و یا چگونه وارد جهنم شوند، در حالی که به حد خود ایمان داشتند و سعی در اطاعت امر و نهی می نمودند؟! اینها در بهشت برزخی شان، تکامل می یابند. با رسالت، ولایت و قرآن مجید، آنگونه که لایق بهشت رفتن شوند، آشنا می گردند.

### غم و اندوه در برزخ:

نگاه آدمی (چه مؤمن و چه کافر)، وقتی از دنیا رفت، با نگاه دنیویش متفاوت می باشد، چرا که بخشی از حقایق عالم هستی، بیشتر برایش مکشوف می گردد. از این رو، اگر در روایات تصریح شده که اخبار بد و ناراحت کننده ی خویشان و نزدیکان به آنها داده نمی شود و یا نمی بینند؛ باید توجه داشت که "اخبار بد و ناراحت کننده"، در نگاه آنان (در عالم برزخ) متفاوت است. به عنوان مثال: در نگاه ما در دنیا؛ مبتلا شدن به بیماری، مشکلات مالی، بدهکاری و برخی از حوادث ناخوشایند، بد و ناراحت کننده است؛ و متقابلاً رشد علمی، موفقیت تحصیلی، اخذ مدارک، رسیدن به مدارج و مقامات دنیوی، برخورداری از ثروت و ... خوب و خوشحال کننده است؛ اما آیا حقیقت این امور برای همگان خوب و یا بد است؟! فقر یکی سبب کفرانش می گردد، فقر دیگری سبب رشد و کمالش می گردد! مقام و میز و مدرک، یکی را به اوج می برد و چه بسا به مقام شهادت یا بالاتر از آن نیز برساند، اما سبب سقوط به درکات جهنم، برای عده ای دیگر می شود - بیماری برای یکی سبب دعا، نجوا، قرب و حتی رسیدن به کمالات متفاوت می گردد، اما دیگری را به ناشکری، اعتراض به خدا، ناامیدی و یأس و ... می کشاند. لذا در قرآن مجید، با اشاره به مصداقی چون «جنگ» فرمود:

« كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » (البقره، ۲۱۶)

**ترجمه:** بر شما کارزار واجب (اجتناب ناپذیر) شده است، در حالی که برای شما ناگوار است. و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است، و خدا می داند و شما نمی دانید.

از این رو، چه بسا روح مؤمن در برزخ، از بیماری، بدهکاری و گرفتاری فرزند، همسر و خویشانش آگاه شود و برای رفع و دفع مشکلات از آنها دعا نماید، اما دلیل نیست که غصه و غم بخورد و ناراحت شود. اگر شما در دنیا به پدر، مادر، همسر، فرزند، برادر، خواهر، دوست و دوستدار خود بگویید: «بیمار یا بدهکار و یا ورشکسته شدم»؛ او هم نگران می شود، هم ناراحت می شود و هم غصه می خورد؛ و اگر بگویید: پدرم یا ... از دنیا رفت و مصیبت سنگینی بر من وارد شد، بیشتر نگران شده و مغموم می گردد! اما آیا مؤمن در بهشت برزخی، نگران و مغموم می شود که اجل کسی در دنیا رسیده باشد؟! آیا او از پولداری کسی خوشحال و یا از بدهکاری او ناراحت می شود؟!!

● - در احادیث و روایات، بسیار تأکید شده است که وقت گرفتاری، بروید به پدر و مادر [به ویژه مادر]، مهربانی و خدمتی بکنید که خوشحال شوند و بخواهید که برای شما دعا کنند؛ و اگر از دنیا رفته بودند، بروید سر قبرشان و دعا کنید.

بنابراین، وقتی کسی با متوفا درد دلی می کند و از مشکلات و مصائبش می گوید و از او می خواهد که نزد خداوند متعال شفاعت و دعا نماید؛ [اگر خدا بخواهد] او از این مشکلات با خبر و آگاه می شود، دعا هم می کند، اما دلیلی ندارد که حتماً نگران، ناراحت و مغموم نیز بشود، و اگر [به مشیت الهی]، حزن به او راه یابد، از آنجا که هر گونه ناراحتی و به هر مقداری، خودش نوعی عذاب است، سبب بخشش گناهانش می گردد، چنان که برای مؤمن در دنیا، گرفتاری های متعدد، سبب رشد، کمال، قرب و بخشش گناهان می گردد.

\*\*\*



## حقوقی و احکام-آبان ۹۷

بهترین روش کمک به فقرا چیست؟ [کلیاتی در اصول کمک به نیازمندان]

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات شبهات (ایکس - شبه):

در کمک نمودن به دیگران، از جمله نیازمندان، قبل از هر چیز باید نیت (قصد) و دیدگاه خود را اصلاح نماییم. **نیت** - تردیدی نیست که برکت و ماندگاری خیر در هر کاری به این است که برای خدا انجام پذیرد، تا وصل به "باقی" شود و باقی بماند؛ چنان که نماز را نیز "قربه الی الله" اقامه می‌نماییم.

**دیدگاه** - اما در مورد «اصلاح دیدگاه»، سخن بسیار است؛ از جمله آن که متأسفانه ما گمان داریم که کمک نمودن ما به فقرا، لطفی است از جانب ما به آنان! لذا آن را عملی مستحب قلمداد می‌نماییم و مستحب یعنی عملی که اگر انجام ندهید، اشکالی ندارد، اما اگر انجام دهید، صواب است و ثواب دارد. اما، آیا در کلام وحی و آموزه‌های اسلامی، کمک به فقرا (نیازمندان)، یک عمل مستحب می‌باشد، یا واجب؟

### قرآن کریم:

خداوند متعال، در کلام وحی، می‌فرماید: قلب‌های مطمئنی که نه دچار بخل می‌شوند و نه به جزع و فزع می‌افتند، قلوب مؤمنانی است که با صلاة، وصل شده‌اند و از ویژگی‌های آنان این است که در اموال خود، برای سائل (درخواست کننده) و محروم (نیازمند)، حق معلومی را تعیین کرده‌اند. یعنی این مقدار را "حق" آنان در اموال خویش می‌دانند، لذا به هنگام مواجهه، مسترد می‌دارند، درست مانند بازپرداخت بدهی به طلبکار:

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا - به راستی که انسان سخت آزمند [کم ظرفیت و بی تاب] خلق شده است \*

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا - چون صدمه‌ای به او رسد عجز و لابه کند \*

وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا - و چون خیری به او رسد بخل ورزد \*

إِلَّا الْمُصَلِّينَ - غیر از نمازگزاران (وصل شدگان) \*

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ - همان کسانی که بر نمازشان پایداری می‌کنند (این اتصال را قطع نمی‌کنند) \*

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ - و همانان که در اموالشان حقی معلوم است \*

لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ - برای سائل و محروم (المعارج، ۱۹ تا ۲۵)

**روش ها:**

**الف -** بنابراین، پس از آن که دانستیم و باور کردیم که کمک نمودن به نیازمندان، یک عمل مستحبی (اضافی) نیست، بلکه یک تکلیف و وظیفه است و باز گرداندن "حق" به سائل و محروم می باشد؛ گام نخست این است که این "حق" را "معلوم" نماییم تا "حَقُّ مَعْلُومٌ" محقق گردد. یعنی هر کسی، با هر مقدار درآمد و هزینه ای که دارد، به خود بگوید که این مقدار از اموال من، مال من نیست، بلکه متعلق به سائل و محروم می باشد. حال خواه کم و خیلی کم باشد و خواه زیاد و خیلی زیاد.

**ب -** گام بعدی این است که منتظر نماند تا نیازمند آنقدر در فشار قرار گیرد که از او بخواهد (سائل)، و یا محروم آنقدر در مضیقه قرار گیرد که نگاه به او، رقت قلب آورد! بلکه بگردد تا خودش سائل، محروم و مسکین (زمین خرده) را بیابد و به حد توان دستگیری نماید.

**ج -** سلسله مراتب، بسیار مهم است. یعنی اگر کسی در میان خویشان خود سائل و محرومی می شناسد، وظیفه دارد که این حق را به آنان برساند؛ پس از خویشان، نوبت به همسایگان می رسد، سپس همشهری ها، هموطنان و سایر نیازمندان در سرتاسر عالم.

بدیهی است که اگر هر توانمندی، سائل و محروم و یتیم در میان خویشان را بشناسد و به حد توان به آنان رسیدگی نماید، دیگر هیچ نیازمندی در همسایه، شهر و کشور باقی نمی ماند.

**د -** گام بعدی، رعایت تعادل در کمک نمودن به دیگران می باشد، یعنی پرهیز از افراط و تفریط، که در هر امری مذموم می باشد. یعنی نه بخل و خست به خرج دهید، نه ناگهان احساساتی شده و آنقدر ببخشید که خودتان در جرگه ی سائلان و محرومان قرار گیرید، بلکه محاسبه داشته باشید؛ چنان که فرمود:

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» (الإسراء، ۲۹)

**ترجمه:** (در انفاق به محتاجان زیاده روی مکن) نه بخل بورز که گویی دستت را به گردنت بسته اند و نه آن چنان باز کن که چیزی (برای روز مبادا) نزد خود نگذاری [که] آن وقت تھی دست بنشین و خود را ملامت کنی!

**اخلاقیات:**

البته در این امر الهی و انسان ساز، مسائل اخلاقی نیز بسیار مهم است و باید رعایت شود، که از جمله آنها عبارتند از:

**یک -** از آن چه دوست داری ببخش، نه این که روغن ریخته را نذر امامزاده کنی! به قول حجت الاسلام و المسلمین قرائتی (مضمون): «وقتی لباس کهنه ی خود را به فقیر و نیازمند به لباس می بخشی، او پوشانده می شود، ولی تو آدم نمی شوی!»

آری، نیکی کردن به دیگران این نیست که آدمی، فقط آن چه دیگر به دردش نمی خورد را به دیگران بدهد و منتظر پاداش الهی نیز باشد، بلکه باید دیگران را نیز مانند خود ببیند و بالتبع از آن چه خود دوست دارد، ببخشد:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (آل عمران، ۹۲)

**ترجمه:** هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید و از هر چه انفاق کنید قطعا خدا بدان داناست.

**دو -** اجتناب از منت گذاشتن و نیز ریا در نیکی نیز از اصول مهم اخلاقی می باشد که به شکل های گوناگونی واقع می شود. برخی حتی با نگاه خود یا نوع سلام و علیک خود منت می گذارند و به او یادآوری می کنند: «این من بودم که به تو کمک کردم» - برخی دیگر عادت دارند که به تمامی هزینه های سائل و محروم نظر داشته باشند! می گوید: من به او کمک کردم، اما دیدم که با خانواده اش به گردش رفته بود و ساندویچی نیز برای آنان خریداری نمود! - و یا می گوید: اگر نیازمند است، پس چرا این کفش را برای فرزندش خرید؟! به قول معروف اینان عادت دارند که "لقمه ی مردم را بشمارند!"

این منت گذاشتن و ریا، اعمال بسیار زشتی می باشند که سبب پستی منت گذار، باطل شدن عمل او و نیز آزار طرف مقابل می گردد. لذا فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (البقره، ۲۶۴)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خود را با منت و آزار، باطل نکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد. پس مثل او همچون مثل سنگ خارا پی است که بر روی آن، خاکی (نشسته) است، و رگباری به آن رسیده و آن (سنگ) را سخت و صاف بر جای نهاده است. آنان (=ریاکاران) نیز از آنچه به دست آورده اند، بهره ای نمی برند؛ و خداوند، گروه کافران را هدایت نمی کند.

وقتی مالک و رازق خداوند متعال است، دیگر چه جای منت گذاردنی برای بندگان می ماند؟!\*





## پاسخ‌های کوتاه-آبان ۹۷

س ۴۳۱ - چرا مردم جامعه، نسبت به حق و حقوق خودشان بی تفاوت هستند؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):**

گاه سؤال به گونه‌ای مطرح می‌شود که بدون هیچ پاسخی، مطلبی را به اذهان منتقل نموده و القا می‌نماید! مانند همین سؤال، که ابتدا با قضاوت یک سویه، حکم قطعی صادر شده که «مردم جامعه، نسبت به حق و حقوق خودشان بی تفاوتند»، و سپس پرسیده شده «چرا»؟! بدیهی است که هیچ قاضی عادل، یک نقص یا ضعف مشاهده شده را به عموم مردم جامعه نسبت نمی‌دهد؛ لذا هنگام طرح سؤال، از کلماتی چون «برخی از مردم» استفاده می‌نماید.

**بی تفاوتی:**

اما، در هر حال "بی تفاوتی"، یک عارضه و بیماری مُهلک می‌باشد، به ویژه اگر نسبت به رعایت حقوق خود و دیگران باشد. مبتلا شدن به این عارضه نیز دلایل و عوامل بسیاری دارد، از جمله:

- - عدم آگاهی و نشناختن حقوق خود و دیگران؛
- - نادانی و بی بصیرتی در تشخیص منفعت و ضرر، که مستلزم شناخت و رعایت حقوق خود و دیگران می‌باشد.
- - ضعف و غفلت سیستم و نظام اداری، اجرایی و آموزشی و تبلیغاتی کشور، از اطلاع رسانی، ارتقای سطح بینش و دانش و حساس کردن مردم نسبت به شناخت و رعایت حقوق خود و دیگران؛
- - مشاهده ی ظلم، از سوی مدعیان عدالت در سطوح اجرایی و بالتبع خود باختگی در مقابل وضع موجود؛
- - خود ناباوری، احساس حقارت و تلقین درونی و بیرونی، مبنی بر ناتوانی شناخت و رعایت حقوق خود و دیگران؛
- - بی‌غیرتی، که از گناهان متعددی چون "لقمه حرام" - "نگاه شهوت آلود و حرام به جنس مخالف" - و خلاصه حرص و طمع نشأت می‌گیرد؛



- - قرار دادن خود در مسیر امواج و طوفان‌های مهلک فساد اخلاقی و رفتاری، به ویژه در فضای مجازی، که ابتدا سبب حرمت شکنی خود می‌شود، و انسان بی‌حرمت، حقوقی را برای خود و دیگران قائل نمی‌گردد؛
- - نادانی، جهل (کم‌خردی)، به اضافه تکبری که مانع از شنیدن تذکر، نصیحت و فراگیری علم و آگاهی و بصیرت می‌گردد.
- - خود خواهی و خود نگری (اومانیسم علمی)، که مانع از رعایت حقوق دیگران می‌گردد؛
- - بی‌هدفی و بالتبع بی‌برنامه بودن، برای رسیدن و شدن؛
- - ... و بالاخره، تمامی این عوامل، به خدا شناسی و بی‌توجهی به معاد بر می‌گردد، که سبب بازی گرفتن دنیا و بازی کردن در آن و پوچ انگاشتن همه چیز می‌گردد؛ آن هم یک بازی یک سویه، و بدون هیچ چارچوب و قانونی، به جز زور. اگر زور را داشت، هر کاری که خواست می‌کند! و زور مداری، هیچ چارچوب، قانون و حقوقی، به جز زور ندارد، مانند نظام‌های سلطه در بیرون. در درون نیز همین گونه است، وقتی نفس اماره، مسلط گردید، دیگر هیچ معیاری جز ارضای نفس وجود نخواهد داشت.
- \*\*\* - البته، تبلیغات سوء را نباید از نظر دور داشت، در همین رسانه ملی و نیز مطبوعات و به ویژه فضای مجازی، به تقلید و دیکته‌ی غرب، به صورت مستمر و توسط هنرمندان یا ... (سلبریتی‌ها)، به اذهان عمومی القا کردند که «ما حق قضاوت نداریم!» این دروغ و فریب بزرگ، یعنی بی‌بصیرت، بی‌تشخیص، بی‌قدرت تمیز، بی‌غیرت و بی‌تفاوت باشید.

\*\*\*

س ۴۳۲ - لطفاً بفرمایید با توجه به روایت امام حسن عسگری که فرمودند: «زیارت اربعین از نشانه‌های فرد مومن است»، یعنی کسانی که در این راهپیمای عظیم اربعین شرکت می‌کنند - از جمله مسیحی‌ها، یهودی‌ها و سنی‌ها - مؤمن هستند؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به چند نکته توجه فرمایید:

- یک - زیارت اربعین، محدود به حضور و شرکت در راهپیمایی نمی‌باشد؛ چه بسا این زیارت، از راه دور و فقط با یک سلام انجام پذیرد. بیش از یک و نیم میلیارد مسلمان در جهان وجود دارد که حدود یک سوم آن را نیز شیعیان تشکیل می‌دهند؛ آیا به جز حدود بیست میلیون نفر که در این راهپیمایی شرکت نمودند، هیچ کدام ایمان ندارند؟! تکلیف ایمان آنان که دوست داشتند حضور داشته باشند، اما به هر علتی نتوانستند چه می‌شود؟!

**دو -** "ایمان" یعنی باوری که آدمی خود را در چارچوب و حیطه‌ی آن، در "امنیت" می‌بیند. لذا برخی به خداوند متعال، معاد و وحی ایمان دارند، و برخی به دنیا، قدرت، ثروت، هوای نفس و ... ایمان دارند. برخی به ولایت الله جلّ جلاله ایمان دارند، و برخی به طاغوت ایمان دارند!

بدیهی است که مقصود در حدیث، ایمان به توحید، معاد، رسولان و ولایت الهی می‌باشد. وگرنه در نظر فرد کافر به خدا و معاد، امام حسین علیه السلام، با دیگران هیچ فرقی ندارد.

**سه -** آدمی، شناخت‌های بسیاری کسب می‌نماید، اما در نهایت به سوی چیزی می‌رود که آن را دوست دارد. ابلیس لعین نیز خدا را می‌شناخت، اما او را دوست نداشت و هوای نفس خود و خودش را بیشتر دوست داشت.

بنابراین، می‌توان گفت: "آدمی مبتنی بر ایمانش حرکت می‌کند". لذا آنان که در روز اربعین به یاد کربلا، عاشورا، اسراء، آن حرکت و نهضت عظیم، آن مظلومیت مبین، آن پیام هدایت بخش می‌افتند، و قلوب‌شان متوجه سیدالشهداء، ابا عبدالله الحسین و یاران ایشان می‌گردد، و عقول‌شان ضرورت پیوستن (ولو با یک سلام و لبیک) را حکم می‌دهد، لابد "ایمان" دارند؛ حال چه شیعه باشند، چه سنی - چه مسیحی باشند یا یهودی.

**چهار -** ایمان نیز مانند علم است، یعنی "شدت و ضعف" مرتبه دارد. مگر علم، ایمان و عمل مسلمانان و شیعیان، همه در یک حد است؟! مگر ایمان شیعیان شرکت‌کنندگان در راهپیمایی اربعین، همه در یک حد است؟! لذا فرمود: «زیارت اربعین، از نشانه‌های ایمان است»؛ و بدیهی است که بروز و ظهور نشانه‌های دیگر و شدت و ضعف مرتبه‌ی آنها، بیانگر مراتب ایمان هر کسی می‌باشد.

\*\*\*

**س ۳۵ -** چرا خدا به ما اختیار داده؟ مگر نمی‌توانست ما را مجبور به بندگی و حرکت در راه تکامل کند؟ در این صورت به نفع ما بود به این معنا که کسی وارد جهنم نمی‌شد!

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خداوند متعال می‌توانست، فرشتگان را حیوان خلق نماید؛ به چهارپایان بال‌های پروازی دهد، و یا آدمی را مانند بوزینه خلق نماید! بنابراین، پرسش از این که «چرا ما را آدم آفرید، گروهی دیگر را فرشته، گروهی دیگر را حیوان، گروهی دیگر را جن، گروهی دیگر را گیاه و ... آفرید؟ پرسش خطایی است».

اما، پرسش از این که «چرا به انسان اختیار و اراده و قدرت انتخاب داد»، پرسش خوبی است، اما به شرطی که در مقابل عصیان و به جهنم رفتن مطرح نگردد.

خداوند متعال، هیچ یک از بندگانش را برای رفتن به جهنم خلق ننموده است و به هیچ کس عقل، شعور، اختیار و قدرت انتخاب را به خاطر معصیت، کفر و ظلم نداده است. اما برخی از روی "جهل و تکبر"، هم می‌خواهند هوای نفس خود و دیگران را بندگی کنند، هم می‌خواهند مقابل خدا عصیان کنند، هم می‌خواهند استغفار و توبه نکنند؛ و هم می‌خواهند آن چه از فساد و ظلم علیه خودشان و دیگران به راه اندازند، اما هیچ نتیجه‌ی سویی نداشته باشد!

مثل این است که کسی دستش را روی آتش بگیرد و بسوزد، بعد بگوید: «چرا خداوند دست مرا لطیف و آتش را سوزاننده خلق نمود که وقتی دستم را روی آتش می‌گیرم، بسوزد؟!» خب به او می‌گویند: «به جای این چون و چراهای بی‌منطق، عقل شریف را مورد مصرف قرار بده، از علمی که داری بهره‌مند شو و دستت را روی آتش نگیر تا نسوزد!» فرض کنید کسی خود را از بلندای قله کوهی به دره پرتاب کند، سپس پرسد: «چرا خدا، من، کوه، قله و دره را آفرید؟!»

خداوند متعال، انواع موجودات را خلق نموده است و هر چه خلق نموده، تجلی اسماء کمالی خودش می‌باشد، اما انسان را برگزیده و استعداد خلیفه الله شدن را به او داده، چرا که به او موهبت عقل، اعطا نموده است و او را از کمال "اختیار" برخوردار نموده است.

پیامد "اختیار"، انتخاب است و لازمه‌ی انتخاب، قرار گرفتن بر سر دو راهی‌ها و چند راهی‌هاست؛ چنان که اگر یک راه بیشتر وجود نداشته باشد (مثل ملائک یا حیوانات)، دیگر "اختیار و انتخاب"، معنا و مفهومی ندارد. بنابراین، آدمی هم روح ملکوتی دارد، هم بدن حیوانی - هم عقل و شعور دارد و عقلش به نور علم و وحی می‌بیند، و هم هوای نفس حیوانی - هم با بدنش در دنیا زندگی می‌کند، و هم با روحش حق تعالی را عبادت می‌نماید! و چون اختیار دارد، می‌تواند راه رشد را انتخاب نموده و بپیماید و بالتبع باید بتواند راه سقوط را نیز انتخاب کند. لذا فرمود: شما را مجبور نیافریدم، "لا اکراه فی الدین" را برایتان وضع نمودم، چرا که «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ».

بنابراین، عقل و اختیار و اراده و قدرت انتخاب و ... همه کمال است و برای صعود انسان به مراتب بالاتر داده شده است؛ حال اگر کسی از این نعمت بهره نبرد، عقل را مدفون نمود، دل را ممهور نمود، به همان حیوانیت بسنده نمود، بر چشمش پرده انداخت تا حقایق را نبیند، گوشش را محکم گرفت تا نشوند، وحی را مورد غفلت قرار داد و حتی با آن مقابله و دشمنی کرد، تا هر کاری که دلش خواست بکند، دیگر نباید معترض باشد که چرا به من اختیار داد و یا چرا اصلاً نتیجه‌ی این کارهای من جهنم است؟!\*

س ۳۶ - در آیه پنجم از سوره مبارکه مدثر، خطاب به نبی مکرم اسلام صلی ... علیه و آله و سلم می‌فرماید: «وَالرُّجُزَ فَاهْجُرْ» یعنی از پلیدی و ناپاکی هجرت کن. آیا معاذاً... حضرت ختمی مرتبت دچار ناپاکی بودند که پروردگار دستور هجرت از رحز و پلیدی را صادر می‌فرماید؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه در معنای «الرُّجُزَ»، برخی گفته‌اند که مقصود دوری کردن از گناهان است، برخی دیگر گفته‌اند که مقصود دوری کردن از عذاب است و برخی دیگر گفته‌اند که با توجه به آیات قبلی، مقصود دوری کردن از تکبر و منت گذاشتن (بر هدایت) می‌باشد، اما در هر حال مقصود دوری نمودن از یک نقیصه می‌باشد. اما، در پاسخ این که مگر ایشان العیاذ بالله دچار چنین نقیصه‌ای بودند که چنین خطایی آمده است، باید به چند نکته‌ی بسیار مهم دقت شود:

**یک -** سرتاسر قرآن کریم، ابتدا خطاب به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله می‌باشد و از طریق ایشان دیگران مخاطب قرار می‌گیرند. حال اگر بفرماید: «ایمان بیاورید»، معنایش این است که هنوز ایمان نیاورده‌اید؟!

**دو -** گاهی کلام، بیان یک قانون [یک باید و یا نباید] است؛ در اینجا مقصود شارع این نیست که مخاطب حتماً خلافش را انجام داده است. بلکه قانون را بیان می‌نماید. مثل: از گناه، از عذاب، از کبر، از منت و ... دوری کن!

**سه -** گاهی کلام، یک نصیحت خیرخواهانه است، و نصیحت یعنی نشان دادن راه و کار احسن؛ پس باز هم معنایش این نیست که لابد مخاطب و یا مخاطبین، خلاف آن عمل می‌نمودند.

فرض کنید اگر شما به فرد یا جمعی بگویید: «دروغ نگویید - به وعده عمل نمایید - در خیرات از یک دیگر سبقت بگیرید...»، معنایش این نیست که لابد مخاطبین خلاف آن عمل می‌نمودند.

**چهار -** گاهی کلام، امر به معروف و نهی از منکر است و "امر و نهی"، با آموزش، تبلیغ، وعظ، نصیحت و ... متفاوت می‌باشد. مصادیق امر به معروف و نهی از منکر، نوعاً موردی است و نه کلی.

●●● - قرآن کریم، جامع کلام است، چون کلام الله است و برای هدایت و رشد بشر نازل شده است، لذا شامل تمامی موارد لازم می‌باشد. از مباحث شناختی، چون: خداشناسی، معادشناسی، نبوت شناسی، ولایت شناسی، دوست و دشمن شناسی گرفته تا انسان شناسی، تا اخلاقیات، تا حقوقی (احکام)، تا نصایح و مواعظ، تا استدلال‌های عقلی، تا تذکرات (یادآوری‌ها)، تا حتی شرح حکیمانه‌ی فرازهای تاریخی برای درس و عبرت گرفتن و ... همه را در بر دارد. لذا اگر فرمود: چنین بکن! معنایش این نیست که ایشان یا سایر مؤمنان چنان نمی‌کردند، و اگر فرمود: چنان مکن! معنایش این نیست که لابد چنین می‌کردند! مگر آن قید و تصریح کرده باشد که برخی

از شما چنین می‌کنید و یا چنان نمی‌کنید. و البته همان آیات نیز ابتدا به ایشان نازل گردیده و توسط ایشان به دیگران ابلاغ شده است.

به عنوان مثال: وقتی به مؤمنان می‌فرماید: مانند قوم موسی علیه السلام نباشید که پیامبرشان را آزدند؛ معنایش این نیست که مؤمنان [که پیامبر اکرم (ص) در رأس آنها می‌باشند] چنین می‌کنند، بلکه چون امکانش هست، متذکر شده و بر حذر می‌دارد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا » (الأحزاب، ۶۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید مانند کسانی مباشید که موسی را [با اتهام خود] آزار دادند و خدا او را از آنچه گفتند مبرا ساخت و نزد خدا آبرومند بود.

\*\*\*



## اعتقادی - آذر ۹۷

در بحث با یک مرتد درباره خداوند، شبهه‌ای برایم پیش آمده است: او گفت وجود این جهان و پدیده‌ها و اتفاقات موجود در آن به علت قوانین علمی است. مثل نیروی گرانش! یا در شرایط مناسب عناصر هیدروژن و اکسیژن با هم ترکیب می‌شوند و تشکیل آب می‌دهند. پس اگر خدایی وجود دارد در این بین چه کاره است و چگونه در این امور دخالت می‌کند؟ موحدین به چه دلیلی اعتقاد دارند که خداوند جهان را آفریده است و به چه دلیلی می‌گویند که هیچ کاری در جهان بی‌اذن خداوند انجام نمی‌شود؟ یا به عبارتی هیچ علتی در جهان بی‌اذن خداوند منجر به معلولی نمی‌شود؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

برای شما، سؤال پیش آمده است، نه شبهه! او خودش هم سؤال دارد و می‌پرسد: «به چه دلیل؟» و البته او دلیلی برای نفی نیز ندارد. در حالی که نفی و انکار نیز دلیل می‌خواهد.

"مرتد" به کسی گفته می‌شود که ابتدا به اسلام گرویده و سپس از آن بیرون رفته و به کفر گرویده است؛ اما به قول علامه محمد تقی جعفری رحمه الله علیه، بسیاری اصلاً وارد اسلام نشده‌اند که اکنون از آن خارج شده باشند! لذا سعی کنیم که مخاطبین خود را به خاطر سؤال، شبهه و ادعا، فوری به گروه‌های کافر، ملحد، مشرک، مرتد و ...، هُل ندهیم؛ اگر چه حتی خودشان اصرار داشته باشند که ژست کفر به خود بگیرند! به ویژه نسبت به نوجوانان و جوانان، که مشکل‌شان بیشتر کم‌خردی و نادانی است.

### حجاب علم:

برای یک عده، هر نعمت و فضیلتی، به جای آن که وسیله‌ای برای رشدشان گردد، حجاب و سدی برای عقل و فهم‌شان می‌گردد؛ حال خواه این نعمت علم باشد، یا ثروت، یا قدرت، یا مکننت و ...!

برخی تا از خُرده علمی برخوردار می‌گردند، گمان می‌کنند که ابتدا باید با آن به جنگ خدای خالق بروند! حال فرقی ندارد که به لحاظ علوم طبیعی، در حد "استیون هاوکینگ" باشند، یا یک جوانی که تازه با واژگانی چون:

جاذبه، گرانش و ... آشنا شده و حتی در مورد آنها نیز زیاد نمی‌داند. خب این دیگر کار نفس است، نه علم و عقل!

خداوند علیم، خود در قرآن کریم، به این گروه اشاره نموده است و می‌فرماید: اینها به آن خُرده علمی که به دست آورده‌اند خوشحالند و دعوت انبیا را رد و مسخره می‌کنند.

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (غافر، ۸۳)

ترجمه: و چون پیامبران‌شان دلایل آشکار برایشان آوردند به آن چیز [مختصری] از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و [سرانجام] آنچه به ریشخند می‌گرفتند، آنان را فروگرفت.

این گروه، چنان از "علم" سخن می‌گویند که گویی خودشان آن را خلق کرده‌اند، و چنان در انکار خدا به خاطر

وجود علم سخن می‌گویند که گویی اگر خدایی باشد، باید کارش غیر علمی باشد! لذا به جای آن که پس از

حصول اندکی از علم، بگویند: «علم را ما خلق نمی‌کنیم، بلکه فقط کشف می‌کنیم» - «علم، خود نشانگر

وجود علیم است» - «عالم، سراسر علم (علامت) است» - «علامت، حتماً غیر خود را نشان می‌دهد» و ...

می‌گویند: «چون علم هست، پس علیم نیست!» مثل این است که بگویند: «چون زارعت هست، پس زارع

نیست، یا چون صنایع گوناگونی وجود دارد، پس صانع (سازنده) نیست!» بعد، چون ژست روشنفکری گرفته، ما

می‌خواهیم برای او دلیل بیاوریم که «باور کن، چون علم هست، پس علیم هم هست»!

● - این در حالی است که نظریه‌پردازان پست مدرن غربی نیز امروزه به این نتیجه رسیده‌اند که «هیچ چیزی

خودش نیست؛ و علم، چیزی جز نشانه‌شناسی نیست - رورتی». و این حقیقتی است که خداوند متعال، آن را

توسط تمامی انبیایش به بندگانش متذکر شده است؛ چنان که مکرر در قرآن مجید، به "آیه = نشانه = علامت"،

بودن زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، تصریح و تأکید شده است.

### کوتاهی مسلمانان و کبر کفار

ما (انسان‌ها)، در این عالم ماده زندگی می‌کنیم، پس هر چیزی را باید در همین عالم بشناسیم. حتی خدا، پیامبر و

معاد را در همین عالم ماده می‌شناسیم. منتهی پس از استنتاج عقلی، از علائم و نشانه‌های مادی.

خداوند علیم، در سراسر قرآن کریم، نه تنها توصیه می‌نماید، بلکه دستور به "کنکاش علمی" در همین زمین و آسمان

مادی می‌دهد و می‌فرماید: زمین و آسمان و هر چه در آنهاست را مسخر (رام) تو کردم، تا بتوانی با مطالعات و

تحقیقات علمی، و نتیجه‌گیری‌های عقلی، هم مرا بشناسی، هم حقایق عالم هستی را بشناسی، هم خودت را

بشناسی، و هم راه، مقصد و مقصود را بشناسی.

مسلمانان، بر اساس همین آموزه‌های قرآنی، در دوره‌ای به سرعت به شناخت طبیعت پرداختند، اما با نفوذ دشمنان

و ترویج خرافه‌هایی که رنگ دینی دارد (اسرائیلیات)، واپس زدند و به نام توحید و معادگرایی، نه خدا و معاد را



شناختند، نه اسلام و قرآن را شناختند و نه طبیعت و دنیا را شناختند؛ درست مانند کلیسا در قرون وسطی. و البته هر گاه خواستند همتی کنند، استعمارگران نگذاشتند؛ درست مانند ایران امروز! در همین دوران، غربی ها و شرقی ها، به شدت به تحقیقات علوم طبیعی پرداختند و به تکنولوژی در عرصه های گوناگون دست یافتند، و دچار چنان تکبر (خود بزرگ بینی) و غرور (فریب) شدند که گمان کردند که نه تنها نسبت به تمامی انسان ها برتری دارند، بلکه از خالق و رب نیز بی نیاز شده اند؛ لذا فقط انکارش نمی کنند، بلکه می گویند: «خدا هست، ولی به جنگ علیه او بر می خیزیم و عاقبت شکستش می دهیم و خودمان ابدی می گردیم» - اندیشه ها و ادعاهای یهود گذشته، فراماسون و صهیونیسم جدید و ...».

### عقلانیت و شعار:

اما اینها، (در هر دو گروه)، همه و همه خرافه هایی هستند که گاه شکل دینی، مذهبی و حتی عرفانی به خود می گیرند و گاه در قالب دستیابی به علوم طبیعی، خود نمایی می کند! "جهالت" را نیز می توان به "ستنی و مدرن" تقسیم بندی نمود.

● - اما، خداوند متعال، انسان را به موهبت "عقل" متمایز و مفتخر نموده است و برای این عقلی که داده، آنقدر ارزش و احترام قائل است که حتی به منکران خود و مدعیان می فرماید: «دلیل تان را اقامه کنید». و البته از همین کلام، باید درس بگیریم که ما نیز از منکران و مدعیان، دلیل عقلی بخواهیم، نه این که آنها روی هوا شعار دهند، و ما منفعلانه به دنبال اقامه دلایل عقلی برای اثبات باشیم!

خداوند خالق و علیم، به همین زمین و آسمانی که در علوم طبیعی و تجربی (مادی) مورد شناخت قرار می گیرد، متذکر شده، به "علم حقیقی" و نمایش علم (مظاهر علم) توجه داده و سپس دلیل عقلی می خواهد، یعنی انسان را متوجه عقلی که برای شناخت موهبت نموده می نماید:

«أَمْنُ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا  
أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِقَوْمٍ يَعِدُلُونَ»

ترجمه: (آیا بت هایی که معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده؟! و برای شما از آسمان، آبی فرستاد که با آن، باغ هایی زیبا و سرور انگیز رویانیم؛ شما هرگز قدرت نداشتید درختان آن را برویانید! آیا معبود دیگری با خداست؟! نه، بلکه آنها گروهی هستند که (از روی نادانی، مخلوقات را) همطراز (پروردگارشان) قرار می دهند!

«أَمْنُ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»



**ترجمه:** یا کسی که زمین را مستقرّ و آرام قرار داد، و میان آن نهرهایی روان ساخت، و برای آن کوه‌های ثابت و پابرجا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند؛ با این حال) آیا معبودی با خداست؟! نه، بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند!

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكَ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ»

**ترجمه:** یا کسی که دعای مضطرّ را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین (جانشینان نسل‌های گذشته) قرار می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟! کمتر متذکر می‌شوید!

«أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»

**ترجمه:** یا کسی که شما را در تاریکی‌های صحرا و دریا هدایت می‌کند، و کسی که بادها را بعنوان بشارت پیش از نزول رحمتش می‌فرستد؛ آیا معبودی با خداست؟! خداوند برتر است از آنچه برای او شریک قرار می‌دهند!

ترجمه:

«أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (التمل، ۶۰ تا ۶۵)

**ترجمه:** یا آن کس که خلق را آغاز می‌کند و سپس آن را بازمی‌آورد، و آن کس که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟ بگو: «اگر راست می‌گویید، برهان خویش را بیاورید.»

### **مخالفت با خالق نیست، با إله است!**

اگر چه در این آیات و آیاتی دیگر، زمین و آسمان و هر چه در آنها هست و قابل مطالعه و شناخت بشر در علوم طبیعی و نتیجه‌گیری‌های عقلی می‌باشد مطرح شده است، اما پرسش خداوند حکیم، پس از خالق، راجع به إله است؛ چرا که در خالق تردیدی نیست، حکم عقل است، حتی کفار نیز ناچارند اقرار کنند که «خالقی هست که او دیگر مخلوق و از جنس آنها نیست». در مورد إله نیز نمی‌پرسد: «آیا الله، إله نیست و دیگران إله هستند؟!»؛ چرا که برای هر عقلی روشن است که خالق حتماً إله است، بلکه می‌پرسد: «آیا با الله، إله دیگری هم هست؟! اگر می‌گویید که هست، پس دلیل عقلی خود را اقامه کنید: «أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ».

● - مشکل اساسی نوع بشر و علت اصلی آن، ناگزیری بشر از إله و معبودی که به آن وابسته شود و خود را در پناه او در امنیت ببیند از یک سو، و میل او به سلطه بر اله‌هایش از سوی دیگر است؛ لذا گاه هوای نفسش را إله خود قرار می‌دهد و پرستش آن مشغول می‌گردد، و گاه یک مجسمه، یک گاو، یا یک طاغوت و فرعون زمان را إله خود قرار می‌دهد! و خداوند می‌فرماید: «دلیل عقلی خود را برای اثبات إله بودن آنها اقامه کنید؟!»!

● - بنابراین، بدانیم که کافر یا منکر، دانشمندی نیست که مبهوت تجلی علم خدا شده، و سپس علیم را تکذیب می‌کند [که این عین جهالت است]، و بالتبع اگر شما چند دلیل عقلی اقامه کنید، می‌پذیرد؛ بلکه انسانی است

که به خاطر اطاعت و عبادت نفس خود و دیگران، بر عقل و قلب خویش پرده انداخته است. او می‌داند که خالق دیگرگریست، و إله همان خالق است، اما می‌خواهد اطاعت نکند! بنابراین، سعی خودش و کمک دیگران، باید در جهت کنار زدن این پرده‌ها باشد که این مهم، با شناخت، باور، ایمان و عمل در جهت «لا إله الا الله»، محقق می‌گردد.

\*\*\*

آیا کارکرد دین به سعادت و رستگاری در آخرت اختصاص دارد؟ دین تا چه مقدار در زندگی و دنیای کنونی انسان دخالت دارد؟ آیا همه شئون زندگی ما انسان‌ها می‌تواند دینی باشد؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی همگان، "دینی" است، خواه مسلمان باشند و یا پیرو ادیان، مکاتب و ایسم‌ها، و حتی شیطان‌پرست‌ها (فراماسون و ...). مجموعه‌ی جهان بینی و ایدئولوژی (یا شریعت) آدمی، می‌شود دین او.

دقت در معانی کلمات و انتخاب آنها برای انتقال پیام به مخاطب، در فهم هر متن، یا طرح هر پرسش، یا مطالعه‌ی هر پاسخی، نقشی بسیار مهم و کلیدی ایفا می‌نماید. اگر دقت بفرمایید: حتی "جنگ نرم" نیز با سلاح "کلمات" پیش می‌رود! تا جایی که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «برخی از یهودیان، برای تحریف، کلمه را از مواضعش تغییر می‌دهند» «مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ / النساء، ۴۶».

"کارکرد" با "نتیجه"، بسیار متفاوت است. پس، "کارکرد دین"، در همین دنیاست؛ در آخرت نه غفلتی هست، نه نسیانی! همه به لقاء الله می‌رسند؛ برخی با ظهور غضبش مواجه می‌شوند و برخی دیگر جلوات رحمت واسعه‌ی او را مشاهده می‌کنند - در آخرت مخالفت، انکار، تکذیب، و بالتبع کفر و کافر نیست - جنگی نیست - غلبه‌ی هوای نفس حیوانی نیست و ...

"کارکرد" معارف (شناخت) در دنیاست، تا انسان بتواند هدف و راه صحیح را برگزیند؛ "کارکرد" احکام نیز در دنیاست، چرا که احکام یا حقوق، همان بایدها و نبایدها، و قوانین مربوط به زندگی در دنیا می‌باشد.

اما "نتیجه"‌ی هر دو بُعد نظری و عملی انسان، هم در دنیا ظهور و بروزی دارد و هم در آخرت به صورت کامل، بدون جا ماندن ذره‌ای، در وجود خود شخص، ظهور و بروز می‌یابد. چنان که فرمود: هم جهنم خودت هستی، و هم بهشت. جهنم یک جایگاهی است متناسب با خودت، و آتش آن از قلبت زبانه می‌کشد - و بهشت نیز یک جایگاهی است متناسب با خودت، و نعماتش بازتاب اعتقادات و اعمال خودت است، اگر چه خداوند کریم، بر آنها می‌افزاید. به قول ما جایزه نیز می‌دهد.

بنابراین، آدمی در دنیا مؤمن یا کافر - متقی یا فاسد - عادل یا ظالم - عاقل یا جاهل می‌گردد و راه را در دنیا می‌پیماید؛ به این می‌گویند: «**کار کرد دین**». حال خواه دین اسلام باشد، یا بودیسم، هندوئیسم، پست مدرنیسم و یا ... ؛ و آخرت، مقصدی است که در آن نتایج، که همان ظهور و بروز حقایق است، رخ می‌نماید و مشهود می‌گردد. آخرت، "يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ - روزی که تمامی اسرار در آن فاش می‌گردد و آشکار می‌شود / الطارق، ۹) می‌باشد. در دنیا، از معصوم گرفته تا مؤمن، تا کافر، همه یک شکل هستند، بدنی مشابه هم دارند، مثل هم می‌خورند، می‌خوانند و زندگی می‌کنند، اما در آخرت چنین نیست؛ بلکه شکل حقیقی آنها از حجاب بدن خارج می‌شود.

● - بنابراین، دین اگر حق باشد، یعنی دین خدا باشد، یقیناً تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی را شامل می‌گردد. مگر می‌شود که خداوند علیم و حکیم، در یک امری، یا یک مقطعی، یا یک مکانی، بنده‌اش را رها نماید و او را راهنمایی و هدایت ننماید؟! لذا می‌بینیم که در اسلام عزیز، از طهارت شخصی، با مستحبات و مکروهاتش گرفته تا جهاد و جنگ و شهادت، همه جا خداوند متعال، راه نشان داده است، چه باید کردها و چه نباید کردها را ابلاغ نموده است.

● - در بُعد نظری (اعتقادات)، از توحید و معاد گرفته تا نبوت و ولایت و امامت - از دوست و دشمن شناسی گرفته، تا انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، رفتار شناسی و ...، همه را بیان نموده است.

در بُعد عملی (قوانین زندگی = احکام)، از رعایت سلامت برای برخورداری از نطفه سالم گرفته، تا چگونگی انعقاد آن، تا احکام بارداری، تا زایش، تا تعلیم و تربیت، تا تحصیل علم و کسب تخصص، تا آغاز زندگی مشترک و اجتماعی با ازدواج، تا کسب و کار، تا مواضع سیاسی، اخلاق فردی و اجتماعی، مدیریت ... و خلاصه هر چه که مبتلابه انسان، در زندگی دنیوی می‌باشد را بیان نموده است.

**بنابراین:** اولاً "کارکرد دین" در دنیاست و نتایجش، هم در دنیا و هم در آخرت است؛ و ثانیاً اسلام تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی را شامل می‌گردد.

چنان که نتیجه‌ی ایمان و تقوای فردی و اجتماعی - ایستادگی در مقابل جهل، کفر و ظلم - رعایت عدالت و قسط و ...، در همین دنیا ظهوری دارد و سبب رشد و کمال فردی و اجتماعی می‌گردد، و البته در آخرت نیز ظهور اتم خود را دارد - و نتیجه‌ی کفر، ظلم، فسق و فساد نیز همین‌طور است.

### **نکته‌ی انحرافی:**

برخی، مبتنی بر جهان‌بینی مادی، زندگی مادی را نیز فقط "ابزاری" توصیف می‌کنند و می‌پرسند: «اسلام، درباره‌ی برق، الکترونیک، دی‌ان‌ای، اصلاح نژاد بذر کشاورزی یا نطفه‌ی حیوانی، ساخت ماهواره‌های کاوشگر،

ساختمان سازی، پل و بزرگراه سازی و ... ، چه آورده است؟! و اگر چیزی نیاورده، پس چگونه مدعی می شوید که دین حق [اسلام]، تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی را شامل می گردد؟!!

این شبهه، به جهات گوناگونی، کاملاً انحرافی می باشد که به دو جهت آن اشاره می نمایم:

۱- مگر انسان، در این دنیا، انسان نیست که خود را ابزار ببیند؟! پس چرا زندگی دنیوی را به دستاوردهای علوم تجربی خلاصه می کنند؟! مگر آدمی، ازدواج و تولید مثل ندارد؟ - مگر تعاملات گوناگون اجتماعی، از روابط با همسایه گرفته تا شهروندی، تا حکومت و سیاست و روابط بین الملل ندارد - مگر همکاری و تعاون، و یا مقابله ندارد - مگر دوست و دشمن ندارد - مگر جنگ و صلح ندارد - مگر چالش های اخلاقی، رفتاری و روانی ندارد - مگر حبّ و بغض انسانی و شهوت و غضب حیوانی ندارد - مگر شادی و غم ندارد - مگر رشد فیزیکی، یا بیماری و مرگ ندارد و ...؟!!

● بنابراین، آدمی چه در یک چادر در میان صحرا زندگی کند و چه در آسمانخراشی در یک شهر - چه با الاغ آمد و شد نماید، چه با پیشرفته ترین وسایل نقلیه - چه کشاورزی و دامپروری سنتی نماید، چه مدرن و ماشینزده - چه مانند یک مغنی درون چاه رود، و چه غواصی و فضاوردی نماید و ...؛ انسان است، با تمامی صفات و ویژگی های یک انسان. لذا نباید خودش را ابزار و زندگی دنیا را ساختمان و ماشین ببیند.

۲- کدام دین یا مکتبی، دستورالعمل و نقشه ای موضوعی برای صنعت داده است؟!!

\* - آیا اسلام فرموده که حق ندارید به علوم هسته ای و الکترونیک دست یابید؟! یا در پست مدرنیسم و پسا پست مدرنیسم گفته شده که حتماً باید بر اساس نقشه های مهندسی در این مکتب، بمب الکترونیک، شیمیایی، و یا اتمی بسازید؟!!

\* - آیا در اسلام فرموده که در صنعت معماری، حتماً باید درگاه ها و پنجره ها محرابی باشد؟! یا در پست مدرن گفته که حتماً باید به شکلی نامنظم باشد و هر چه نامنظم تر بود، پست مدرن تر است؟!!

\* - آیا در اسلام فرموده که نباید فیلم و سریال بسازید، یا در پست مدرن گفته که حتماً باید فیلم مستهجن بسازید؟!!

● - بنابراین، اولاً در دستیابی به علم و تکنولوژی، مشترک عقلی تمامی انسان ها و مطلوب همگان است، اما دین [چه حق باشد و چه باطل]، با نگاه، هدف، اخلاق و قوانین کار دارد. با انسان و جهان بینی و ایدئولوژی او کار دارد؛ و ثانیاً نه تنها اسلام، بلکه هر دین و مکتبی، تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی را شامل می گردد؛ منتهی در دین اسلام، تمامی این شئون با مقرراتش بیان شده است، اما در ادیان و مکاتب دست ساز بشری، به تناسب موضوع و پیش آمد، قانونی توسط پیروان و تابعین وضع می شود. در اسلام مبادی و مبانی حقوق، مشخص است، مبدأش علم و حکمت و مشیت الهی و نظام حاکم بر خلقت است، و مبانی اش عاقلانه و

حکیمانه می باشد؛ اما در مکاتب دیگر، مبدأ نظریه‌ی فرد یا قدرت حاکمه است، و مبانی نیز گاهی مبتنی بر یافته‌های علمی است، و گاهی مبتنی بر "نظریه" و یا منافع صاحبان "زر، زور و تزویر"!

\*\*\*

با مسیر آدمی فعلا کار نداریم، بلکه راجع بن مقصد سوال دارم، ته این ماجرا قراره که انسان برسه به جایی که مظهر اسمای الهی باشه، انسان کامل؛ خب در این صورت انسان باید خدای کنه، یعنی قراره خدای کنه که لازمه‌ی تجلی اسمای الهی است! یعنی قراره خلق کنه، ربوبیت کنه و... آیا این برداشت من درسته؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این هدف است که مسیر را تعیین می کند و این مسیر است که به هدف می انجامد.

بله، برداشت شما، اگر درست تعریف و توصیف گردد، به یک معنا درست است. البته مشکل کمبود کلمات برای جایگزینی در ترجمه، سبب بروز مشکلاتی در شناخت و تحلیل می گردد. به عنوان مثال ما یک کلمه‌ی "خدا" را به جای تمامی اسمای الهی، چون: الله، خالق، إله، معبود، ربّ و ... می گذاریم و دچار مشکل می شویم! آیا قرار است که انسان مخلوق، ناگهان خالق شود و بر مخلوقات خود اولوهیت و ربوبیت نماید؟! هیچ کسی نه در دنیا و نه در بهشت، إله و معبود دیگران نخواهد بود، اما پیامبر اکرم و امام، صلوات الله علیهم، در دنیا نیز مظهر اتم اسمای الهی (اسم اعظم) بوده و هستند و در بهشت، در مقام "محمود" می باشند، چنان که تمامی اولیاء الله، از اهل عصمت گرفته تا مؤمنان و متقیان، بر کرسی و مسند پادشاهی، قدرت و اقتدار ملیک مقتدر (الله جل جلاله) تکیه می زنند؛ آیا اگر مُلک، کشوری پهناور، جماعتی کثیر از فرشتگان و سایر ملزومات در زیر مجموعه نداشته باشند، قرار گرفتن در این مسند، معنا و مصداقی خواهد داشت؟!!

« إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ » (القمر، ۵۴ و ۵۵)

ترجمه: یقیناً پرهیزگاران در باغ‌ها و (کنار) نهرهای بهشتی جای دارند (بهشت جایگاه است) \* در قرارگاه صدق، نزد پادشاهی توانمند.

پس، هیچ کسی در دنیا و آخرت، "خالق" نمی شود و نمی تواند بیافریند، به جز خداوند خالق؛ اگر چه خالقیت خود را به نوعی در بنده‌اش تجلی دهد. چنان که تمامی علم و قدرت بشر و یا زیبایی (جمال) عوالم گوناگون، ظهور اسم علم، قدرت و جمال الهی است.

### انسان، مظهر اسماء الله:

- - نه فقط انسان و آن نیز فقط در آخرت و بهشت، بلکه هم اکنون نیز هر چه در عالم ماده و غیر ماده هست، مظهر و تجلی اسمای خداوند متعال می باشد. و خداوند متعال با همین اسم‌هایش (نشانه‌هایش) شناخته

می شود؛ چنان که هر ذات دیگری نیز با اسمها و نشانه‌هایش شناخته می‌شود. مثل این که بگویید: «من، آدم، مذکر یا مؤنث، مسلمان، ایرانی، قد بلند یا کوتاه، با زبان فارسی و ... هستم» اینها همه نشانه‌های شماست، نه خود شما.

● - در میان مخلوقات عالم، قابلیت انسان برای مظهریت اسمای خداوند سبحان، بیش از سایر موجودات می‌باشد. البته این بدان معنا نیست که در وضع فعلی، حتی از فرشتگان نیز بالاتر باشد! خیر؛ چه بسا وضع فعلی او، از حیوانات نیز پست‌تر باشد «كَأَلَّا نَعَامٍ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»، اما قابلیت و استعداد مظهریت و تجلی اسمای شدن تا بیش از ملائک را دارد.

● - به خودتان، به بشر امروزی، در محیط یا سرتاسر جهان نگاه کنید؛ فرقی ندارد که مؤمن باشند، یا کافر - متقی باشند یا فاسق، عادل باشند یا ظالم؛ در هر حال از قوه‌ی "اراده و اختیار"ی برخوردار هستند که حتی فرشتگان از آن برخوردار نمی‌باشند؛ و بالتبع از قوه و امکان "انتخاب" و "برگزیدنی" برخوردار هستند که فرشتگان از آن برخوردار نمی‌باشند. اینها همه تجلی اسمای الهی است.

● - بشر در همین دنیا، به مظهریت اسم حی، از حیات برخوردار می‌باشد - به مظهریت اسم علیم و حکیم، علم و حکمت می‌آموزد، چنان که به مظهریت اسم‌های قادر، جواد، کریم، رحمان، عادل، فاضل و ...، از این کمالات برخوردار می‌گردد. البته هر کسی به اندازه‌ی ظرفیت بالفعل و بالقوه‌ی وجودی‌اش که آن را به فعلیت برساند.

● - بشر در همین دنیا نیز ظهوری از اسم خالق دارد؛ اما نه خالق بالذات است و نه می‌تواند از هیچ بیافریند؛ اما ظهوری از این اسم را در خودش می‌بیند. چنان که در اصطلاح می‌گویند: «فلانی خالق این اثر است».

● - بشر در همین دنیا، مظهر اسم ربوبیت است، چنان که فرزند خود را تربیت می‌کند، امور خود و یا حتی جوامع بزرگ و کوچک را تدبیر و اداره می‌نماید، یا برای اقشار، صنوف و حرفه‌های گوناگونی، "مربی" می‌شود.

● - بشر در همین دنیا، مظهری از رازقیت دارد؛ چنان که واسطه رزق شده و رزق می‌رساند. حال خواه گندم یا نان خشکی برای پرندگان بریزد - خواه افتاده‌ای (مسکینی) را یاری نماید - قرض بدهکاری را بدهد - و یا با کشاورزی و صنعت، سفره‌ای پهن کند - و یا علم، حکمت، اخلاق و خیر معنوی برساند.

● - بشر در همین دنیا نیز مظهر اسم جواد، کریم و رحمان است، چنان که جود، کرم، لطف و رحمت را در خود و دیگران می‌بیند.

● ● ● - و البته "بهشت" مقصد نیست، مقصد همان قرب الی الله است، بلکه "جایگاه" است. زمین جایگاه

تمامی انسان‌هاست، از خوب و بد، مؤمن و کافر، متقی و فاسد، پیامبر و امام و امت، عادل و ظالم و ...؛ اما

قیامت، «يَوْمُ الْفُصْلِ» است، یعنی روز جداسازی. و هر شخص یا حتی گروهی، در جایگاه خود قرار می‌گیرند که یا طبقات گوناگون بهشت است، یا طبقات گوناگون جهنم. بنابراین، آدم خوب با عمل خوب، وارد بهشت می‌شود؛ و چون در دنیا نسبت به "ایمان و عمل صالح" با جدیت تلاش و مجاهدت نموده، در آخرت درجاتش بالا می‌رود و حقیقت اثر ایمان و عمل صالح در او تجلی می‌نماید، و به مراتب بیش از دنیا [به حد غیر قابل تصور]، مظهر اسمای الهی می‌گردد.

### خلیفة الله

خلیفه یعنی جانشین [نه جایگزین]، و آدمی در همین دنیا برای خلیفة اللهی آفریده شده است، یعنی موجودی که بیش از سایر مخلوقات، مظهر اسمای الهی باشد. تمامی رسالت، وحی، امامت، معارف اسلامی و احکام فقهی، برای این است آدمی به لحاظ "ایجابی" رشد نماید و به خلیفة اللهی برسد و به لحاظ "سلبی"، موانع این رشد و کمال را رفع و دفع بنماید.

بنابراین، هر چه انسان در همین دنیا رشد نموده و کامل‌تر شود، مراتب وجودی‌اش ارتقا می‌یابد و بیشتر مصداق "خلیفة الله" می‌شود. فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، یعنی: اراده کرده‌ام که در زمین خلیفه قرار دهم. و البته "بهشت" نیز جایگاه کسانی است که در زمین و به حد ظرفیت وجودی خود، مظهر اسمای الهی و "خلیفة الله" شده‌اند، منتهی هر کسی در رتبه‌ای قرار دارد و این مراتب در بهشت، هم چنان بالا می‌رود؛ چنان که در زمین بالا می‌رود.

از این رو، آدمی در دنیا می‌تواند "باذن الله" خلق و ربوبیت نماید، مرده زنده کند، دریا بشکافد، و مهم‌تر از همه، واسطه‌ی هدایت، رشد و کمال [که همان حیات بخشی است] گردد. منتهی "باذن الله"، یعنی همان اراده‌ی او بر ظهور و تجلی اسماء‌اش در انسان.

### نکته / ۱:

نکته‌ی اول اینجاست که آدمی بفهمد فقط "مظهر و تجلی اسماء" است، یعنی از خودش چیزی ندارد. پس آن چه انجام می‌گیرد، همه فعل خداست؛ همه تجلی اسمای اوست.

حضرت عیسی علیه السلام، در همین دنیا به مخاطبان‌ش فرمود که «من برای شما پرنده خلق می‌کنم و در او روح می‌دمم تا زنده شود و...»، منتهی تأکید نمود «باذن الله»! یعنی از خود هیچ ندارم، اوست که فعلش را به دست من جاری و متجلی می‌سازد.

«وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران، ۴۹)



ترجمه: (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می گوید: من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص [= پیسی] را بهبودی می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم؛ مسلماً در اینها، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید!

### نکته / ۲:

نکته‌ی دوم که بسیار مهم است و باید به شدت مورد مراقبت لحظه‌ای قرار گیرد، این است که آدمی با دیدن همین ظهور و تجلی اسمای الهی (ولو به صورت بارقه‌ای ناچیز) در خودش، گمان می‌کند که دیگر خودش خدایی شده و می‌تواند خدایی کند - گمان می‌کند که دیگر خودش غنی بالذات شده و هیچ نیازی به خدا ندارد؛ چنان که فرمود: «كَأَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَبْفٍ \* أَنْ رَأَهُ اسْتَعْتَى - چنین نیست (که شما می‌پندارید و یا بهانه‌هایی در رد و تکذیب می‌آورند، بلکه) به یقین انسان طغیان می‌کند \* آنگاه که خود را بی‌نیاز می‌بیند (پندارد) / العلق، ۶ و ۷»!

انسان، اگر در مکتب توحیدی ساخته نشود، همین که احساس کرد به علم یا قدرتی [اگر چه اندک و ناچیز] دست یافته، ابتدا اعلام برائت از بندگی پروردگار عالم می‌نماید! و سپس کارش به جایی می‌رسد که ادعای "اولوهیت" و "ربوبیت" نیز می‌نماید؛ حال خواه این ادعا فقط در مملکت وجود خودش باشد و هوای نفسش را إله قرار دهد و خواه مثل فرعون فریاد زند که برای شما نیز الهی جز خود نمی‌شناسم و من رب برتر شما هستم «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»؛ مانند شیطان بزرگ، و به اصطلاح ابرقدرتی به نام امریکا!

### بَهشت:

از این رو هم برای دنیا فرمود: اجابت کننده‌ی کسی هستم که مرا بخواند، و هم برای بهشت فرمود: برای مؤمنان و اهل بهشت، آن چه بخواهند فراهم می‌شود و البته بیش از آنچه می‌خواهد نیز به او می‌دهند: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ - در آنجا (داخل بهشت)، هر چه بخواهند برای آنهاست و نزد ما بیشترش هست / ق، ۳۵».

این معنا یعنی چه؟ یعنی آن چه اراده می‌کنند، محقق می‌گردد (و البته اراده‌ی خلاف علم و حکمت و نادرست نخواهند داشت)، اما چه کسی اراده‌ی آنها را محقق می‌کند، چه کسی برایشان خلق می‌نماید، چه کسی اضافه‌تر نیز می‌دهد؟ خداوند سبحان. چه در دنیا و چه در آخرت.

\*\*\*





## قرآن کریم و حدیث - آذر ۹۷

چگونه قرآن از ۱۴۰۰ سال پیش تا کنون تحریف نشده است؟ لطفا پاسخ کامل و جامعی بفرمایید. اغلب همکلاسی‌هایم دچار این شبهه هستند و ما نیز علم پاسخگویی به آن را نداریم. لطفاً طوری توضیح بفرمایید که برای عموم به اثبات برسد و به اعتقاد برسند. هر چند می‌دانم که قرآن نیازی به اثبات شدن ندارد.

### پایگاه به پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا لازم است چند نکته‌ی مهم مورد توجه قرار گیرد:

۱- همکلاسی‌ها، حق دارند که دلیل بخواهند. برای بشر، همه چیز نیاز به اثبات شدن دارد؛ حال گاه با دلایل و براهین عقلی و علمی به اثبات می‌رسد؛ و گاه با شهود به اثبات می‌رسد؛ و حتی گاه با حس‌های دیگر [اگر چه همه برای اثبات به عقل ارجاع داده می‌شود؛ حس اثبات و نفی ندارد]. مثلاً وقتی انسان با چشمش دید که رنگ برگ درخت سبز است، یا در پاییز زرد شده است، دلیل و برهان دیگری نمی‌خواهد - یا وقتی با بدنش احساس نمود که هوا گرم یا سرد است، دلیل و برهان دیگری نمی‌خواهد، چرا که همین شهود و یا حس، خودش بهترین دلیل و برهان، برای درک و وجدان نمودن آن است. گاهی هم نیاز به دلیل و برهان عقلی یا همان استدلال وجود دارد. مثل این که خداوند متعال برای عقل سلیم، سؤالات فراوانی مطرح می‌کند، از جمله آن که «آیا خودت خالق خودت و عالم هستی می‌باشی، یا دیگران مثل تو خلق نموده‌اند - پس خالق‌ی وجود دارد که مثل مخلوقات نمی‌باشد».

● - خداوند سبحان، با این که همه جا، و حتی در وجود خودمان مشهود است، و گاه رسولانش در پاسخ به منکرین و شک‌کنندگان می‌گفتند: «أَيُّ اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - مگر (آیا) در وجود الله که خالق و گسترش دهنده (باز کننده) آسمان‌های زمین است، شکی هست؟! / ابراهیم علیه السلام، ۱۰»، باز هم دلایل و براهین بسیاری اقامه نموده است. چنان که در همین آیه نیز اشاره به «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، خودش یک برهان عقلی و شهودی می‌باشد.

۲- بنابراین، وحی بودن و تحریف نشدن قرآن کریم نیز دلیل و برهان می‌خواهد؛ چنان که خداوند متعال، خودش برای اثبات آن، دلیل و برهان اقامه نموده است.

منتهی قبول عقل به واسطه دلیل و برهان نیز ساختاری دارد که تخطی از آن، آدمی و موضوع بحثش را از عقلانیت خارج می‌کند. به عنوان مثال: فرض کنید کسی وجود معلمی را قبول نداشته باشد، یا اصلاً نداند که معلم به چه کسی گفته می‌شود، بعد بگوید: «به من اثبات کن که او خوب درس می‌دهد»؟! مگر می‌شود بدون شناخت و قبول "فاعل"، راجع به "فعل" او بحث نمود و دلیل اقامه کرد؟ فرض کنید: کسی خداوند سبحان را قبول نداشته باشد و بگوید: «به من اثبات کن که او رحمان و رحیم است»!؟

قرآن مجید نیز فعل خداوند است، کلام خداوند است، نازل شده از سوی اوست؛ پس اول باید وجود خداوند خالق، علیم، حکیم، هادی، قادر، مالک و رب به اثبات رسد، بعد راجع به محفوظ ماندن کلامش از تحریف بحث شود! بسیاری از این شک و شبهه‌های ثانوی، به خاطر ضعف شناخت و ایمان توحیدی می‌باشد.

۳- شما می‌توانید با ارائه دلایل، براهین و مستندات، موضوعی را به اثبات برسانید، اما نمی‌توانید به اعتقاد برسانید؛ یعنی کاری کنید که مخاطبین شما معتقد شده و ایمان بیاورند! به پیامبرش صلوات الله علیه و آله فرمود: «تو نیز نمی‌توانی چنین کنی»؛ چرا که «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ - تو سلطه‌ای بر آنان نداری / الغاشية، ۲۲».

پس، شناخت یک مقوله است، و اعتقاد و ایمان مقوله‌ی دیگری است؛ ابلیس لعین نیز خدا را می‌شناخت، اما ایمان نیاورد و عصیان کرد. منتهی، منکران به رغم آن که لابد علم ندارند که منکرند، ژست علمی می‌گیرند و ما گمان می‌کنیم که اگر یک یا چند دلیل عقلی بیاوریم، آنها بسیار صادق هستند و می‌پذیرند.

البته شما هم‌کلاسی‌های عزیز را که جوای علم و به دنبال دانستن و فهمیدن می‌باشند، با مهربانی و زبان خوش، با دوستی و محبت، راهنمایی کنید؛ بحث کنید، دلیل بیاورید، به فکر کردن وادارید، اما اینها هیچ کدام دلیلی نیست که حتماً ایمان و اعتقاد بیاورند!

### تحریف متون:

الف - مگر هر کتابی که قدیمی باشد، حتماً باید تحریف نیز شده باشد که می‌گویند: چطور قرآن کریم پس از ۱۴۰۰ سال تحریف نشده است!؟

امروزه محققان دریافته‌اند که تاریخچه نوشتن، به هزاره‌های (نه قرون) هفتم و هشتم پیش از میلاد می‌رسد، و از همان زمان نیز روش‌هایی برای ماندگاری نوشتارها به کار می‌بردند، از جمله نوشتن روی لوح از خاک رس، ابریشم، سفال، پاپیروس... و حتی تابوت.

اکنون نوشتارهایی در اختیار بشر است که تاریخ آن به ۲۶۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد، یعنی حدود ۵ هزار سال پیش - اگر آثاری از دوران افلاطون، ارسطو، سقراط و ... باقی نمانده باشد، چگونه امروزه می‌گویند: «این نظریه‌ی افلاطون یا ارسطو ...» می‌باشد؟! پس ۱۴۰۰ سال، مدت زیادی نیست.

**ب -** هیچ سند روشنی، با یک کلمه‌ی «شاید»، خدشه‌دار نمی‌شود. بالاخره کسی که مدعی وقوع تحریف است و یا احتمال آن را می‌دهد و شک می‌کند، باید دلایل، شواهد و قرائنی داشته باشد، نه این که متنی را حتی یک بار هم نخوانده باشد، بعد با ژستی محققانه بگوید: «شاید تحریف شده باشد»؟! به او می‌گویند: اولاً متن را بخوان و بگو کجایش به نظرت تحریف شده می‌رسد؟! ثانیاً دلیل یا سند موثقی بی‌آور که بر اساس آن احتمال تحریف داده باشی؟! ثالثاً اگر شک داری، تو باید بروی بررسی کنی که آیا تحریف شده است یا خیر؟! نه این که اصلاً به کتاب و متنی رجوع نکنی و بگویی: «به من ثابت کنید که تحریف نشده است»؟! این یک تکبر جاهلانه است!

### حفظ وحی:

محافظت خدا از وحی و کلامش نیز پس از شناخت و باور خداوند سبحان مطرح می‌باشد. زمین و آسمان‌ها و هر چه در آنهاست، همه مخلوقات و آیات الهی هستند، همه مخلوق و مُلک او هستند؛ حال آیا خدایی که این نظام خلقت را با این عظمتش خلق کرده و حفظ نموده و می‌نماید، [العیاذ بالله]، نمی‌تواند از تحریف کلامش توسط بشر، محافظت نماید؟!

● - بشر جاهل و کافر، ادعاهای فراوانی دارد، حتی به جایی می‌رسد که [چون ابلیس لعین و سایر شیاطین جنّ و انس]، خدا را انکار نمی‌نماید، بلکه می‌گوید: «او با تمامی قدرتش هست، ولی من به جنگش می‌روم و شکستش می‌دهم!» ادعای تمامی شیطان پرستان، از گذشته تا کنون و این عصر که در قالب تشکیلات‌های بزرگ و پیچیده‌ای چون "فراماسون یا صهیونیسم بین الملل" فعالیت دارند، همین بوده و هست. هیچ کدام منکر وجود او نیستند، بلکه به جنگش رفته‌اند! این باور غلط و جاهلانه را به خود و دیگران القا کرده‌اند که خدا هست، خالق هم اوست، اما دستش بسته است! «[وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ - و یهود گفت: دست خدا بسته است / المائدة، ۶۴]، و ما هر کاری که دلمان می‌خواهد، می‌توانیم انجام دهیم؛ حتی می‌توانیم به جنگ خدا رفته و شکستش دهیم»!

خب، این دیگر اوج جهالت، تکبر، لجاج و عناد است؛ و با هیچ دلیل و برهانی معالجه و برطرف نمی‌شود. بنابراین، همانگونه که زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، همه خلق خدا و تحت مالکیت و ربوبیت اوست، و حفظ آنها نیز با خودش می‌باشد، حفظ کلامش [وحی] نیز با خودش است و نه با ما! لذا فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ - ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم! / الحجر، ۳».

### حفظ کتب آسمانی و قرآن مجید:

بنابراین، خداوند متعال، نه تنها قرآن کریم، بلکه تمامی وحی را از تحریف شیاطین جنّ و انس مصون داشته است؛ چنان که وحی به حضرت ابراهیم علیه السلام را با وحی همان به حضرت موسی علیه السلام حفظ نمود، و تورات را با وحی مجدد به انجیل حفظ نمود و هر دو کتاب را با وحی همان به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله (قرآن عظیم) حفظ نمود؛ چنان که بارها متذکر گردید که این کتاب، تصدیق کننده‌ی همان کتاب‌های پیشین، تورات و انجیلی است که در دست خودتان است:

«وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» (فاطر، ۳۱)

**ترجمه:** و آنچه از کتاب به سوی تو وحی کرده‌ایم خود حق [و] تصدیق کننده [کتاب‌های] پیش از آن است قطعاً خدا نسبت به بندگانش آگاه بیناست.

### بهترین دلیل:

بهترین دلیل بر محفوظ بودن قرآن کریم از تحریف، همان است که خداوند متعال خود بیان نموده است. می‌فرماید:

«مثل آن را بیاورید!»

دقت شود که مقوله‌ی "تحریف" نسبت به قرآن مجید، یعنی بشر چیزی از آن را تغییر داده باشد، حذف و اضافه کرده باشد، و بگوید این وحی است! پس تحریف کار بشر است.

خداوند متعال می‌فرماید: به شما عقل دادم، علم و حکمت دادم، بیان و قلم دادم، لذا حرف می‌زنید، کتاب می‌نویسید، شعر می‌سرایید، حکایت (قصه) می‌سازید، تاریخ واقعی را به نگارش در می‌آورید، علوم گوناگون را در کتب متفاوت به رشته‌ی تحریر درآورده و تألیف می‌کنید؛ این کتاب [قرآن حکیم] نیز از همین حروفی است که شما استعمال می‌کنید، پس اگر در وحیانی و تحریف نشدن آن شک دارید، یا باید در آن تناقض و اختلافات فاحش بیابید، و یا تمامی امکانات خود را جمع کنید و مثلش را بیاورید و اگر نمی‌توانید، ده سوره یا حتی یک سوره بیاورید. و اگر نتوانستید، اذعان کنید که کار بشر نیست.

### نکته:

نکته مهم این است که بحث بر سر یک کتاب نیست؛ بلکه بر سر این است که آیا آن چه در آمده، وحی است و یا وحی نیست و توسط بشر نوشته (تحریف) شده است. بنابراین، در این بحث، ابتدا خدا (توحید) ثابت است، و سپس بحث بر این است که آیا این آیه یا آن آیه، یا کل کتاب، کلام خدا هست یا نیست؟! از این رو، خداوند متعال در آیات تحدی، تأکید می‌کند که «یا مثلش را از جانب خدا بیاورید» و یا «به غیر از جانب خدا و وحی، مثل آن را بیاورید»؛ و اگر نه قادر بودید که از خداوند سبحان وحی اخذ نمایید و نه قادر بودید که خودتان مثل آن را بیاورید، دیگر چه جای شک و شبهه‌ای می‌ماند؛ مگر عناد و لجاج؟! که آن دیگر کار عقل نیست که شما دلیل و برهان بیاورید تا رفع گردد، بلکه کار "نفس" است.

\*\*\*

در حدیث فرمود: خواب بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است، یا غم و اندوهی از طرف شیطان است و یا مشکلات روزمره انسان است که در خواب آن را می‌بیند. در این حدیث ذکر شده خواب‌های ناراحت‌کننده از ناحیه شیطان است و فقط خواب‌های خوش از ناحیه خداوند است. اما گاهی انسان خوابی می‌بیند که غم‌انگیز است و در آینده نیز اتفاق می‌افتد که این خواب رویای صادقه می‌باشد و رویای صادقه از سوی خداوند است. آیا کلمه "بشارت"، بغیر از خبر خوش، معنی خبر صحیح نیز می‌دهد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در این پرسش، دو موضوع مطرح شده است، یکی رویای صادفانه، دیگر معنی و مصداق "بشارت"؟ در آیات قرآن کریم، به رویای صادق اشاره و تصریح شده است، چه مؤمن آن رویا را ببیند و چه کافر، چنان که هم به رویای پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله درباره فتح مکه تصریح شده است و هم به رویای فرمانروای مصر که تعبیرش هفت سال رونق و هفت سال قحطی بود.

«لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ

فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا» (الفتح، ۲۷)

ترجمه: خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد [در عالم واقع] تصدیق نمود [صدقش را با واقع شدنش نشان داد]؛ بطور قطع همه شما بخواست خدا وارد مسجد الحرام می‌شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده‌اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود)؛ و قبل از آن، فتح نزدیکی (برای شما) قرار داده است.

هم چنین رویا (اعم از صادق و یا غیر صادق)، در احادیث و روایات متعددی بیان گردیده است، از جمله، حدیثی که ظاهراً در پرسش به آن استناد شده است:

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله: الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ: بُشْرَى مِنَ اللَّهِ وَ تَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ الَّذِي يُحَدِّثُ بِهِ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ قَبْرَاهُ فِي مَنَامِهِ. (بحار الأنوار: ۵۸/۱۹۱/۶۱)

ترجمه: رؤیا سه گونه است: بشارتی از جانب خدا و غمی از جانب شیطان و حدیث نفس‌های انسان با خویش که آنها را در خوابش می‌بیند.

### نکته‌ی مهم:

ما گاهی آیه یا حدیثی را نارسا و یا حتی غلط ترجمه می‌کنیم، از آن ترجمه نیز برداشت نادرست‌تری می‌نماییم، سپس با انتساب ترجمه و برداشت خود به حدیث، دچار چون و چرا می‌گردیم! به عنوان مثال: در این پرسش

مطرح شده است که «در این حدیث ذکر شده خواب‌های ناراحت کننده از ناحیه شیطان است و فقط خواب‌های خوش از ناحیه خداوند است!» حال با توجه به توضیحات فوق، این حدیث را مکرر و با دقت بخوانید و دقت کنید که در کجای آن آمده: «هر رویای حزن‌آوری حتماً از ناحیه شیطان است و "فقط" خواب‌های خوش از ناحیه خداوند است»!؟

بدیهی است که با این ترجمه و برداشت، هر کسی با خود می‌گوید: «چه بسا کسی در خواب ببیند که مادرش وفات نموده است و سپس این اتفاق رخ دهد؛ آیا این رویای حزن‌آور، از شیطان بوده است»!؟

● - اگر دقت شود، در این حدیث، به علت یا مبدأ پیدایش رویا اشاره دارد، نه به متن یا موضوع آن؛ و می‌فرماید: یا بشارتی از جانب خداوند متعال است، یا غمی از جانب شیطان (به معنای اعم آن) است و یا حدیث نفس.

در احادیث دیگری، به توصیف رویا اشاره دارند و به اقسامی چون: «رویای حسنه و رویای صالحه» تصریح نموده‌اند؛ و در تعریف رویای صالحه، می‌فرمایند: آن دسته از رویاهایی می‌باشند که در آن از جانب خدا به مؤمن، "بشارتی" داده می‌شود و تصریح می‌نماید که این دسته از رویاها، نوعی وحی، از جانب پروردگار عالم به بندگانش نیز می‌باشند:

«لَمْ يَبْقَ مِنَ النَّبْوَةِ إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ. قَالُوا: وَ مَا الْمُبَشِّرَاتُ؟ قَالَ: الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ» (بخار الأنوار : ۳۹/۱۷۷/۶۱)

ترجمه: از نبوت، جز نوید دهنده‌ها باقی مانده است. پرسیدند: نوید دهنده‌ها چیستند؟ فرمود: رویای صالحه.

● - دقت شود که "وحی"، الزاماً به دین و شریعت اختصاص ندارد که فقط به انبیای الهی علیهم السلام نازل گردد. چنان که فرمود: به مادر حضرت موسی و حضرت مریم علیهم السلام وحی نمودیم. لذا الهامات نیز نوعی وحی هستند و هم چنین رویای صادقه نیز گاه وحی است و همگان دریافت کننده‌ی این نوع از وحی می‌باشند.

● - بنابراین، اگر از جانب خداوند منان، به انسان بشارت و مژده‌ی خوشی برسد، آن رویای صالحه است، نه این که هر رویای خوشایندی، الزاماً بشارتی از ناحیه خداوند سبحان می‌باشد.

### بشارت:

اگر چه بشارت، معمولاً برای اخبار خوش به کار می‌رود، اما در قرآن کریم می‌خوانیم که خداوند متعال، به اهل ایمان بشارت بهشت می‌دهد و به اهل کفر، بشارت جهنم و عذاب می‌دهد. یعنی "بشارت" در هر دو مورد به کار رفته است. بنابراین بشارت از جانب حق تعالی، چه در وحی و چه در رویا نیز الزاماً یک خبر خوش و مژده‌ی سرورآور نمی‌باشد:

«يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ» (التوبة، ۲۱)

**ترجمه:** پروردگارشان آنان را از جانب خود به رحمت و خشنودی و باغ‌هایی [در بهشت] که در آنها نعمت‌هایی پایدار دارند مژده می‌دهد.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (آل عمران، ۲۱)

**ترجمه:** کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را بناحق می‌کشند، و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند، و به کیفر دردناک (الهی) بشارت ده!

### روای غم‌افزا و اندوه‌بار:

در حدیث مذکور نفرموده است که مبدأ هر رویایی که غم و اندوهی به همراه داشته باشد، الزاماً شیطان است، بلکه می‌فرماید: یک دسته از رویاها، رویاهایی هستند که شیطان با آن غم و اندوهی را القا می‌نماید، پس ممکن است در رویای صادق، غم و اندوهی ایجاد گردد که مبدأش شیطان نباشد. مضافاً بر این که خوشایند بودن یا نبودن یک خبر، در افراد متفاوت است. ممکن است کسی در رویای صادق ببیند که فلانی مُرد و خیلی خوشحال شود، و دیگری همان رویا را ببیند و بسیار ناراحت شده و وحشت نماید. حال آیا مبدأ این دو رویا متفاوت می‌شود؟!

به طور قطع، وقتی فرمانروای مصر در عالم رویا دید که هفت گاو لاغر، هفت گاو چاق را می‌خورند، نه تنها خوشحال و مسرور نگردید، بلکه کلی وحشت کرد و به همین دلیل معبران را خواست که تعبیر کنند؛ و البته که وحشت در خواب، غم و اندوه دارد و خوشحال کننده نیست؛ و می‌دانیم که این رویای صادقه‌ای از جانب خداوند متعال بوده است، نه از جانب شیطان؛ تا ماجرا به احضار حضرت یوسف علیه السلام از زندان و آزادی وی و اتفاقات پس از آن بیانجامد. و بسیاری از رویاهای صادقی که در خواب غم و اندوهی می‌آورند، تعبیر خوشحال کننده‌ای دارند. مثل آن که در برخی موارد، تعبیر مرگ، عمر طولانی‌تر است؛ و تعبیر گریه و اشک، خوشحالی می‌باشد.

\*\*\*



امام باقر (ع) می فرماید: «علی (ع) همواره به کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) عمل می کرد و اگر مسأله جدیدی پیش می آمد که در قرآن و سنت نبود، خداوند حقیقت در آن رخداد جدید را به او الهام می کرد.» این سوال را از خدمتتان دارم: آیا تمام مسائل در قرآن نبوده؟ منظور چیست؟ حتما مسئله هم دینی بوده که امام اول به قرآن و سنت رجوع می کرده و اگر نبوده به ایشان الهام می شده؟ منبع حدیث: (فروخ، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۲۳۵، کتابخانه مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴).

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نام مؤلف کتاب «بصائر الدرجات»، "ابو جعفر، محمد بن الحسن بن فروخ الصفار القمی" می باشد. هنگام نقلی از آیه یا حدیث، به ترجمه نمی شود بسنده نمود، چرا که گاه ترجمه، از روی ناچاری به خاطر کمبود کلمات جایگزین، کامل و گویا نمی باشد، بلکه باید حتماً عین آیه یا حدیث بیان گردد. اما در هر حال اصل موضوع روشن است و در پاسخ به آن پرداخته می شود:

### حوادث:

بحث پیرامون "مسائل جدید" است که در اصطلاح به آن "حوادث" و یا به فارسی "رخدادها" گفته می شود؛ و بدیهی است که تمامی رخدادهای عالم [در گذشته و آینده]، در ظاهر قرآن کریم و سنت (حدیث) نیامده است. آیا امروزه می توانید از قرآن و حدیث، مطلبی راجع به "بانک، بیمه، قوانین راهنمایی و رانندگی و ..."، بیاورید؟! بلکه در قرآن مجید و حدیث، اگر چه به فرعیات بسیاری تصریح شده است، اما اصول کلی ارائه داده شده که هر رویداد، رخداد، موضوع یا مسئله‌ی جدیدی به آنها ارجاع شده و نتیجه گیری می شود. کار فقه و اجتهاد همین است.

از این رو، امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام فرمودند که در حوادث و رخدادهای جدید، به روایان حدیث (نه آنان که فقط نقل می کنند، بلکه آنان که حدیث را فهم و نقل می کنند، یعنی فقها) مراجعه نمایید: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقْعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى زُورَةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴)

ترجمه: و اما در رویدادها (مسائل و رخدادهای جدید - روز)، به روایان حدیث ما (فقها) رجوع کنید. آنان، حجت من بر شماست و من، حجت خدایم بر آنانم.

پس ما از فقها می گیریم، آنان قرآن و حدیث، و اهل عصمت علیهم السلام، از خداوند متعال. نه این که قرآن کریم و حدیث در اختیار ما نیست، اما هر گاه در آن تحقیق و تفحص نماییم، خودمان نیز عالم و فقیه می گردیم و این سلسله مراتب، همیشه بر قرار می باشد.

**علم و معلم:**

معلم حقیقی، برای همگان خداوند علیم و حکیم است. چنان که فرمود: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» - به انسان آموخت، آن چه را او نمی دانست / العلق، ۵».

بنابراین، حتی همان مطالبی که در قرآن حکیم و یا سنت و حدیث آمده است را خداوند متعال باید تعلیم نماید، و او کسانی را تعلیم می دهد که خودشان بخواهند از او یاد بگیرند «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ / البقره، ۲»؛ وگرنه قرآن کریم در اختیار همگان هست، احادیث نیز همین طور، حال آیا هر کسی که آنها را بخواند، عالم، آگاه، بصیر و متقی می شود؟! در هر حالی که درباره ی قرآن مجید که کلام وحی برای هدایت همگان است، فرمود: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» - و بر ظالمین، جز بر خسران شان نمی افزاید / الإسراء، ۸۲».

پس، حتی هنگام خواندن کتاب خلقت، یا کتاب وحی [قرآن مجید] و یا احادیث نیز خداوند متعال باید تعلیم دهد؛ که این تعلیم، با الهام به قلب است؛ وگرنه دانشمند علوم طبیعی، یا مفسر قرآن کریم، یا محدث بسیار است، و بسیاری از آنان نیز هر چه بیشتر آیات الهی در خلقت یا کتاب را می خوانند، گمراه تر می شوند!

**علم و الهام:**

علم هیچ کسی به جز خداوند علیم، ذاتی و عین ذاتش نیست. نه پیامبر اکرم و سایر انبیای الهی، نه امیرالمؤمنین و سایر ائمه ی اطهار و اوصیای الهی صلوات الله علیهم اجمعین، و نه دیگران، هیچ کدام علیم بالذات نیستند و علم ذاتی ندارد، پس هر چه هست را خداوند علیم و قادر تعلیم می نماید؛ چنان که اساساً هر چه علم هست، تجلی علم خداوند علیم می باشد؛ و آدمی، علم را خلق نمی کند، بلکه اخذ و کشف می نماید.

این تعلیم، هم از طریق کتاب **خلقت** است، و هم از طریق **وحی**، و هم از طریق **الهام**. لذا به هر سه تصریح نمود و نفرمود: «فقط و فقط، وحی و قرآن مجید». حتی وقتی می فرماید: «همه چیز در کتاب هست»، اصل منظور لوح محفوظ است که با تنزیل در قرآن کریم آمده و آن را نیز خدا باید تعلیم دهد.

**وحی و الهام:**

الهام نیز خودش نوعی وحی است و مانند وحی، شدت و ضعف مرتبه و چگونگی دارد. خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که به مادر موسی علیها السلام وحی نمود، به حضرت مریم علیها السلام وحی نمود، در حالی که پیامبر نبودند؛ و حتی فرمود که به زنبور عسل وحی می نماید. اما آن وحی ای که مربوط به دین و شریع است، فقط به انبیا نازل می گردد.

الهام نیز همین گونه است. فرمود به همگان وحی می کنم، بدی و خوبی هر کسی را به خودش الهام می کنم: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا / الشمس، ۸»؛ و البته "الهامات خاص"، مختص انسان های کامل (انبیا، اوصیا و اولیای الهی) می باشد.

### امیرالمؤمنین علیه السلام و حوادث:

حال به حوادث بپردازیم؛ امیرالمؤمنین علیه السلام، یک شخص عادی نیست، بلکه اولین وصی و جانشین خاتم الانبیاء و المرسلین صلوات الله علیه و آله - امام منصوب خداوند - حجة الله - ولی الله و امیرالمؤمنین می باشند؛ و هر سخن، تصمیم یا عملکرد ایشان، نقش هدایت کننده ای برای جامعه ی بشری، تا آخرالزمان دارد.

● - حال در ماجرای پایانی صفین و توطئه ی قرآن به سر نیزه بردن و سفاهت یاران بی بصیرت، چه کند؟! ایشان به نقطه ی پیروزی رسیده، می تواند هیچ محلی به این توطئه و انفعال یاران بی بصیرت نگذارد و به مالک فرمان دهد که کار را تمام کن و برگرد! عواقب آن برای عصر خودش و تا آخر الزمان چه می شد؟! فرمود: «مالک! اگر می خواهی مرا زنده ببینی برگرد»!

● - در ماجرای "حکمین" چه می کرد؟! آیا می فرمود: طبق آیات قرآن کریم و سنت نبوی، همه غلط کردید! یا حکمیت را با میل، اراده و اختیار می پذیرفت؟! اکنون که چنین نموده و بسیار با حکمت و بصیرت تصمیم گرفته اند، خوارج پس از مواجه با نتایج سوء توطئه های خود گفتند: «تو امام بودی و باید به هر قیمتی که شده نمی پذیرفتی، پس حالا بیا مقابل جمع استغفار کن، وگرنه از دین خارج شدی و...»!

● - در ماجرای خوارج چه می کرد؟! از یک سو همسر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، و یا صحابه ی دیرینه ای چون طلحه و زبیر، فرماندهی جنگ علیه ایشان را بر عهده گرفته اند، و از سوی همان مسلمانانی که زمان ابوبکر، عمر و عثمان، به ایشان فشار می آوردند که طبق دستور قرآن، باید با خلیفه ی وقت بیعت کنی و اگر نکنی، از دین خارج شده ای، اکنون خودشان علیه خلیفه اللہی که پیامبر اکرم (ص) بر امامت و خلافت ایشان بیعت گرفته بود، لشکرکشی کرده اند! به اینها می گویند: مسائل جدید و یا حوادث روز.

● - در مسائل علمی و حقوقی نیز همین گونه است. مگر تدوین قواعد ادبیات عرب، در قرآن و سنت نبوی (ص) آمده است، مگر علوم ریاضی و حروف ابجد و... آمده است؟!!

● - آنگاه که نزد خلیفه دوم می روند و می گویند: «رودخانه طغیان کرده، سیل سرازیر شده، چه کنیم؟! و وی می گوید: «از من کاری ساخته نیست، نزد علی بروید!» ایشان چه کنند که سیل فروکش نماید؟! پس الهام می شود که چه کنند.

● - وقتی دو زن نزد ایشان آمده و هر دو ادعای مادری یک فرزند را دارند، چگونه برای آنها حکم کنند؟! بگویند: «من در علم لدنی خود می دانم که کدام مادر حقیقی هستید»؟! آیا شیوه ی قضاوت این است؟! بله، از آیات قرآن کریم، می توان فهمید که دل مادر حقیقی، به هنگام احساس خطر برای فرزندش از جا کنده می شود و می ریزد: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا...»، اما ایشان چه فرمانی دهد که قلب مادر حقیقی بریزد؟!!

● - وقتی یک دو قلوبی به هم چسبیده را می آورند و می پرسند: «آیا این یک نفر حساب می شود و یا دو نفر»؟ بر اساس ظاهر کدام آیه یا حدیث پاسخ دهند که آنها نیز فهم نمایند؟! پس اگر فرمود: «یکی را بخوابانید، اگر دیگری نیز خوابید، یک نفرند و اگر نخوابید، دو نفرند»؛ این علم پیچیده‌ای است که امروزه به آن دست یافته‌اند، آن هم نه کامل. خب این علم و تعلیمش، الهام خداوند است.

### ● - مقصود نهایی:

در حال مقصود نهایی از بیان روایت فوق، این است که همگان بدانند: همان گونه که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، از خودشان "منطق و سخنی" نداشتند و هر چه می فرمودند، مبتنی بر وحی بود؛ امامان علیهم السلام که از سوی خداوند متعال منصوب شده‌اند نیز هر چه فرمودند، از خودشان نبوده، بلکه عین وحی بود که حالا یا در قرآن و حدیث آمده و یا الهام شده است؛ الهامی که عین منطق وحی است. مقصود این است که ای مخاطبان، بدانید که هر چه امام باقر علیه السلام می فرماید نیز عین کلام وحی و فرمان خداست؛ ولی مظلومیت ایشان در آن شرایط سخت از یک سو و جهالت و نادانی مردم چقدر بوده که فرمودند: «امیرالمؤمنین، چنین بوده است»، تا اهلش بفهمند ایشان نیز چنین می باشند و تمامی ائمه اطهار علیهم السلام چنین هستند.

\*\*\*

آیا این ادعا صحیح است که حضرت الله (جل جلاله) در قرآن کریم در برابر سه کس اعلام جنگ کرده است: رباخوار، مشرک و دشمن دوستان خدا. در مورد رباخوار را در آیه ۲۷۹ بقره یافتیم که سخن خداست، اما در دو مورد دیگر با اینکه گناهان بزرگی هستند اما اینکه محاربه با الله باشند را دقیقاً ندیدم. اگر ادعای فوق الذکر صحیح است موارد دو و سه ناظر بر کدام آیات هستند؟ و اگر صحیح نیست آیا اینگونه ادعاها، افترا بر قرآن نیست و اگر افترا نیست پس چه حکمی دارد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به غیر از آن که هم چگونگی جستجو برای یافتن آیات مهم است، و هم تأمل، تعمق، تفکر و فهم آیات، مهم است؛ دقت کنیم که نگاه ما به آموزه‌های اسلامی، مانند وهابیت نباشد که بگوییم فقط ظاهر قرآن، آن نیز با تعبیر دلخواه، و بدون توجه به حدیث و روایت، که همان شرح قرآن کریم، توسط حاملان و معلمان وحی می باشند! این روش تحقیق در قرآن مجید، که مصداق بارز برخورد ظالمانه است، سبب دورتر شدن از معارف قرآنی و هدایت می گردد. «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»

● - در تحقیقات قرآنی نیز برخی برای یافتن یک موضوع در قرآن کریم، به یک سائیتی که امکان جستجو در آیات را دارد رجوع نموده و کلمه‌ی مورد نظر خود را درج کنند، و اگر چنین کلمه‌ای نیافتند، یا اطلاق خاصی نیافتند، و یا تعدادش کم بود، یا بر آن اساس قضاوت می‌کنند و یا در ذهن‌شان سؤال و شبهه ایجاد می‌گردد! به عنوان مثال در رابطه با همین سؤال، ممکن است کسی کلمه «حرب» را جستجو کند؛ خب حالا اگر کلمه‌ی «قتال» را نیز جستجو کند، چه می‌شود؟! چرا که ماهیات جنگ، کشتن دشمن است، لذا در بسیاری از آیات، از جنگ با کلمه‌ی «قتال» یاد شده است. یا اگر توجه کنند که اساساً «محراب»، که جایگاه نماز است، یعنی محل «حرب»، چه می‌گویند؟!!

● - خودتان یک دسته را «دشمنان خدا، رسول و دشمنان دوستان خدا»، بیان داشته‌اید؛ خب حالا کمی تأمل کنید که دشمنان در مقابل هم چه می‌کنند؟ آیا غیر از این است که می‌جنگند؟! پس، دشمنان خدا، به جنگ خدا می‌روند، و خداوند نیز با تمامی جنودش راه آنان را سد می‌کند و یا بهتر است بگوییم: «آنان در مقابل جنود الهی صف‌آرایی نموده و به جنگ بر می‌خیزند!» و البته خداوند قادر و هادی، از ما خواسته است که جُند الله باشیم، جُند الشیطان.

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَلَكَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (الحج، ۴۰)

**ترجمه:** هم‌انها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، (گناهی نداشتند) جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.

### توجهی به برخی از آیات:

**ربا -** در مورد ربا می‌فرماید که اگر دست از رباخواری بردارید، خدا و رسول به جنگ شما خواهند آمد «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ / البقره، ۱۷۹».

**مسجد ضرار -** در مورد مسجد ضرار، می‌فرماید: مسجد نیست، بلکه یک پایگاه و کمینگاهی است که توسط آنان که پیش از آن به جنگ خدا و رسول رفته بودند، برای ایجاد نفاق و دشمنی تأسیس کرده‌اند: «وَإِصْرًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ / التوبة، ۱۰۷»

**فتنه گران -** در مورد "فتنه گران"، می‌فرماید: آنقدر با آنها بجنگید که دیگر هیچ فتنه‌ای باقی نماند: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ / الأنفال، ۳۹»، چرا که فتنه بزرگتر از جنگ و قتل است: «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ / البقره، ۲۱۷».

بنابراین، این فتنه‌گران محاربتند، به جنگ خدا، رسول صلوات الله علیه و آله، قرآن مجید و مسلمانان برخاسته‌اند، و خداوند سبحان می‌فرماید: پس با شدت با آنها بجنگید.

**پیمان شکنان و اجراج‌کنندگان از دیار -** چه در گذشته و چه در حال، شاهدیم که کفار و مشرکین، هر گاه خود را در موضع ضعف ببینند، دعوت به مذاکره و معاهده می‌کنند! اما نه به این خاطر که بسیار فرهیخته و با فرهنگ هستند، بلکه برای این که هم فرصت بخرند، و هم از این راه وارد شده و ضربه بزنند. لذا سریعاً پیمان خود را می‌شکنند و قصدشان غصب سرزمین‌ها مسلمانان و اخراج آنها از دیارشان است.

خب، اینها به جنگ خدا، رسول (ص)، قرآن، اسلام و مسلمین برخاسته‌اند؛ لذا خداوند حکیم، نه این که بفرماید: «شما نیز بجنگید»، بلکه می‌فرماید: «پس چرا با اینان نمی‌جنگید، آیا می‌ترسید»؟!

«أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَنْتَحَشُونَهُمْ فَاَللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (التوبة، ۱۳)

ترجمه: چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده [خدا] را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار [جنگ را] با شما آغاز کردند نمی‌جنگید؟! آیا از آنان می‌ترسید با اینکه اگر مؤمنید خدا سزاوارتر است که از او بترسید.

می‌فرماید: در موافقی، خدا با دست شما با آن می‌جنگد، تا شما در صف کشی در برابر باطل و ظلم، رشد یافته و کامل شوید.

«فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ» (همان، ۱۴)

ترجمه: با آنها پیکار کنید، که خداوند آنان را به دست شما مجازات می‌کند؛ و آنان را رسوا می‌سازد؛ و سینه‌گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد (؛ و بر قلب آنها مرهم می‌نهد)

### مشرکان اهل کتاب:

"مشرک"، یا کافر مشرک است و إله‌ها، معبودها، رب‌های تقلبی و بت‌های جاندار و بی‌جان را می‌پرستند، و یا "اهل کتاب مشرک" است و با افترای به خدا و رسولانش علیهم السلام - با جسمیت قائل شدن برای خدا - با فرزند قائل شدن برای خدا - با خدا خواندن دیگران و ... مشرک می‌شوند. در مورد هر دو گروه فرموده: «**خدا** **آنان را بکشد**»! خب این یعنی چه؟ بالاخره جان همگان را خداوند سبحان [با واسطه یا بی‌واسطه] می‌گیرد، چرا واژه‌ی "قتل" را به کار برده است؟! چون این افتراها، همه تحریف دین او، منحرف کردن بندگان او و در ملزومات جنگ با اوست:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (التوبة، ۳۰)

ترجمه: یهود گفتند: «عزیر پسر خداست!» و نصاری گفتند: «مسیح پسر خداست!» این سخنی است که با زبان خود می گویند، که همانند گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می یابند؟!

### تمامی مشرکان:

می فرماید که با تمامی مشرکان بجنگید، چنان که آنها با تمامی شما می جنگند: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً / التوبة، ۳۶» - در واقع جنگ با تمامی مسلمانان، یعنی جنگ با خدا که مثل جنگ انسان ها با یک دیگر نیست، بلکه جنگ با دین خدا، کتاب خدا و بندگان تسلیم خدا، همان جنگ با خداست؛ پس فرمود که با آنان بجنگید.

### دشمنی با خدا، جنگ با خداست:

پیش از بیان شد که کار دشمن، جنگ [محرابه] است، حال خواه جنگ سخت باشد یا جنگ نرم. چنان که خداوند متعال نیز در جنگ با دشمنانش، گاه جان شان را به حسب ظاهر به آرامی می گیرد - گاه بلائی طبیعی می فرستد - گاه اصلاً رهایشان می کند که گمراه تر شوند و بمیرند - گاه به عذاب تدریجی گرفتارشان می کند که نفهمند از کجا ضربه می خورند و هلاک می شوند - و گاه آنان را در جنگ سخت و به دست بندگان موحد مؤمنش می کشد!

بنابراین، هر کجا که سخن از "دشمنی با خدا" آمده است، یعنی جنگ با خدا و ضرورتی ندارد که حتماً واژگانی چون «حرب یا قتال» بیاید و اگر این واژه دیده نشد، گفته شود: «نسبت دشمنی و جنگ با خدا، به غیر از رباخواران، افترا بستن به قرآن است!» در حالی که چنین تعبیر، قضاوت و حکمی، خودش عین افتراست. حال در قرآن مجید، چند آیه، در مورد دشمن شناسی و رویارویی با دشمنان خدا و دشمنان مؤمنان و دشمنان بشریت وجود دارد؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (الممتحنة، ۱)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می راند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید!) شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می سازید از همه دانانم! و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است!



\*\*\*



سیاسی-آذر ۹۷

آیا فکر نمی‌کنید که "دین‌داری حداقلی" و توجه به ظرفیت‌های روحی و فکری انسان (که برای افزایش و شکوفا شدن نیاز به صبوری بالایی دارد) به نسبت "دین‌داری حداکثری"، آرامش بخش‌تر است و نتیجه‌ی بهتری دارد؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):** پرسش و پاسخ را در بخش سیاسی درج نمودیم، چرا که این تفکرات و القانات، ریشه‌ی سیاسی دارد. این نوع تفکر، گرایش و عملکرد عموم مردم است که شاکله‌ی سیاسی را ترسیم می‌کند.

لابد منظور از "دین‌داری"، اعتقاد و تقید به اسلام است، وگرنه مکرر بیان شد که دین فقط اسلام یا ادیان آسمانی نیستند، بلکه هندوئیسم، بودیسم، و تمامی "ایسم‌های کهن و نوظهور، نوعی دین هستند. لذا هیچ انسان "بی‌دینی" در جهان وجود نداشته، ندارد و نخواهد داشت؛ هر چند که خودش گمان کند، هیچ کدام از ادیان یا حتی ایسم‌ها را قبول ندارد! بالاخره او نیز از نوعی جهان‌بینی برخوردار است، و باید‌ها و نبایدهایی را برای خود تعریف کرده است که بر اساس آنها عمل می‌کند؛ هر چند که فقط تابع هوای نفس خویش باشد!

از این‌رو، خداوند متعال، جهان‌بینی و ایدئولوژی کفار را نیز "دین" بر می‌شمارد؛ چنان که در سوره الکافرون، به پیامبرش صلوات الله علیه و آله فرمود که به کفار بگو: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ - دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم»؛ و از این‌رو فرمود که «دین نزد خدا فقط اسلام است و هیچ دینی به جز اسلام، پذیرفته نمی‌شود»؛ و بدیهی است که خداوند خالق، علیم، حکیم، مالک، رب و هادی، به جز دینی که خودش قرار دارد، هیچ دینی را نمی‌پذیرد؛ و در حیات ابدی، هیچ دینی به غیر از اسلام، نجات‌دهنده و بالا برنده نخواهد بود.

**دین حداقلی و حد اکثری!**

حال بیندیشیم که "دین حداقلی یا حداکثری" به ویژه در اسلام عزیز یعنی چه؟ آیا منظور این است که موحد و اخلاص در بندگی خوب است، ولی کمی هم شرک در کنارش قرار بگیرد، آرامش می‌دهد؟! مسلمانی خوب

است، ولی زیاد هم مسلمان (تسلیم امر خدا) نباشیم؟! به بازگشت (معاد) و حیات ابدی و ظهور و بروز نتایج مواضع و کارهایمان توجه داشته باشیم، ولی نه زیاد؟! راه را از چاه بشناسیم و درست حرکت کنیم، اما نه زیاد؟! به آیات الهی در قرآن حکیم توجه کنیم، ولی نه زیاد؟! به آنها ایمان بیاوریم، ولی نه زیاد؟! در واقع یعنی: بعضی را بپذیریم و بعضی را نپذیریم و به قول معروف یک حد وسطی را نگه داریم؟! که این سیاست و رفتار کفار، مشرکین و منافقین است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا \* أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا» (النساء، ۱۵۰ و ۱۵۱)

ترجمه: کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می کنند، و می خواهند میان خدا و پیامبران تبعیض قائل شوند، و می گویند: «به بعضی ایمان می آوریم، و بعضی را انکار می کنیم» و می خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند \* آنها کافران حقیقی اند؛ و برای کافران، مجازات خوارکننده ای فراهم ساخته ایم.

● - آیا کسی می گوید: عالم باش، ولی نه زیاد - عاقل باش، ولی نه زیاد - سالم باش، ولی نه زیاد - شنوا و بینا (بصیر) باش، ولی نه زیاد - عادل باش، ولی نه زیاد - راست گو باش، ولی نه زیاد - پاکدامن باش، ولی نه زیاد ...؟! پس چرا به اسلام و مسلمانی که می رسد، دنبال دین حداقلی، یا اسلام و مسلمانی حد وسطی می گردند؟!

### سیاست:

سیاست، روش هایی دارد. نمی توانند اسلام را از بین ببرند، نمی توانند نزدیک به دو میلیون مسلمان را بکشند و یا کافر کنند، لذا دین اسلام را در جنگ نرم (جنگ تبلیغاتی - جنگ روانی)، تجزیه کرده و مسلمانان را به تندرو، کندرو و میانه رو تقسیم می کنند. گروهک های تروریستی چون داعش را خودشان می سازند، سپس نامش را "اسلام تندرو" گذاشته و علیه آن شعار می دهند؛ سپس تمامی انقلابیون مسلمان در سرتاسر جهان را در ردیف آنان قرار داده و "اسلام یا مسلمان تندرو" می خوانند.

این تاکتیک را علیه تمام مردم به کار می بندند؛ القا می کنند که اگر کسی به اصول دین عقیده داشت و مقید به اطاعت و رعایت احکام شخصی و اجتماعی بود، دیگر خیلی تندرو است، و یا نامش را «دینداری حداکثری» می گذارند؛ و القا می کنند که شما همین حداقلش را داشته باشید، کافیسست؛ ظرفیت شما همین قدر است، این آرامش بخش تر است، چرا بی دلیل خود را به زحمت می اندازید؟ مثلاً بگویید: خدا هست، یک نمازی هم بخوانید، سپس در امور شخصی یا اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی و ...، هر کاری که دلتان خواست انجام دهید (البته به دستور و دین و فرهنگ ما). چرا ذهن، فکر و عمل خود را در جهت "دشمن شناسی" و ضرورت و چگونگی مقابله و مبارزه خسته می کنید و خود را به زحمت رویارویی در جنگ نظامی، جنگ سرد، جنگ نرم و ... می اندازید، بروید نمازی، روزه ای، ختم انعامی، گاه زیارت و دعایی نمایید، همین کافیسست و خدا قبول دارد!

## تبادل و حد وسط:

این فضیلت "عدالت" و بالتبع "تبادل" که به خطا تعبیر به نگهداشتن حد وسط شده است؛ بیش از آن که مورد توجه و بهره‌وری بشر قرار گیرد، مورد تحریف و سوء استفاده قرار گرفته است!

مسیر تبادل و حد وسط، این نیست که آدمی میان حق و باطل، راهی برای خود بسازد و در آن حرکت کند؛ که خداوند متعال چنین راهی را قرار نداده و آدمی نیز نمی‌تواند چنین راهی بسازد و در آن حرکت نموده و به رشد، کمال و فلاح برسد! بین حق و باطل، هیچ حد وسطی وجود ندارد، اگر حق نشد، حتماً باطل است.

● - حد وسط، یعنی پرهیز از افراط و تفریط؛ و آن نیز در مورد کار خوب است، وگرنه کار بد، کمش هم بد، زیاد، سنگین و مضر است. در قرآن کریم آیات بسیاری داریم مبنی بر این که: بخورید و بیاشامید، ولی اصراف نکنید - هنگام بخشش نیز اصراف نکنید - هنگام نماز نه صدا آنقدر بلند باشد که شبیه فریاد شود و نه آنقدر آهسته باشد که خودت هم نشوی، بلکه حد وسط را رعایت کن و ...! ساعات روز را برای عبادت، تأمین معاش، تفریح سالم و استراحت تقسیم کن و ...

بنابراین، "دینداری حداقلی یا حداکثری" معنایی ندارد که کسی بتواند آن طریق را پیشه کند!

## توجه به ظرفیت:

آیا کسی می‌تواند ظرفیت خود را در کسب فضایل یا رذایل، اندازه‌گیری کرده و بیان نماید؟! آدمی یک ظرفیت بالفعل دارد و یک ظرفیت بالقوه (استعداد)، و ظرف وجودی‌ای به گونه‌ایست که هر چه در آن بریزند (از فضایل یا رذایل)، گنجایش پذیرش افزون‌تر می‌گردد.

در مورد مصادیق معین، گنجایش ظرفیت، خودش را نشان می‌دهد، مثل این که بنده بدون برخورداری از مقدمات لازم علوم ریاضی و فیزیک، به سراغ علوم ریاضی محض و هسته‌ای بروم؛ خب معلوم می‌شود که فعلاً کشتش فهم آن را ندارم، چون مقدماتش را طی نکردم! یا ممکن است که آدمی سنگ یا وزنه‌ی بزرگی را ببیند و بگوید: ظرفیت قوای من، برای بلند کردن این وزنه، کم است! یا بگوید: ظرفیت علمی، مالی، مدیریتی یا اجرایی این پروژه یا کار را ندارم و ... در دین نیز همین‌طور است. بگوید: کمک، تعاون، یاری به مستمندان، یتیم‌داری، رسیدگی به جوانان، زنان خودسرپرست و ... همه خوب است، حد وسطی هم ندارد، اما من توانش را ندارم.

● - احکام تشریحی، منطبق بانظام تکوینی (عالم خلقت) می‌باشد؛ لذا آنگاه که خداوند متعال می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا - خداوند هیچ‌کسی را بیشتر از آن چه داده مکلف نمی‌گرداند»، یعنی در نظام تکوین، خود به خود نمی‌تواند بیش از ظرفیت عمل کند، و در نظام تشریح نیز نباید بیش از توان و ظرفیت اقدامی کند، چون به نتیجه نمی‌رسد.

نمازهای واجب یومیه، در سفر کوتاه می‌شوند - روزهی واجب در ماه مبارک رمضان، بر مسافر، بیمار و معذور، نه فقط واجب نیست، بلکه حرام است - حج که عبادتی بسیار والاست، فقط بر مستطیع واجب است - بسیاری از واجبات، کفایی می‌باشند، یعنی یک نفر انجام دهد، کافیت - جنگ در راه خدا، بر کسانی که می‌توانند واجب است و ... **این یعنی رعایت ظرفیت‌ها.**

اما نمی‌شود گفت: مسلمان باشید، اما حداقل - مؤمن باشید، نه زیاد و از گناه دوری کنید، نه زیاد - اصرار به گناه نداشته باشید، ولی نه زیاد و ... این که مسخره کردن دین، دیندار و خویشتن می‌باشد.

● - بنابراین، سخن شما درست است، اما بدین معنا که وقتی انسان تمام ظرفیت‌هایش را [هر چند محدود باشد] جهت رشد، اطاعت و بندگی خدا و قرب الهی به کار می‌بندد، بسیار آرامش بخش است، اما نه تنها نام این "دین **حداقلی**" نیست، بلکه او حداکثر سرمایه‌اش را به کار انداخته است و بیش از این نیز نه می‌تواند و نه از او خواسته شده است و نه در باره‌ی آنچه نداشته و یا نمی‌توانسته، از او سؤال می‌شود.

● - اما، برخی به این بهانه، برای خود یا مردم، "دین‌سازی" می‌کنند! می‌گویند: اگر کمی اسلام، کمی هم غرب‌زدگی را با هم مخلوط کنید، آش خوشمزه و گوارایی می‌شود - اگر کمی ایمان و کمی شرک را با هم درآمیزید، آرامش بخش‌تر است - کمی اطاعت و کمی نافرمانی و عصیان، لذا یزد را کامل می‌کند ...؛ و بعد خودش را توجیه می‌کند که ظرفیت من همین است! خیر، این "دین‌سازی" و شریک نمودن خود و هوای نفس خود، با خداوند سبحان است!

\*\*\*

آیا این مطلب که «در عصر حاضر با توجه به اهمیت وحدت مذاهب و محتوای زیارت عاشورا و حساسیت اهل سنت به زیارت عاشورا باید از خواندن علنی زیارت عاشورا اجتناب شود»، صحیح است؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

آیا می‌خواهند ما را برای خواندن زیارت عاشورا، به زیرزمین‌ها و انزوا بکشانند؛ یا می‌خواهند فرهنگ زیارت عاشورا، عمومی نگردد؟! یا می‌خواهند القا کنند که مسلمانان اهل سنت، همه یزیدی هستند، لذا نسبت به زیارت عاشورا حساسیت دارند؟!

این فقط پرسش شما یا یک عده‌ای دیگر نیست، بلکه از همان ابتدا که مقوله‌ی "وحدت میان مسلمانان" مطرح شد، به جای امریکا، انگلیس، اسرائیل، اندیشه‌های انحرافی و ...، "زیارت عاشورا" را مقابلش قرار دادند و با گسترش امکان ارتباطات و تبلیغات در فضای مجازی، به فرافکنی در این تقابل شیطانی پرداختند!

ریشه‌ی این ضدتبلیغ در عرصه‌ی جنگ نرم، برای این است که در کنار هر حقی، یک باطلی قرار دهند و برای هر راه هدایتی، یک راه انحرافی احداث کنند، و در نهایت مسلمانان را از اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، که همان اسلام ولایی و اعتصام جمعی به «حبل الله» می‌باشد، منحرف نمایند، دور سازند و متفرق‌شان کنند! تا «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» محقق نگردند و مسلمانان [که امروزه جمعیت‌شان به یک و نیم میلیارد نفر می‌رسد] به یک امت واحد و جناح قدرتمند، مبدل نگردند.

بنابراین، اگر چه این پرسش و پاسخ آن به دفعات در همین پایگاه و ... درج شده است، اما لازم است که موضوع را از زوایای دیگری نیز مورد بررسی و بحث قرار دهیم. لذا به چند نکته اشاره می‌شود:

۱- "زیارت عاشورا"، چه تناقضی با وحدت بین مذاهب دارد؟! مگر مذاهب گوناگون اهل سنت، طرفدار اسلام معاویه‌ای و یزیدی لعنه الله علیهما هستند؟! این که اهانت به مسلمانان اهل سنت می‌باشد!

۲- مگر قرار است مسلمانان و از جمله شیعیان، با پیروان معاویه و یزید لعنت الله علیهما (مثل آل سعود، وهابیت و گروهک‌های تروریستی وابسته چون داعش) وحدت کنند که لازم باشد دیگر زیارت عاشورا نیز نخوانند؟! **وحدت:**

چرا تا سخن از وحدت بین مسلمانان به میان می‌آید، سریعاً ضرورت عقب نشینی شیعیان از اسلام ولایی و نیز معرفت، محبت، مودت و ارادت به اهل بیت علیهم السلام را طرح و فرافکنی می‌کنند، در حالی که تمامی مسلمانان، از هر مذهبی [به غیر از وهابیت که مذهب نیست، بلکه یک تشکیلات انگلیس و فراماسون بینان می‌باشد]، به اهل بیت علیهم السلام، محبت و ارادت دارند؟! **"وحدت"**

یک امر دو سویه است و به هیچ وجه معنایش عقب نشینی از دین و مذهب نیست. این که برای ایجاد و حفظ وحدت، مثلاً زیارت عاشورا نخوانیم و یا ...، مثل این است که بگویند:

● - **ما برای حفظ وحدت**، دیگر زیارت عاشورا نمی‌خوانیم، پس شما نیز متقابلاً برای حفظ وحدت، زیارت عاشورا بخوانید!

● - **ما برای حفظ وحدت**، از پیروی ولایت، امامت و اهل بیت علیهم السلام دست بر می‌داریم، شما نیز برای حفظ وحدت، یا از اهل بیت علیهم السلام پیروی کنید و یا از مذهب خود نیز دست بردارید. این که یعنی همه با هم، لائیک و کافر شویم!

● - **برای حفظ وحدت**، ما از فقه شیعی دست بر می‌داریم، شما نیز از فقه و احکام مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت دست بردارید! این که یعنی همه با هم، شریعت اسلام را کنار بگذاریم.

**جریان شناسی:**

در "زیارت عاشورا"، که خود یک دانشگاه معظم انسان سازی می باشد، چه فرازی وجود دارد که علیه اهل سنت باشد؟!

● - چرا اصرار دارند بگویند که منظور از لعن اولی، دومی، سومی، چهارمی، حتماً ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه می باشد؟ مگر امامی که زیارت عاشورا را تعلیم داد و به صراحت از ابوسفیان، آل مروان، عمر سعد و یزید نام برد، بلد نبود و یا می ترسید که این اسامی را نیز به صراحت نام ببرد؟!

● - چرا یزید را در مرحله ی پنجم نام بردند و از خداوند متعال، لعنت او را در مرتبه پنجم مسئلت داشتند [اللَّهُمَّ الْعَنُ يَزِيدَ خَاسِئًا]، در حالی که عامل اصلی فاجعه عاشورا، یزید لعنة الله علیه بود؟!

● - چرا اصرار دارند که تفکر و بصیرت را از ما بگیرند، و ما را به جای جریان شناسی، به مصداق شناسی در زمان خاص شناسی محدود کنند، که دیگر هیچ اثری برای زمان حال نداشته باشد؟! چرا نمی گویند: «مقصود، چهار جریان انحرافی است که هر موقع بر اذهان عمومی و جامعه ی مسلمانان حاکم گردد، حتماً به «مثل یزیدی» منتج می گردد؟!

● - چرا امام حسین علیه السلام نفرمود: «من و یزید»، بلکه فرمودند: «مثل من، با مثل یزید بیعت نمی کند»:

«و يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُغْلِبٌ بِالْفُسْقِ وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ ...»

ترجمه: و یزید، مردی فاسق، شرابخوار، قاتل (آدم کش) است و فسق علنی دارد، و مثل من، هرگز با مثل یزید بیعت نمی کند ... .

چرا فرمودند: «وقتی یزید حاکم شود»، بلکه فرمودند: «وقتی "مثل یزیدی" حاکم شود، مرگ اسلام رسیده و فاتحه اش خوانده شده است»؟

«... إنا لله وانا إليه راجعون وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدَ»

ترجمه: ... در این صورت باید گفت: انا لله و انا اليه راجعون (و فاتحه اسلام را خواند)، با اسلام خداحافظی کرد، زیرا امت اسلام گرفتار رعیت همانند یزیدی شده است.

\*\*\* - آیا این مواضع و بیانات صریح و روشن، برای این نیست که تمامی مسلمانان جهان، از هر مذهبی و در هر عصر و نسلی، بدانند و بصیر باشند که فاجعه ی کربلا و عاشورا، مختص به امام حسین علیه السلام و یزید و شمر و خولی لعنة الله عليهم اجمعین نبوده است، بلکه در طول زمان جریان دارد؟ پس هر گاه مثل یزیدی حاکم شود، مثل حسینی نباید با او بیعت نماید؟! تا جنایاتی چون سعودی و وهابیت، در جهان اسلام و به نام اسلام رخ ندهد.

**لعن در زیارت عاشورا:**

مخالفت دشمنان اسلام و مسلمین (از هر مذهبی)، با عرض ارادت به سیدالشهداء علیه السلام نیست، بلکه با "دشمن شناسی" و دوری و بیزاری از دشمن است!

پس از حاکمیت معاویه لعنة الله علیه، درباریان از او پرسیدند: «با اسلام و مساجد و منابر چه کنیم؟ آیا اعلام بکنیم که دیگر اسلام به پایان رسید؟ یا اجازه دهیم که بر منابر روند و اسلام را تبلیغ و ترویج کنند، که این به ضرر ماست؟» او گفت: «خیر، مساجد و منابر و وعظ را تعطیل نکنید؛ بلکه رونق هم بدهید؛ منتهی بگویید: «وعاظ تا دلشان می خواهد، از توحید بگویند، ولی حق ندارند که از کفر بگویند!» چرا که سخن از کفر، کافر، ظلم، ظالم و نفاق و ویژگی های منافقین، یعنی "دشمن شناسی".

"لعن"، فحش دادن و بد براه گفتن نیست؛ مگر نه این است که می گوئیم: «اللَّهُمَّ الْعَن» و یا «و لعن الله؟» آیا از خدا می خواهیم که فحش بدهد، یا می گوئیم خدا به آنها فحش داده است؟!

"لعنت"، در مقابل "رحمت" قرار دارد، یعنی دور داشتن و دور دانستن از رحمت الهی. آیا انسان عاقل و موحد (اعم از مسلمان و اهل کتاب)، نداند چه اندیشه ها، مواضع، عملکردها و اشخاصی و مثل آنها در طول زمان، در ظل رحمت الهی هستند و کدام دور از رحمت الهی و مغضوب می باشند؟! اگر نداند، چه موضعی خواهد داشت؟! هم "الله اکبر" می گوید، هم با شیطان بزرگ، رقص شمشیر می کند و برای مسلمان کشی، به یاری و خدمتگزاری آنان می رود!

● - در زیارت عاشورا می خوانیم:

«اللَّهُمَّ الْعَنُ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ»

ترجمه: خدایا لعنت کن (از رحمت دور بدار)، نخستین ستمگری را که بر حق محمد و آل محمد ظلم نمود و آخرین کسی که او را در این زور و ستم آنها پیروی کرد (می کند).

\* - حال آیا مسلمانان اهل سنت، با این معنا و موضع مخالفند و می گویند: «اگر وحدت می خواهید، لطفاً ظالم به حق محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را ملعون ندانید و لعن نکنید؟!

\* - آیا اگر کسی مدافع و پیرو (تابع) ظالم و ظلم به حضرت محمد صلوات الله علیه و آله باشد، مسلمان است؟! در هر حالی که طرفداری از ظلم، ولو به یک غیر مسلمان، به مثابه ی خروج از اسلام واقعی می باشد. چنان که رسول اعظم صلوات الله علیه و آله فرمودند:

«مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»؛

ترجمه: کسی که صدای انسانی را بشنود که فریاد می زند: ای مسلمانان [به دادم برسید و کمک کنید]، کسی که

این فریاد را بشنود و پاسخ نگوید، مسلمان نیست. (کافی، ج ۲، ص ۱۶۴)

مگر اهل سنت نیز همین احادیث را در کتب معتبر خود و مستند، نقل نموده اند؟!



### زیارت عاشورا:

زیارت عاشورا را می‌توان به دو بخش اصلی "سلام" و "لعن" تقسیم نمود و تمامی این سلام‌ها و لعن‌ها نیز اعلام مواضع زیارت کننده، در محضر خداوند متعال و خدا، نسبت به امام علیه السلام، و در موقف و شرایطی چون کربلا و عاشورا و در هر زمان و مکانی، و طول عمرش می‌باشد.

این اعلام مواضع که با "سلام" و "لعن"، در گفتگوی با خدا، و با ولیّ امرش اعلام می‌شود، یعنی همان "دوست شناسی و دشمن شناسی"؛ یعنی همان "تولا و تبرا".

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ فِي مَوْقِفِي هَذَا وَ أَيَّامِ حَيَاتِي بِالْبِرِّائَةِ مِنْهُمْ وَاللَّعْنَةَ عَلَيْهِمْ وَ بِالْمُؤَالَاتِ لِنَبِيِّكَ وَ آلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».

ترجمه: خداوندا! من تقرب جویم بسوی تو در این روز و در این جائی که هستم و در تمام دوران زندگی‌م به بیزاری جستن از اینها و لعنت فرستادن بر ایشان و بوسیله دوست داشتن پیامبرت و خاندان پیامبرت که بر او و بر ایشان سلام باد.

مسلمان، در زیارت عاشورا، اعلام مواضع می‌کند که هدف غایی‌اش کجاست؟ به کدام سو نزدیکی می‌جوید؟ و از کدام اهداف و جناح‌ها دوری و برائت می‌جوید؟ با چه اندیشه، مواضع، عملکرد و جریان‌های موافق و دوست است و پیروی می‌کند؟ و با کدام مخالف است و دوری و مقابله می‌نماید:

«وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُؤَالَاهِ وَلِيِّكُمْ»؛

ترجمه: و تقرب جویم بسوی خدا سپس بشما بوسیله دوستیتان و دوستی دوستان شما؛

«وَ بِالْبِرِّائَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ النَّاصِبِينَ لَكُمْ الْحَرْبِ وَ بِالْبِرِّائَةِ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ»

ترجمه: و به بیزاری از دشمنانتان و برپاکنندگان (و آتش افروزان) جنگ با شما و به بیزاری از یاران و پیروانشان.

● - آیا این مواضع، مغایر با مواضع مسلمانان اهل سنت است که برای حفظ وحدت، زیارت عاشورا خوانده نشود؟! آیا آنان طالب تقرب الی الله نیستند، یا آن را از غیر راه "ولایت الله" می‌دانند؟ یا با دوستان خدا دشمنند؟ و یا دشمنان خدا را دوست می‌دارند؟ یا اگر در موقعیت و یا شرایطی چون کربلا و عاشورا قرار گیرند، به لشکر یزید و شمر و عمر سعد لعنة الله می‌پیوندند؟! حتی اگر یک سنی چنین ادعایی داشته باشد، به تمامی مسلمانان اهل سنت اهانت کرده است! دروغ گفته و افترا بسته است! چنان که امروزه شاهد مواضع حق آنان، در ایران، عراق، افغانستان، فلسطین، لبنان، یمن، بحرین و ...، مقابل امریکا، انگلیس و اسرائیل می‌باشیم، و هم چنین شاهد این وحدت بزرگ و آثارش.

\*\*\* - بنابراین، زیارت عاشورا، نه تنها مغایرتی با وحدت ندارد، بلکه اتفاقاً وحدت بخش مسلمانان عالم، در برابر انحرافات و دشمنان ظالم و آدم‌کش می‌باشد، پس خوب است که هر مسلمانی آن را بخواند، چنین مواضعی را اتخاذ

و اعلام نماید؟ هر روز و شب به خودش بگوید که من چنین شناخت و مواضعی دارم. منتهی لازم‌هش این است با دقت و بصیرت و اخلاص بخواند، نه با عوامی و تعصبات.

\*\*\*

چرا پس از مسیحیت، سال‌های زیادی طول کشید تا خدا اسلام را معرفی کند؟ آیا ما از مصلحت آن با خبریم؟ چرا زودتر اتفاق نیفتاد؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

**مگر فاصله بین نبوت سایر انبیا، طولانی و حتی بیشتر نبوده است؟**

طبق روایات و تواریخ معتبر، میان نوح و ابراهیم علیهم السلام، دو هزار و دویست سال - و میان ابراهیم و موسی علیهما السلام نُهصد سال - و میان موسی و داود علیهما السلام پانصد سال - میان موسی و عیسی علیهما السلام هزار و هفتصد سال، و میان عیسی و حضرت محمد صلوات الله علیه و آله، ششصد و بیست سال فاصله بوده است. یعنی کمتر از فواصل انبیای قبلی. چگونه کسی می‌تواند به صورت دقیق و کامل بیان نماید که حکمت این فواصل برای چیست؟ و اگر فواصل غیر از این بود نیز می‌شد پرسید: «چرا غیر از این نبوده است؟»

● - کار (فعل) خداوند علیم و حکیم [هر چه که باشد]، یک یا دو حکمت ندارد که کسی بتواند بگوید: «من دانستم که حکمتش این است!» فرض کنید کسی بخواهد در حکمت سلامتی و ضرورت حفظ آن بگوید یا بنویسد، آیا پایانی دارد؟!

در حکمت‌های یک حکم در عمل عبادی مانند نماز، هزاران کتاب بسیار غنی و نفیس نوشته‌اند و اگر هزاران کتاب دیگر نیز بنویسند، باز هم جا دارد که تحقیق کنند و بیشتر بدانند و بنویسند.

بی‌تردید، هیچ‌گاه علم بشری، بر علم و حکمت خداوند سبحان برتری و غلبه پیدا نمی‌کند که بتواند تمامی حکمت‌های یک فعل، امر یا نهی الهی را بداند و بفهمد. چه رسد به چرایی‌ها و حکمت‌ها و علل برگزیدن انبیا و رسولان، فرستادن آنها، شریعت‌ها، و نیز زمان و دوره‌ی آنها. از این رو، خداوند علیم و حکیم، خود در یک آیه چنین پاسخ می‌دهد که «خدا بهتر و بیشتر می‌داند که رسالتش را کجا قرار دهد» [اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ - خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد / الأنعام، ۱۲۴]؟ اگر دقت شود، در این آیه نفهمیده که شما هیچ نمی‌دانید! چرا که به آدمی عقل، علم و وحی موهبت شده است، لذا می‌تواند به دلایل، حکمت‌ها و شاخصه‌های بسیاری پی‌ببرد، بلکه صفت تفضیلی «أَعْلَمُ» را به کار برده است؛ یعنی "داناترین" به این امر است، یعنی علم شما هیچ‌گاه به کنه آن نمی‌رسد.

**دین اسلام**

حکم و تصدیق عقل این است که «یک خدا، یک خلقت (انسان) و یک معاد، نمی تواند چند دین داشته باشد»، پس خداوند متعال، از آدم تا خاتم صلوات الله علیهم اجمعین، هیچ دینی به جز اسلام نفرستاده است؛ چنان که خود در کلام وحی تصریح نمود که «دین نزد خدا اسلام است»، و تصریح نمود که اختلاف اهل کتاب نیز پس دانستن [علماً و عامداً] صورت پذیرفته است:

« إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ » (آل عمران، ۱۹)

**ترجمه:** دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

### شریعت اسلام

متأسفانه بسیاری تفاوت بین "دین و شریعت" را نمی دانند و به همین دلیل هر دو واژه را به یک معنا درک نموده و بکار می برند، در حالی که "دین"، همان شناخت و باورهای زیرساختی اعتقادات [اصول دین] است و "شریعت"، یعنی "آبشخور = نقشه راه" که در "فقه و احکام" تدوین و ترسیم می گردد. پس، حقیقت ادیان، همه یکی بوده و هستند؛ تمامی انبیای الهی، مردمان را به شناخت و ایمان به خداوند متعال و سپس پرستش او و بالتبع پرهیز از انواع و اقسام بت پرستی های سنتی و مدرن دعوت نموده اند؛ و هم چنین به شناخت و باور بازگشت به سوی او «معاد» و روز حساب دعوت نموده اند، و اصولی چون نبوت، ولایت، امامت نیز بالتبع "توحید و معاد" ضروری می گردند. اما چنان که بیان شد: "شریعت"، احکام و قوانین است و متفاوت.

### زمان و مکان

اصول دین ثابت است، اما "شریعت" (قوانین = حقوق = فقه = احکام)، همیشه مطابق با زمان و مکان و گاه تابع شرایط زمانی و مکانی می باشد. چنان که حتی در شریعت اسلام عزیز که آخرین شریعت الهی می باشد، احکام نماز در سفر یا در حال جنگ (نماز خوف) متفاوت می شود و روزهی واجب، بر بیمار یا مسافر حرام می گردد!

بنابراین، هر شریعتی، برای قوم و زمانی خاص آمده است. حضرت مسیح علیه السلام، که خود پیامبر اولی العزم و آورنده ی کتاب انجیل بودند، فرمودند که شریعت من، همان شریعت حضرت موسی علیه السلام و شریعت تورات است. یعنی بسیاری از احکام همان است، و به ندرت تغییری وجود دارد.

بسیاری از کلیات فروع دین (احکام) نیز در تمامی شرایع یکیست و جزئیات (مثل زمان و یا نحوه‌ی اجرائش) متفاوت می‌شود. چنان‌که همه نماز و روزه داشته و دارند و همه قبله داشته و دارند، و احکامی چون حرام بودن شرب خمر، زنا، قمار، قتل عمد، دورغ، غیبت، یا وجوب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و...؛ در تمامی شرایع یکیست، اگر چه ممکن است چگونگی اجرای آنها متفاوت باشد.

### ارسال رسل متعدد

برخی گمان می‌کنند که علت آمدن پیامبر بعدی از سوی خداوند متعال، تحریف و از بین رفتن دین، کتاب و شریعت پیامبر قبلی می‌باشد! در حالی که اصلاً چنین نیست. هر چند که خداوند متعال، وحی خود را با تکرار در کتب بعدی حفظ نموده است تا اصل وحی از تحریف محفوظ بماند.

در زمان حضرت عیسی علیه السلام، تورات اصلی موجود بود، و در زمان پیامبر خاتم، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله نیز تورات و انجیل اصلی موجود بود (و بی‌تردید هنوز هم موجود است و کتمان می‌دارند!)، چنان‌که بارها در قرآن کریم تصریح شده که این کتاب (قرآن)، تصدیق‌کننده‌ی همان کتاب‌هایی است که در اختیار خودتان می‌باشد. و چنان‌که فرمود:

« وَفَقَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ » (المائدة، ۴۶)

**ترجمه:** و بدنال آنها [= پیامبران پیشین]، عیسی بن مریم را فرستادیم در حالی که کتاب تورات را که پیش از او فرستاده شده بود تصدیق داشت؛ و انجیل را به او دادیم که در آن، هدایت و نور بود؛ و (این کتاب آسمانی نیز) تورات را، که قبل از آن بود، تصدیق می‌کرد؛ و هدایت و موعظه‌ای برای پرهیزگاران بود.

« وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » (المائدة، ۴۷)

**ترجمه:** اهل انجیل [= پیروان مسیح] نیز باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند! و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند.

« وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ » (المائدة، ۴۸)

**ترجمه:** و این کتاب [= قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوی و هوس‌های آنان پیروی نکن! و از احکام الهی، روی مگردان! ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم؛ و اگر خدا می‌خواست، همه شما را امت واحدی قرار می‌داد؛ ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و

استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جوید! بازگشت همه شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید؛ به شما خبر خواهد داد.

\* - در این سه آیه که پشت سر هم آمده، تصریح شده که اولاً تورات و انجیل راستین، بوده و هست - و ثانیاً بحث از تفاوت دین نیست، بلکه از تفاوت شریعت و احکام می‌باشد که متناسب با مکان و زمان (مخاطب) می‌باشند. و مخاطب شریعت اسلام، تمامی مردمان جهان، تا آخر الزمان می‌باشند.

### طول زمان

بنابراین، طول مدت زمان فاصله بین انبیا و رسولان الهی، نه خللی در اصول عقاید ایجاد می‌کند و نه خللی در شریعت و احکام؛ چرا که اولاً همه به یک دین [اسلام] دعوت کرده‌اند، ثانیاً شریعت (احکام) نیز در اختیارشان بوده است و باید تا تغییر نیافتن آن، بدان عمل می‌نمودند.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که حکمت‌های دیگری در کار است که از جمله آنها، ضرورت سیر تکاملی بشر برای دریافت دین و شریعت جامع و کامل، برای تمامی زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد. باید در زمانی معین، شرایط برای ابلاغ، اخذ و پذیرش تمام معارف دینی از یک سو، و احکامی که تا آخر الزمان، قابلیت اجرا داشته باشند، از سویی دیگر مساعد گردد.

● - مثال: شاید با خواندن سوره اخلاص و ترجمه‌ی آن « **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* ...** » و نیز شش آیه‌ی نخست سوره حدید که معرفی خداوند سبحان به اسمایش می‌باشد، چنین به نظر رسد که مفاهیم آنها بسیار ساده و همه فهم است، چه برای عصر وحی، چه برای عصر فضا و الکترونیک و چه بعد از آن؛ اما امام سجاد علیه السلام، درباره‌ی این سوره فرمودند: « **«خداوند عزوجل می‌دانست که در آخرالزمان مردمانی ژرف‌اندیش خواهند آمد، پس سوره‌ی اخلاص و شش آیه‌ی اول سوره‌ی حدید را نازل فرمود؛ هر کس ورای آن را طلب کند، هلاک شود. / اصول کافی، کتاب التوحید، ح ۲۴۴.»**

اگر همین امروز، به دانش و بینش اعتقادی، یا به تعبیری "جهان‌بینی و ایدئولوژی" مردم جهان [حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای جهان به لحاظ علمی و قوی‌ترین به لحاظ اقتصادی، سیاسی، نظامی و ...] نگاه کنید، متوجه می‌شوید که اغلب یا پیرو بت پرستی [بودیسم و هندوئیسم] سنتی هستند و یا اسیر بت پرستی‌های مدرن شده‌اند - و یا اگر به حسب ظاهر مسیحی و اندکی یهودی هستند، [همچون عصر جاهلیت] برای خداوند متعال، پدر، مادر و فرزند و ... قائلند و برخی حتی پیامبران خود را خدا نامیده‌اند!

در اعتقادات، فراعنه و صاحبان "زر و زور و تزویر" در جهان، چون فرعون در اعصار بسیار دور، ادعای اولوهیت و ربوبیت دارند، و در شریعت نیز مردمان به جبر یا اختیار، وادار به پذیرش احکام من درآوردی آنان می‌گردند!

اما "عصر وحی"، برای ارسال "خاتم الانبیاء و المرسلین صلوات الله علیه و آله"، ختم نبوت و انزال وحی، اخذ و پذیرش دین جهانی، همگانگی و همیشگی، مناسب بود؛ علم بشر و قابلیت فهم و رشد علمی بشر به حدی رسیده بود که از این پس، برای معجزه، نیازی به عصا یا ید بیضای موسی و یا دم مسیحایی حضرت عیسی علیهما السلام نداشته باشد، بلکه "کلام الله" که از سنخ علم و معرفت است، و به قلم و کتابت و بیان ارائه داده می شود، همان معجزه‌ی آخرین رسول الهی باشد. امروزه، عمق مفاهیم سوره‌ی اخلاص، بیشتر و بیشتر قابل شناخت است.

● - امروزه، تمامی دعوت‌های حق و باطل، با "کلام" صورت می‌پذیرد [چرا که عصر رشد است] و تمامی رفتارها و عملکردهای حق و باطل، مبتنی بر "کلام" است. هم وعده‌ها و تهدیدها با "کلام" است، هم نظریه‌ها و ایسم‌ها که همه مبتنی بر ظنّ و گمان است با "کلام" عرضه می‌شوند و هم احکام و قوانین، همه با "کلام" تصویب، ابلاغ و حتی تحمیل می‌گردند.

تبیین مبدأ شناسی، معاد شناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی، دوست شناسی، دشمن شناسی و بالاخره حقوق و احکام [چه باید کردها و چه نباید کردها] نیز همه با "کلام" تبیین و ابلاغ می‌شوند، چه بر حق باشند و چه بر باطل.

پس، امروزه بیش از هر زمان دیگری، معجزه بودن "کلام الله"، برای مردمان قابل شناخت و درک می‌باشد و هر چه عقل و علم رشد یابد، بیشتر مشهود می‌گردد. پس زمان و مکان، برای ارسال آخرین رسول و آخرین شریعت و اکمال دین، مناسب‌ترین بوده است. وگرنه امروزه اثری از اسلام و قرآن کریم نبود.

● - بنابراین، فواصل ارسال انبیای الهی، منطبق با علم و حکمت الهی، بر تمامی شرایط گذشته، حال و آینده می‌باشد. او بشر را هدایت می‌کند و به تمامی نیازهای او در هر زمان و مکان علم دارد و اوست که پیامبر اسلام را در بهترین زمان، برای ابلاغ دین و شریعت جهانی و همیشگی ارسال داشته است.

« تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا » (الفرقان، ۱)

ترجمه: پُر برکت (زوال ناپذیر و خیر ماندگار است) کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده جهانیان باشد.



## گوناگون-آذر ۹۷

آقای سروش نظرشون اینکه دنیا و آخرت در هم تنیده شده و هدف اصلی دین سعادت آخرته؛ اگر به دنیا هم پرداخته به جهت مقدمه آخرت بودنه. آقای مصباح هم تقریباً این نظریه رو دارن که دین فقط به اون دسته از مسائل دنیا که باعث جزا و پاداش تو آخرت میشه کار داره و دنیا دغدغه دین نیست. نظر شما چیه؟! آیا دین میتونه تو مسائل دنیا نظر بده؟ از علم و تکنولوژی تا ...؛ مثلاً آیا دین تو سلامت یا تو ساختمان سازی یا ... چه جایگاهی داره؟! آیا دین برای دنیای ما هم کامله؟ و منجر به سعادت دنیایی بشر میشه؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):**

**اگر دین برای دنیا نباشد و یا کامل نباشد، به چه دردی می خورد؟!**

آیا مسائل دنیای ما، فقط ساختمان و تکنولوژی است؟ حتی دیدگاه ماده گراها نیز چنین نیست!

آیا تمامی قوانین زندگی فردی و اجتماعی، که موضوع تمامی ادیان حق و مکاتب باطل است، مسائل دنیای ما نیستند؟ می گویند: لیبرالیسم به بن بست رسیده بود که "رالز" با بازگشت دادن آن به عقلانیت، فضیلت گرایی و اخلاقیات، نجاتش داد! جامعه گراهای امروزی [مانند سندل] با بازگشت به اخلاقیات ارسطویی، مقابل

ماتریالیست ها و لیبرالیست ها صف کشی کرده اند! **نیاز و معضل امروز بشر، ساختمان سازی نیست، بلکه علوم**

**انسان سازی و جامعه سازی می باشد.**

● - آیا هیچ گاه از علم حقوق انتظار دارید که نقشه ی ساختمانی بدهد، یا از روانشناسی انتظار دارید که منابع انرژی را، چون راکتور هسته ای یا انرژی خورشیدی را طراحی نماید، یا فلسفه انتظار دارید که صنایع الکترونیک را ارتقا بخشد؟! پس چرا نوبت به اسلام که می رسد، آن را در مقابل علوم طبیعی قرار می دهند؟!

● - کار دین باطل (دست ساز بشر)، تبیین جهان و ارائه ی نقشه راه، مبتنی بر نظریات و گمان هاست؛ اما "دین" اگر بر حق باشد، کارش "نظریه پردازی" نیست، بلکه معرفت افزایی، تزکیه، تعلیم علم و حکمت و بالتبع آموزش چگونه زیستن می باشد.



"نظریه"، مرحله‌ی پیش از علم است. بر اساس یک سری معلومات اولیه و نیز مبتنی بر یک سری گمان‌ها [شایدها و احتمالات]، نظریه‌ای به ذهن کسی خطور می‌کند و کنکاش و تحقیق در مورد آن را آغاز می‌نماید. ممکن است "نظریه" به اثبات علمی برسد که آنگاه دیگر نظریه نیست، بلکه علم است؛ ممکن است به لحاظ علمی رد شود که آنگاه در دسته نظریات ابطال شده قرار می‌گیرد؛ و ممکن است هم چنان به نتیجه نرسیده باشد و تحقیقات و مطالعات ادامه یابد، که در این صورت، همچنان فقط یک "نظریه" است. خطای بشر، در "نظریه‌پردازی" نیست، بلکه در "تبعیت" از نظر، حدس و گمان است، پیش از آن که به اثبات برسد. از گمان که نمی‌شود و نباید تبعیت نمود!

«وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس، ۳۶)

**ترجمه:** و بیشتر آنها، جز از گمان (و پندارهای بی‌اساس)، پیروی نمی‌کنند؛ (در حالی که) گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد (و به حق نمی‌رساند)! به یقین، خداوند از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است!

"دین حق"، دینی است که خداوند متعال آن را برای هدایت، رشد و کمال بندگانش وضع نموده باشد، و البته که خالق علیم، حکیم، قادر، مالک و رب، "نظریه" نمی‌دهد، بلکه حقایق عالم هستی را معرفی می‌کند و بر اساس آن، "بایدها و نبایدها" برای رشد، کمال و سالم رسیدن به مقصد را بیان می‌دارد و راه را نشان می‌دهد.

### دین و دنیا:

- - مخاطب دین، "انسان" است، نه هیچ موجود دیگری؛ حال خواه این دین، مکاتب و "ایسم"های ساخته‌ی بشر باشند، و یا دینی که خداوند متعال وضع نموده و جز آن هیچ دینی را نمی‌پذیرد. "نمی‌پذیرد"، یعنی هیچ کسی در چارچوب دین دیگری، به نتیجه‌ی مطلوب، مقصد و مقصود حق نمی‌رسد.
- - انسان، روی زمین زندگی می‌کند و دین نیز برای دنیای او وضع شده است، اگر چه هدف غایی، سعادت ابدی بشر، در حیات پایدار اخرویش می‌باشد.

### دین و آخرت:

در حیات اخروی (در قیامت)، آدمی [در بُعد نظری]، نه در وجود خداوند سبحان شک و تردید دارد و نه در معاد! دیگر نه در مبدأ تردید دارد و نه در مقصد؛ که نیازی به استدلال عقلی، تعلیم علمی و فهم قلبی داشته باشد. آنجا عالم شهود است و چون دیگر نفس از یک سو و اختیار دنیوی برای انتخاب راه از سوی دیگر، وجود ندارد، انکار، تکذیب، کفر و شرک هم میسور نخواهد بود.

در بُعد عملی که مستلزم بایدها و نبایدها (حقوق و احکام) می‌باشد، در آخرت، نه گردش زمین به دور خورشید وجود دارد و نه نمازهای پنجگانه (یومیه) - نه وضو، غسل و طهارت - نه کسب و کاری که نتیجه‌اش درآمد و ارتزاق حلال یا حرام باشد - نه تولید مثلی که مستلزم ازدواج باشد - نه جنگی که مستلزم جهاد و قتال باشد -

نه نفس حیوانی که مبتنی بر شهوت و غضب فشار بیاورد - و نه اساساً عملی از روی اختیار و انتخاب، که مستوجب پاداش یا عذاب باشد.

اینها همه مقتضیات حیات دنیوی بشر است، پس دین برای چگونه زیستن در دنیاست.

### دین برای دنیاست یا آخرت؟

بنابراین، اگر پرسیده شود: «خواستگاه دین کجاست؟» بی‌تردید پاسخش "دنیا و زندگی دنیوی" می‌باشد. و اگر پرسیده شود: «هدف از دین و دینداری [البته دین حق] چیست؟» پاسخ: آخرت و سالم و کامل رسیدن انسان به مقصد و مقصود در حیات ابدی می‌باشد.

### مثالی در حیات دنیوی:

مکرر بیان شد که برای فهم هر مطلبی از معارف اسلامی که برایتان کمی دشوار می‌گردد، کافیست که به مصادیق آن در مرتبه‌ی نازله حیات، که همین دنیای مادی است توجه نمایید، چرا که حتماً آن حقایق، ظهور و بروزی در همین عالم دارند، وگرنه قابل شناخت نخواهند بود.

رعایت بهداشت و سلامت مادی و معنوی در خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، سبب سلامت نطفه در مرد و زن می‌گردد - رعایت اصول و روابط سالم مادی و معنوی در زناشویی، سبب سلامت انعقاد نطفه و جنین می‌گردد - رعایت و مراقبت از رشد جنین در رحم، سبب سلامت نوزاد به هنگام خروج از عوالم گذشته و ورود به دنیا می‌گردد - رعایت قواعد رشد فیزیکی، تعلیم و تربیت در کودکی، منجر به سلامت روح و جسم در دوران تکلیف، نوجوانی و سپس جوانی می‌گردد، و در نهایت رعایت اصول و فروع زندگی سالم در تمامی شئون فردی و اجتماعی‌اش، انسان را به رشد، کمال و سلامت لازم برای ورود به قیامت، بهشت و حیات سعادت‌مندان‌ه‌ی ابدی می‌رساند.

### دین و علم:

بنابراین، کار علمی دین، این نیست که بگوید: برای احداث یک برج چهل یا صد طبقه، چه مقدار گودبرداری لازم است؟ یا برای انتقال آب با فلان مقدار فشار، قطر لوله باید چند اینچ باشد؟ یا تعلیم دهد که شیرخشک، بیسکوئیت و شکلات، یا گوشی همراه را چگونه باید ساخت؟! بلکه کار دین خدا، ساختن انسانی است که عقلش مدفون و قلبش محجوب نگردیده است و خودش اسب راهوار هوای نفسش نگردیده است و از علوم طبیعی، درست و مفید استفاده می‌کند.

کار دین الهی، اصلاح و اکمال نگاه انسان به همین دنیای مادی است، تا "علم" آدمی در علوم طبیعی، به عنصر شناسی محدود نگردد؛ بلکه علمش همراه با حکمت باشد، اول و آخر را بشناسد و نتیجه را ببیند.

نه طبیعت ساخته‌ی بشر است و نه اندازه‌ها را بشر گذاشته است، و نه قوانین علمی حاکم بر بقا و نظم عالم را آدمی وضع کرده است! بلکه او [خداوند سبحان] خلق نموده، او سویه قرار داده، او برای هر چیزی اندازه‌ی (قَدَری) گذاشته (مقدر نموده) و هدایت تکوینی و تشریحی‌اش نیز دقیقاً منطبق با همین اندازه‌هاست: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى \* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى - همان که آفرید و هماهنگ نمود \* همان که اندازه گذاشت، سپس هدایت نمود».

آیاتی که در قرآن کریم، امر به مطالعه‌ی عالم طبیعت نموده است، اگر بیشتر از آیات احکامی نباشد، زیاد هم کمتر نیست؛ و اگر مسلمانان در رشد علوم طبیعی، واپس زده و عقب مانده شده‌اند، اشکال به مسلمانی آنها وارد است، نه اسلام؛ منتهی امر خداوند متعال به مطالعه‌ی علمی طبیعت، توأم با "حکمت" است؛ لذا نمی‌فرماید که فقط زمین شناسی کن، یا فقط در علوم هوا و فضا یا نجوم تحقیق کن؛ بلکه می‌فرماید: در چگونگی خلقت تفکر کن.

توجه دادن خداوند متعال در قرآن کریم (دین اسلام)، به «كَيْفَ خُلِقْتُ - چگونه خلق شده است» - «كَيْفَ رُفِعْتُ - چگونه بالا رفته و برافراشته شده است» - «كَيْفَ نُصِبْتُ - چگونه نصب شده است» - «كَيْفَ سُطِّحْتُ - چگونه مسطح گردیده است»؛ توجه می‌دهد که آیا تو باران را می‌بارانی یا من؟ آیا وقتی بذری به زمین می‌پاشی، تو آن را می‌رویانی یا من؟ تو درخت (چوب) را به نوعی خلق کردی که آتش‌زا باشد، یا من؟ بنابراین، با شناخت این عناصر، مرا بیشتر بشناس.

پس، نتیجه‌ی تفکر در این چگونگی‌ها، همان "ذکر" خواهد بود، یعنی یادآوری آن چه در دیدن ظاهری و یا علمی زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، مورد غفلت و فراموشی انسان قرار گرفته است، یعنی خالق علیم، حکیم، قادر، مالک و ربّ آنها. و همین فراموشی است که عملش را نیز به ضرر خودش و دیگران منتج می‌کند!

**حیات و مرگ:**

زنده شدن و مردن ظاهری را همگان می‌بینند؛ از خاک بی‌جان گرفته، تا گیاه، حیوان و انسان، همه می‌میرند و زنده می‌شوند. در هر شبانه روزی، صدها هزار نفر انسان به دنیا می‌آیند و صدها هزار نفر دیگر می‌میرند و این واقعیت، مقابل دید همگان از مؤمن و کافر قرار دارد. اما پرسش و در خواست دانشمند حکیم، و انسان ساخته شده‌ای چون حضرت ابراهیم علیه السلام، در مورد "چگونگی" حیات و مرگ، با ذکر فاعل [رب] می‌باشد «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى - پروردگارا! به من نشان بده که چگونه مرده را زنده می‌کنی»؟

پس، نقش دین در علوم طبیعی، جهت دادن به مطالعه‌ی آن است، تا آدمی از موجودی مصرف‌کننده و ابزاری، به انسانی کامل مبدل گردد، چرا که با ظرفیت خلیفة اللهی خلق شده است.

عالم هستی، از جمله عالم طبیعت، با تمامی قوانین حاکم بر اجزا و کل آن، همه اثر است، پس با مطالعه‌ی آن، باید پی به "مؤثر" برد؛ و این شناخت حاصل نمی‌گردد، مگر آن که آدمی پس از شناخت عناصر، در چگونگی خلقت آنان تفکر و تعقل نماید.

پس، کار دین، در علوم طبیعی، اصلاح نگاه به طبیعت، و اکمال مطالعه، از نگاه عنصر به عنصر، به نگاه حکیمانه است، وگرنه عناصر را حیوانات و حشرات نیز می‌بینند و چه بسا بهتر از انسان!

«فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (الرُّوم، ۵۰)

ترجمه: پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند. در حقیقت، هم اوست که قطعاً زنده‌کننده‌ب مردگان است، و اوست که بر هر چیزی تواناست.

« وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » یعنی: ای انسان، در طبیعت درست و بصیرانه بنگر؛ این اندازه‌هایی که تو می‌شناسی و بر اساس هماخا به علوم گوناگون طبیعی پی می‌بری و از آنها برای ساختن (تولید) استفاده می‌کنی، همه را خداوند علیم و حکیم، خلق نموده و قرار داده است، و خود نیز مقهور این اندازه‌ها نیست. بلکه او بر هر چیزی "قادر" است.

\*\*\*

آیا اندیشمندان غربی نیز برای "آزادی بیان"، محدودیت‌هایی قائلند؟! منظورم در حوزه‌ی "اندیشه نظری" است، نه آن چه که آنجا عمل می‌شود.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

"عقل"، فصل مشترک بشری است، بنابراین، هیچ دانشمند، اندیشمند و عاقلی، مبتنی بر منطقی غیر عقلانی، سخن نمی‌گوید و نظریه نمی‌دهد، مگر آن که بخواهد مخاطبین را فریب دهد! یا آن که اساساً عاقل نباشد، بلکه سفیهی باشد که به حسب ظاهر عاقل معرفی شده و دیده می‌شود. چنان که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: وقتی آنها ببینی، گمان می‌کنی که حرف می‌شوند و تعقل می‌کنند، اما...!

بنابراین، همانگونه در "اسلام عزیز"، ضمن تذکر به اهمیت آزادی (حریت)، از هر لحاظی و از جمله آزادی بیان، می‌فرماید: "تمامی آزادی‌ها محدود می‌باشند"؛ و عقل نیز نه تنها این حکم را تصدیق می‌کند، بلکه مقابل این بیان حق در کلام وحی، تعظیم می‌نماید [معظمش می‌دارد].

بنابراین، اندیشمندان، دانشمندان، فیلسوفان، جامعه‌شناسان و متخصصان در عرصه‌های حقوقی، اخلاقی و رفتاری نیز اذعان دارند که تمامی آزادی‌ها، از جمله "آزادی بیان"، محدود به مرزهایی می‌باشند.

حال این که آیا این محدودیت‌ها عقلی و فطری می‌باشند، یا قراردادی و اعتباری می‌باشند، یا حقوقی و قانونی (شرعی) می‌باشند و یا حتی تحمیلی، مقوله‌ی دیگری است، اما اصل این که تمامی آزادی‌ها، از جمله "آزادی بیان" که بهتر است آن را "آزادی سخن" بنامیم، محدود می‌باشند.

اما، از آنجا که پرسش درباره‌ی نظریات غربی‌ها می‌باشد، در این پاسخ اجمالی، بحثی از چارچوب‌ها و محدودیت‌هایی که در اسلام [قرآن کریم و احادیث] وضع شده و چرایی‌هایش نمی‌نماییم و فقط به برخی از نظریات غربی‌ها اشاره می‌نماییم، و البته محقق اذعان خواهد داشت که همه همان آموزه‌های اسلام عزیز و غنی می‌باشد، چرا که معلم خداوند علیم و سخن، کلام وحی در قرآن حکیم می‌باشد.

### ● - Noravank Foundation (26.01.2016)، مقاله‌ای را تحت عنوان «آزادی بیان و

محدودیت‌های آن: معانی نظری و عملی»، منتشر نمود که چنین آغاز می‌گردد:  
 «تاکنون هیچ جامعه‌ای در جهان شناخته نشده است که استانداردهایی برای آزادی مطلق نداشت باشد. اکثر قریب به اتفاق دانش‌پژوهان در این عرصه، اذعان دارند که آزادی بیان، به معنی محدودیت است. حتی در دموکراسی‌های لیبرال امروز، هیچ ایده (نظریه‌ای) مبتنی بر آزادی بی‌قید و شرط وجود ندارد. تقریباً تمامی دانشمندان و فیلسوفان آزادی بیان - به استثنای اندکی در ایالات متحده - تأکید می‌کنند که آزادی بیان کاملاً مطلق، نه در بُعد نظری و نه در عملی، وجود ندارد - و نباید وجود داشته باشد».

در این مقاله می‌افزاید: «اگر چه همگان از آزادی بیان در یک سخنرانی، برای کشف حقیقت دفاع می‌کنند، اما خودشان اقرار دارند و استدلال می‌کنند که ممکن است این بیان، آسیب‌هایی به اعتقادات (درست) وارد نماید، ممکن است به جای سازندگی، نقش تخریبی داشته باشد؛ چنان که بیان اظهارات دروغین، دموکراسی را تخریب می‌کند و سبب می‌گردد تا دامنه‌ی تحمل کاهش یابد، شکوفایی استعدادها از بین برود، و سرزنش و بی‌احترامی به مردم، جایگزین گردد».

نویسنده، نتیجه‌ی خوبی می‌گیرد و می‌افزاید: «بنابراین، راجع به این که "آزادی بیان مطلق است یا محدود"، بحث نکنید! راجع به این که آیا باید آن را محدود نمود یا خیر نیز بحث نکنید (چون از بدیهیات است)، بلکه راجع به میزان محدودیت‌ها و استانداردهایش بحث کنید».

### محدودیت‌های نظری:

نویسنده نیز مانند اکثر اندیشمندان در عرصه‌ی "آزادی سخن"، اشاره دارد که فیلسوفان و اندیشمندان، به دو استاندارد برای محدودیت توجه دارند که عبارتند از: «آسیب و جرم». حال برخی بر "آسیب" تأکید دارند و برخی بر "جرم". یعنی برخی سخنان، به لحاظ قوانین جرم نیستند، اما به جامعه آسیب می‌زنند و برخی دیگر به لحاظ قوانین نیز جرم محسوب می‌گردند.

## محدودیت‌های عملی:

نویسنده پس از توضیحات کلی و نیز اشاره به سیستم متفاوت امریکا، می‌افزاید: «اگر چه در حقوق بشر، به آزادی مطلق بیان برای هر کسی اشاره شده است، اما همان نیز بندهای استثنا دارد؛ چنان که در پاراگراف ۳ و ...، به مسئولیت‌های خاص، محدودیت‌های قانونی، محدودیت رعایت اعتبار و حقوق دیگران، مسائل امنیتی و نظامی، بهداشت عمومی، اخلاق و ...، تصریح نموده است. پس آزادی بیان، مطلق نیست».

### ● - پروفیسور «میکائیل سندل - Michael J. Sandel»، استاد فلسفه‌ی سیاسی، و نظریه‌پرداز

"جامعه‌گرایی"، که نخله‌ی گذر از پست مدرنیسم و پسا پست مدرنیسم قلمداد شده است، در سخنرانی خود در دانشگاه هاروارد می‌گوید:

«سخنرانی آزاد، سنگ بنای دموکراسی است و آزادی بیان، به عنوان یک حق بنیادین بشری محسوب می‌گردد. اما حتی در دموکراسی نیز اختلافات در مورد "محدودیت‌های آزادی بیان" وجود دارد؛ و اکثر کشورها، قوانین محدود کننده‌ای برای آزادی سخن دارند، مانند قوانین شکایت (از تهدید، فحاشی، اتهام یا هر سخن جرمی)، یا حتی قوانین مربوط به کنترل اشکال گوناگون پورنوگرافی و ... دارند». یعنی محدودیت‌هایی تعریف و تصویب کرده‌اند. وی می‌افزاید: اما، آیا محدودیت باید بر سخنرانی آزاد قرار گیرد، یا خیر؟ و آیا مردم مجاز به گفتن و نوشتن هر چیزی که دوست دارند می‌باشند؟! حتی اگر غلط باشد و آسیب‌های عمیقی به افراد و گروه‌های آسیب‌پذیر وارد کند؟! (February 2018 .v - bbc.co.uk)

### تئوری‌های شعاری، برای دیگران!

اگر نظریه‌ها، دکترین‌ها و تئوری‌های دانشمندان غرب در حوزه‌ی علوم انسانی [از اخلاق گرفته تا سیاست]، به ویژه در نیم قرن اخیر، با دقت، بصیرت و موشکافی مورد مطالعه، تحقیق و نقد قرار گیرد، پیگیری و اصرار برای تحقق دو هدف مهم در نظریه‌ها و پیام‌نهایی آنها کاملاً مشهود است که عبارتند از:

**یک -** فلسفه‌سازی برای نظام سلطه تحت عنوان "لیبرالیسم - یا لیبرال دموکراسی"، به گونه‌ای که تمامی جنایاتش [از بمباران اتمی هیروشیما گرفته تا ایجاد گروهک‌های تروریستی چون داعش] توجیه فلسفی یا جامعه‌شناختی پیدا کند. (نظریات باومن، فوکویاما و ...)

**دو -** فریب اذهان عمومی، حتی در امریکا و اروپا، و البته در میان ملت‌ها و اتباع کشورهای در حال توسعه و پایین‌تر، به ویژه در نظام‌های فرهنگی و سیاسی مخالف، بیشتر و شدیدتر!

● - از این‌رو، چه در عرصه‌ی نظری و چه عملی، ضد و نقیض‌های فراوانی دارند و شاهدیم که تعاریف، مصادیق و تفسیر این الفاظ شعاری، برای خودشان متفاوت است از آن چه به دیگران القا می‌نمایند!

به عنوان مثال شاهدید که بافته‌ای به نام "حقوق بشر" را جایگزین قرآن کریم و هرگونه "قانون و باید و نباید عمومی" قرار داده‌اند، دولت‌ها و ملت‌ها را به عدم رعایت آن متهم، و حتی محاکمه، محکوم و مجازات می‌نمایند؛ اما خودشان نه در کشور خودشان رعایت دارند و نه در دیگر کشورها! به صراحت تمام از سعودی در برابر قتل "جمال خاشقچی" حمایت کردند و گفتند: «برای ما پول و درآمد حرف اول را می‌زند!» و البته روزانه ده‌ها یا صدها انسان بی‌گناه را نیز به خاک و خون می‌کشند و حقوق بشر برایشان ملعبه و ابزار است! سرنوشت سایر آزادی‌های شعاری، چون: آزای بیان، آزادی جنسی، آزادی ... نیز همین است! همه ریشه در منافع اقتصادی و سیاسی صاحبان قدرت و ثروت دارد. ملت‌های بیچاره نیز با کارگردانی استاد و روشنفکران غرب‌زده، بازی می‌خورند و در حالی که سرگرم بازی هستند، دچار خودزنی شده و جاده را برای نفوذ و استیلای کم هزینه‌تر، صاف می‌کنند!

\*\*\*

### بارها گفته‌اید که «اخلاق یعنی موضع‌گیری». در مورد "ادب" سوال دارم که به چه معناست؟

#### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"ادب - جمع آداب" معانی متفاوتی به خود گرفته است، تا آنجا که به علم و دانش به صورت کلی "ادب" گفته می‌شد، و نام معلومات درباره‌ی یک زبان را نیز "ادبیات" گذاشته‌اند. برخی آن را برای معنای هنر به کار برده‌اند، برخی به رسوم، آداب می‌گویند و برخی دیگر آن را به معنای تعلیم و تربیت گرفته‌اند. اما در این بحث، "ادب" در ارتباط با "اخلاق" مطرح شده است، و سؤال شده: «اخلاق یعنی موضع‌گیری - ادب یعنی چه»؟

آری، آدمی هر موضعی نسبت به هر امری یا هر چیزی که داشته باشد، می‌شود "اخلاق" او در برابر آن. حال فرقی ندارد که موضوع خداوند سبحان و ایمان به او باشد، یا یک جرعه آب برای آشامیدن، یا حقوق همسایه و شهروندان و ... تک تک این موارد "اخلاق" است و جمع آنها نیز "اخلاق کلی" را شکل می‌دهد. اما، این موضع‌گیری‌ها (اخلاق)، حتماً ریشه در امور دیگری دارند؛ چرا که موضع‌گیری هیچ‌گاه خود به خود ایجاد نمی‌گردند. ممکن است ریشه‌ی یک موضع‌گیری، "علم و آگاهی" باشد، مثل کسی که ارزش و اثر کار صادقانه علم دارد - ممکن است ریشه در ایمان و باور داشته باشد، مثل کسی که "ارزش و اثر کار صادقانه" را باور کرده است - ممکن است ریشه در نوع تربیت داشته باشد. حال خواه تربیت دینی باشد، یا فردی، یا اجتماعی و در تعامل با دیگران. مثل آن که بسیاری از مردم ما، در عین برخورداری از کمالات اخلاقی، تربیت رانندگی ندارند! یعنی نه مربیان درست آموزش داده‌اند، نه خود مربی خود گردیده است. حال از کسی که سبقت



بی جا گرفته و دیگری را به خطر انداخته، پرسید: «مگر با او دشمنی داری؟» می گوید: «خیر، اصلاً نمی شناسمش!» پس او موضع دشمنی ندارد، اما ادب رفتاری در رانندگی نیز ندارد. ممکن است مواضع، ریشه در "محبت" آدمی داشته باشند، مثل کسی که کار صادقانه را دوست دارد... و بالاخره ریشه‌ی همه به "محبت" می رسد. حال خواه محبت به خداوند باشد، یا محبت به مظاهر و متاع دنیای فانی. آن چه نجات می دهد، به کمال می رساند و سبب قرب الهی می گردد؛ همان "حب الله" است و متقابلاً «حب الدنیا رأس کلّ خطیئة»! چرا که آدمی در نهایت به سوی "محبوبش" می رود، نه به سوی "معروفش" - به سوی آن چه دوست دارد می رود، نه الزاماً به سوی آن چه می شناسد.

### سیاست:

در گذشته، "اخلاق و سیاست" را به یک معنا می گرفتند، چرا که "سیاست" نیز همان اتخاذ مواضع است؛ لذا حتی درس اخلاق، در زیر مجموعه‌ی سیاست، تحت عنوان "السیاسات"، تدریس می شد. اما یک تفاوت اصلی میان "اخلاق" و "سیاست" وجود دارد. "اخلاق" چگونگی مواضع است و "سیاست" چگونگی تدبیر و برنامه‌ریزی برای تحقق آن مواضع می باشد.

### ادب:

بالاخره این مواضع (اخلاق) و این تدابیر (سیاست)، باید در مقام "عمل" ظهور و بروز پیدا کند؛ به چگونگی این ظهور می گویند: «ادب». به عنوان مثال: به فحاشی، بی ادب گفته می شود. خب او چرا فحش می دهد. لابد در دل نسبت به آن شخص بغضی دارد، این یعنی اخلاق و موضع گیری - تدبیرش این است که مخالفت خود را با کلام ابلاغ و آشکار نماید، این یعنی سیاست - و رفتارش در ابلاغ این است که فحاشی کند. یعنی "بی ادب" است.

### ادب، ظرافت فعل است:

علامه طباطبایی رحمه الله علیه، درباره‌ی واژه‌ی ادب در عرصه‌ی رفتارها، می فرماید: «الأدب - علی ما يتحصّل من معناه - هو الهيئة الحسنّة التي ينبغي أن يقع عليه الفعل المشروع؛ إمّا في الدين أو عند العقلاء في مجتمعهم، كأداب الدعاء و آداب ملاقات الأصدقاء، و إن شئت قلت: ظرافة الفعل.» ترجمه: ادب - آن گونه که از معنای آن به دست می آید - عبارت است از: هیئت نیکویی که سزاوار است عمل مشروع، بر طبق آن صورت گیرد، یا در دین و یا در نزد خردمندان جامعه، مانند: آداب دعا کردن و آداب ملاقات با دوستان. به عبارت دیگر، ادب عبارت است از: آراستگی عمل.» (المیزان فی تفسیر القرآن: ج ۶ ص ۲۵۶)

### چند مثال:

● - تمامی انبیای الهی علیه اسلام، برای دعوت بندگان خدا به توحید و کنار گذاشتن و دوری از الحاد، کفر، شرک و بت‌های سنتی و مدرن آمده‌اند؛ بنابراین تمام توحید، در برابر تمام کفر، صف کشی و دشمنی دارد. از دستور روشن‌گری بت‌پرستان داریم، تا حتی جنگ با آنها در مقابله با ظلم و حملات آنها در جنگ‌های سخت و نرم؛ از بت شکنی داریم، تا ساقط نمودن سران کفر. اما اجازهی فحش دادن به آنها و به مقدسات‌شان را نمی‌دهد. این یعنی "ادب" در چگونگی برخورد با کفر، شرک، نفاق، ظالم، جانی و ... .

● - در روابط خانوادگی، حتماً و یقیناً تصمیم به "طلاق" پس از شدت اختلافات اتخاذ می‌گردد؛ اما می‌فرماید: نه تنها تا آنجا که ممکن است، همسرت را طلاق نده، بلکه باید مهرش را بدهی، زیادت‌تر هم بدهی، از خانه‌اش بیرون نکنی تا تکلیفش مشخص گردد، وقت رفتن از خانه، از مال دنیا چیزی به او بدهی که گرفتار نشود و ...؛ اینها یعنی "ادب" در امر طلاق، متارکه و جدایی دو همسر.

● - نه تنها نفروده که حتماً باید در هر امری، از پدر و مادر اطاعت کنی، بلکه تصریح دارد که اگر خلاف حکم خدا را گفتند و خواستند، به هیچ وجه ترجیح مده و اطاعت مکن؛ اما فرموده: «به آنها نیکی کن، و با ادب با آنها صحبت کن، مبادا حتی یک اُف به آنها بگویی، به ویژه وقتی پیر می‌شوند و متواضعانه، بال رحمت بر آنها بگشای»، **این یعنی "ادب"**؛ و نکته‌ی قابل توجه و تأمل آن که نفرومود این یک نصیحت فضیلتی می‌باشد، بلکه فرمود: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ» ، یعنی این فرمانی است که نتایج تکوینی و تشریحی رعایت و یا عدم رعایت آن، حتمی می‌باشد:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْنَهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (الإسراء، ۲۳)

**ترجمه:** و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید؛ و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگووارانه به آنها بگو!

«وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (همان، ۲۴)

**ترجمه:** و بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!»

● - حال ممکن است کسی بگوید: پدر یا مادر من آدم بدی است، اصلاً کافر، فاسد و فاسق است، یا به من خیلی ظلم کرده است ... حال چه؟! پاسخ این است که ممکن است تمامی این داورهای تو درست باشد و بالتبع در دل او را دوست نداشته باشی [مواضع]، اما طرف تو، آنها نیستند، بلکه خداوند است، پس بر اساس تأدیب الهی عمل کن و اوست که شاهد است و نتیجه می‌دهد.

### چند حدیث درباره ادب:

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله: «أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ وَ عَلِيُّ أَدِيبِي، أَمَرَنِي رَبِّي بِالسَّخَاءِ وَ الْبِرِّ وَ نُهَانِي عَنِ الْبُخْلِ وَ الْجَفَاءِ وَ مَا شَيْءٌ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ الْبُخْلِ وَ سُوءِ الْخُلُقِ، وَ إِنَّهُ لِيُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ» (مکارم الاخلاق ص ۱۷)

**ترجمه:** من ادب آموخته خدا هستم و علی، ادب آموخته من است. پروردگار مرا به سخاوت و نیکی کردن فرمان داد و از بخل و سختگیری بازم داشت. در نزد خداوند عزوجل چیزی منفورتر از بخل و بد اخلاقی نیست. بد اخلاقی، عمل را ضایع می کند، آن سان که سرکه عسل را.

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: «عَلَيْكُمْ بِالْأَدَبِ، فَإِنْ كُنْتُمْ مُلُوكًا بَرَزْتُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ وَسَطًا فُتُّتُمْ، وَ إِنْ أَعْوَزْتُمْ الْمَعِيشَةَ عِشْتُمْ بِأَدَبِكُمْ» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰، ص ۳۰۴، ح ۴۸۳)

**ترجمه:** ادب بیاموزید، زیرا که [در این صورت] اگر پادشاه [برخوردار از ثروت، شوکت و مکننت] باشید، برجسته می شوید، اگر میانه باشید، سرآمد می شوید و اگر تنگ دست باشید، با ادبتان گذران زندگی می کنید.

امام رضا علیه السلام: «عَنْ دَعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَرَ لَهُ بِشَيْءٍ، فَأَخَذَهُ وَ لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ. قَالَ: فَقَالَ لَهُ: لِمَ لَمْ تَحْمَدِ اللَّهَ؟! قَالَ: ثُمَّ دَخَلْتُ بَعْدُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَرَ لِي بِشَيْءٍ، فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ. فَقَالَ لِي: تَأَدَّبْتَ» (کافی (ط-الاسلامیه) ج ۱، ص ۴۹۶، ح ۸)

**ترجمه:** دعبل بن علی به خدمت امام رضا علیه السلام رسید و امام امر فرمودند انعامی به او بدهند. دعبل آن را گرفت، اما خدا را سپاس نگفت. امام به او فرمودند: چرا خداوند را سپاس نگفتی؟! دعبل گفت: پس از مدتی بار دیگر خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و ایشان فرمودند انعامی به من بدهند. من گفتم: خدا را سپاسگزارم. امام به من فرمودند: ادب را به جا آوردی.

● - بنابراین، "اخلاق" موضع گیری است که به درون [قلب] مرتبط است، و "ادب"، چگونگی رفتار عملی در ظهور و بروز مواضع می باشد، ادب، همان ظراف عمل است، انجام نیکو و پسندیده [متین، حکیمانه و فاضلانه]ی اخلاق، در عرصه ی عمل می باشد.

یکی می شود حرّ! در موضع مخالف و حتی دشمن قرار دارد! علم، شناخت و بالتبع ایمان درست و حسابی هم ندارد که راه امام زمانش را می بندد؛ اما همین قدر می داند، باور دارد و عمل می کند که در مقابل فرزند فاطمه علیها السلام، "ادب" به خرج دهد و همین ادب نجاتش می دهد و به مقام مجاهدت در رکاب ایشان و شهادت در سپاه ایشان می رسد.

دیگری می شود آن که توحید، نبوت، معاد، پیامبر، امام، قرآن و ... همه را قبول دارد، اما حتی با خدا هم بی ادب حرف می زند و بعد گله مند می شود که چرا خدا حرف مرا گوش نکرد؟! این چه خدایی است و ...؟! از پایین به

بالا فرمان می‌دهد و نامش را "دعا" می‌گذارد، انتظار اطاعت ربّ از مریوب دارد و نامش را "استجابت" می‌گذارد؛ اما این بی‌ادبی سبب می‌گردد که دعایش، یا حتی نمازش، از سرش بالاتر نرود!

\*\*\*

روح که از بدن خارج میشه، در عالم برزخ وارد جسم مثالی میشه و این نشون میده که ما هنوز زنده هستیم و نمردیم. می‌خواستیم بینم پس چه جوری میشه که ما در دنیا می‌گیم فلانی مُرد. در صورتی که ما نمردیم. پس چرا می‌گیم مرگ و اینکه انسان‌ها می‌میرند. سوال دوم من این هست که از جسم مثالی چیزی نمی‌دویم. می‌خواستیم بینم جسم مثالی دیگه چیه؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همین قدر که می‌گویید: «روح از بدن خارج می‌شود»، یعنی بین [روح و بدن] فرق است. چنان که شاهدیم، در همین عالم دنیا نیز نیازها، لذت‌ها و ناراحتی‌های روحی با بدنی متفاوت است. بدن هیچ‌گاه از کتاب خواندن لذت نمی‌برد و چه بسا مطالعه سبب خستگی چشم او گردد؛ و هیچ‌گاه به خاطر دوری یک عزیز، دل‌تنگ نمی‌شود - چنان که روح هیچ‌گاه از خوردن یک خوراک لذت نمی‌برد و چه بسا شکم پر، باعث آزار و اذیتش نیز بشود.

● - البته اصطلاح «خروج روح از بدن» نیز نادرست است، چرا که روح [مثل اعضای داخلی] در داخل بدن نیست که هنگام مرگ از آن خارج شود! ماده نیست که در درون ماده‌ای دیگر جای بگیرد؛ بلکه روح، مجرد و بسیط است،

● - رابطه‌ی روح با بدن، رابطه‌ی "احاطه کامل" و "تعلق شدید" می‌باشد؛ اصل آدمی روح اوست و بدن برای او، یک ابزار مناسب، جهت زندگی در دنیای مادی می‌باشد.

به عنوان مثال: به فضانورد و یا غواصی نگاه کنید که از جوّ زمین خارج شده و یا به اعماق اقیانوس‌ها فرو رفته است. او لباس مخصوصی دارد و به وسیله تجهیزات الکترونیکی گفت و شنود می‌نماید و ... روح نیز با ابزاری به نام "بدن"، شرایط زندگی در زمین (عالم ماده) را پیدا می‌کند.

● - اصل آدمی روح اوست، نه بدنی که از خاک خلق شده و در خاک می‌پوسد و سپس در چرخه‌ی این طبیعت، به اشکال دیگری در می‌آید، و در همین طبیعت نیز مدتی نوزاد است و مدتی کودک، جوان یا پیر؛ گاه سالم است و گاه بیمار - گاه تمامی اعضا را دارد و گاه یکی یا برخی از آنها را از دست می‌دهد.

روح

آنگاه که خداوند متعال اراده نمود انسان را با قابلیت خلیفه الله شدن خلق نماید، ابتدا کالبدش را از گِل خلق نمود. البته نه مانند مجسمه سازی ما، بلکه کالبدی که شامل تمامی اعضا و اجزای بدن و قابلیت هایش بود. اما تا این حد، فقط یک کالبد خاکی بود و ارزش چندانی در مقابل سایر موجودات خلق شده، از حیوان گرفته تا فرشتگان نداشت؛ چرا که آنها زنده بودند. لذا به ملائک فرمود: وقتی از جانب خود، در او "روح" دمیدم و برخاست [زنده شد]، به او سجده کنید. یعنی عظمتش به خاطر روح اوست.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص ۷۲ و الحجر ۲۹)

**ترجمه:** هنگامی که کار هماهنگ بخشی آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (به امر خود) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!.

### مرگ:

بنابراین، مرگ (موت) برای بدن رخ می دهد نه برای روح. یعنی آن رابطه‌ی «احاطه‌ی کامل و تعلق شدید»، قطع می شود. دیگر بدن برای روح، حکم یک ابزار برای زیست در این جهان را ندارد، چرا که زیستگاه آدمی تغییر یافته و دیگر نیازی به این بدن ندارد. پس او را به عالم دیگری (برزخ) می برند و بدنش را در همین دنیای مادی باقی می گذارند. خودش هست و بدنش می پوسد.

برای مثال می توانید به فرآیند حیات حشرات دو زیستی بنگرید؛ مانند کرم ابریشم که پس از خروج از لارو، کرم می شود، و سپس آن قالب را رها کرده و پروانه می شود. روح نیز به واسطه‌ی این بدن، در عالم ماده زندگی و رشد می نماید و در یک مرحله نیز بدن را رها کرده و به زندگی ادامه می دهد، البته در عالم دیگری که برای زندگی در آن، نیازی به بدن خاکی ندارد.

مرگ "موت"، مانند حیات، خلق شده است «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ - همان که حیات و مرگ را آفرید / الملک، ۲». لذا چیزی است که هم انسان به سوی او می رود و هم او به سوی انسان می آید، و پس از تلاقی، آدمی از آن عبور می کند و به حیات ادامه می دهد.

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (الجمعة، ۸)

**ترجمه:** بگو: «مرگ، همان که از آن فرار می کنید، سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می شوید؛ آنگاه شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد!»

### انسان نمی میرد:

پس، انسان نمی میرد، بلکه بدنش می میرد و خودش از عالمی به عالم دیگر برده می شود.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «به هنگام مرگ، فرشته‌ی موکل مرگ هر کسی می‌آید او را تماماً تحویل می‌گیرد»؛ پس روح هست و زنده است که او را تحویل می‌گیرند و به عالمی دیگر می‌برند:

«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (السجدة، ۱۱)

ترجمه: بگو: «فرشته مرگی که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس شما را بسوی پروردگارتان بازمی‌گردانند.»

### وفات و موت:

ما در ترجمه قرآن کریم (ادبیات عرب) به زبان فارسی و یا هر زبان دیگری، با مشکلات فراوانی مواجه هستیم، که از جمله آنها: کمبود کلمات جایگزین از یک سو - و بالتبع به یک معنا ترجمه نمودن کلمات متفاوت از سوی دیگر هستیم. چرا که در مقام ترجمه، نمی‌شود توضیح داد و یا تفسیر نمود.

از این رو، کلمات "وفات" و "موت" را به یک کلمه‌ی "مردن" ترجمه می‌نماییم. مفهوم حاصل می‌گردد، اما به هنگام مطالعه و تحقیق و شناخت درست، با مشکل مواجه می‌گردیم.

\*- کلمه‌ی "فوت" که آن را نیز "مردن" ترجمه می‌کنیم، غلط مصطلح است، چرا که "فوت" یعنی "گم شدن" و برای موجودی که به امر خداوند علیم و حکیم خلق شده است، گم شدنی در کار نیست، نه در دنیا و نه در آخرت. چنان که در مورد مؤمنان و معذبین فرمود که گم شدنی در کار نیست:

«وَأَلْو تَرَىٰ إِذْ فُرِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» (سبأ، ۵۱)

ترجمه: اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می‌شود اما نمی‌توانند (از عذاب الهی) بگریزند (گم شوند)، و آنها را از جای نزدیکی (که حتی انتظارش را ندارند) می‌گیرند (از درماندگی آنها تعجب خواهی کرد)!

\*- اما "وفات" هست و آن "تحویل گرفتن" نام می‌باشد. یعنی روح را تماماً تحویل می‌گیرند و می‌برند و حتی دیگر اختیاری (مانند دنیا) نخواهد داشت. حال روح برخی را خداوند متعال خود بدون واسطه تحویل می‌گیرد «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»؛ و روح برخی دیگر را به واسطه‌ی فرشته مرگ (حضرت عزرائیل علیه السلام) و یا فرشتگان زیر مجموعه‌ی او تحویل می‌گیرد، لذا آنها را جمع بسته و می‌فرماید: «تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ»؛ و در نهایت نیز این خداوند است که تحویل می‌گیرد.

\*- "موت"، در فارسی، همان "مرگ" است. یعنی همان حادثه‌ای که لحظه‌ی "وفات" رخ می‌دهد. لذا در قرآن کریم "وفات و موت" را جداگانه و مستقل ذکر نموده است «يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ - فرشته‌ی مرگ، شما را تحویل می‌گیرد.»

### بدن و صورت مثالی:

پس، معلوم که آدمی، خودش (روحش) نمی‌میرد، بلکه بدنش می‌میرد؛ و این که ما در این عالم می‌گوییم «فلانی مُرد»، یعنی دیگر با بدنش در این دنیا زندگی نمی‌کند، بلکه به عالم دیگری رفته است. اما اهل آن عالم نمی‌گویند: «فلانی مُرد»، بلکه می‌گویند: «فلانی هم آمد».

ما در این عالم، متشکل از "روح، جسم و شکل" هستیم و تفاوت اجسام را ابتدا با تفاوت شکل‌شان تشخیص می‌دهیم. چنان که گیاهان و حیوانات همه از یک سنخ هستند، اما تفاوت آنها را ابتدا با شکل‌شان تشخیص می‌دهیم؛ می‌گوییم: «این درخت سرو است و آن چنار»، یا می‌گوییم: «این فیل است و آن زرافه».

جسم آدمی نیز دارای "شکل" است که به آن "صورت"، یعنی "چگونگی هویت ظاهری" نیز گفته می‌شود و تشخیص آنها ابتدا با همین "شکل" ممکن می‌شود.

آنگاه که "مرگ" فرا می‌رسد، روح از بدن [جسم]، مفارقت می‌یابد، پس، روح و شکل باقی می‌مانند؛ و به این شکلی که جسم ندارد، «**بدن مثالی**» گفته می‌شود.

### مثال مشهود:

آدمی حق دارد که برای هر شناختی، نمونه‌ای مشهود در همین عالم ماده بخواند. اگر کسی دریا را نبیند، هیچ عکس و فیلمی از آن ندیده باشد، حتی آب را نیز به عنوان یک مصداق کوچک ندیده باشد، هر چه به او توضیح دهند که دریا چیست و توصیفاتش را بگویند، برایش قابل درک نخواهد بود؛ چنان که اگر خودش علم، حکمت، زیبایی، جود، کرم و ... نداشته باشد، درکی از این اسمای الهی نخواهد داشت.

از این رو، خداوند متعال، عالم خواب و دیدن رویا در خواب را شبیه مرگ قرار داد. بدن در جای خودش باقیست، اما روح به حرکت در می‌آید - این روح در عالم خواب، شکل دارد، اما بدن ندارد - حتی شهر و بناهایی که می‌بیند، یا انسان‌ها و حیواناتی که در خواب می‌بیند، همه شکل دارند، اما جسم ندارند و آنها را با شکل‌شان تشخیص می‌دهد. این روح در عالم خواب، خوراک یا میوه می‌خورد و لذت می‌برد، با حوادث هولناکی مواجه شده و می‌ترسد، اما هیچ کدام جسم ندارند. به این می‌گویند: "بدن مثالی". یعنی روح با بدن شکل‌داری هست، اما جسم ندارد.

تفاوت وفات و مرگ، و نیز شباهت بسیار نزدیک "خواب با مرگ"، در یک آیه بیان شده است و آن را نشانه (آیه) برای اهل تفکر [کار ذهن روی معلومات، برای رسیدن به مجهولات و معلوم کردن آن برای خود]، جهت شناخت بیشتر قرار داده است:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الزمر، ۴۲)



ترجمه: خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می‌ستاند و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می‌کند]؛ پس آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می‌دارد و آن دیگر [نفس‌ها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] بازپس می‌فرستد. قطعا در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی [برای خداشناسی، معاد شناسی، خود شناسی، حیات شناسی ...] است.

\*\*\*

نوجوان دهه هشتادی هستم؛ چگونه باید در میان همکلاسی‌هایم که واقعا شهوت برآنان غلبه کرده است و به راحتی گناه می‌کنند، رفتار کنم که خدایی نکرده توسط من، دین و اسلام از نظرشان بدجلوه داده نشود؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

خوب است که نگرانید مواضع و عملکرد شما به عنوان یک مسلمان، ضدتبلیغی برای اسلام نباشد، اما در ضمن باید دقت شود که مهم مقبولیت در نزد پروردگار عالم و بالتبع رسول الله و اهل عصمت علیهم السلام که «شاهد» ما هستند می‌باشد، نه مقبولیت نزد دیگران، آن هم اگر اهل غفلت و گناه باشند! ممکن است کسی از اسلام و هیچ جلوه‌ای از اسلام خوشش نیاید! ما که نباید خوشایند او را ملاک قرار دهیم. خداوند متعال می‌فرماید: برخی هر گاه نامی از خدا و وحدانیت او به میان می‌آید، حالشان به هم می‌خورد؛ اما اگر بحث عوض شود و سخن از محبوب‌های آنها به میان آید، خوشحال و بشاش می‌شوند:

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (الزمر، ۴۵)

ترجمه: و چون خدا به تنهایی (به وحدت، به إله نبودن هیچ چیزی جز او) یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منزجر [متنفر و بیزار] می‌گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند، بناگاه آنان شادمانی می‌کنند. به چند نکته توجه فرمایید:

**الف -** چه در این سن و چه در سنین بالاتر و حتی سالخوردگی، سعی نمایید که توجه اولیه شما، به خودسازی باشد؛ به کسب کمالات [علم، حکمت، معرفت، اخلاق، تقوا] و گذر از نقص‌ها و کاستی‌های خودتان باشد و کاری با دیگران نداشته باشید که آیا عقلانیت بر آنها حاکم است، یا شهوت بر آنان غلبه نموده است؟

**ب -** همیشه و در هر زمان، مکان و موقعیتی، سعی نمایید که عبادت و اطاعت شما از خداوند متعال، خالصانه برای خودش باشد، نه برای جلوه نزد دیگران. هر گاه کسی خالص بود، دیگران با دیده نیکو و محترم به او می‌نگرند، حال خواه از او چیزی بیاموزند و همراهی داشته باشند، خواه از او دروی گزینند و یا حتی مخالف باشند. مؤمن، آینه‌ی تجلی نور خداست و نور خدا روشن می‌کند، چه بخواهند و چه نخواهند.

**ج -** تمامی همکلاسی های شما در دبیرستان و سپس در دانشگاه، انسان هایی هستند که بیشتر آنان مسلمان نیز هستند، اگر چه ناآگاه و اسیر هیجاناتی شده باشند که به ویژه در این سنین، شدت دارد.

بنابراین، دوستی برای خدا [که بالتبع به اندازه خواهد بود]، خوش اخلاقی، شادابی و نشاط، دلسوزی در پاسخ سؤال، مشورت و راهنمایی، آن هم با سخنان حکیمانه و لحن مهربانانه، جاذب است. اگر چه نپذیرند.

**د -** در مقام دعوت، روشنگری، ارشاد، ذکر (تذکر = یادآوری) و ...، خداوند متعال می فرماید: اولاً به خدا دعوت کنید (نه به خودتان یا ...). - ثانیاً این دعوت مبتنی بر حکمت باشد که حتماً مقبول عقل واقع می شود [اگر چه در عمل عقلانیت به خرج ندهند] - ثالثاً اگر بحثی در گرفت و حتی به جدال کشیده شد، جدال شما به بهترین شیوه باشد، یعنی مبتنی بر عقل، استدلال، اخلاق و صبر (تحمل و استقامت) باشد - رابعاً دنبال نتیجه نباشید؛ انتظار نداشته باشید که حتماً همگان تأیید کنند، قبول کنند و متغیر گردند!

دقت نمایید که به فرموده ی امام خمینی رحمه الله علیه، «ما مأمور به تکلیف هستیم، نه به نتیجه!» مگر همگان دعوت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را که اسوه ی حسنه در علم، حکمت، اخلاق و سایر کمالات بودند پذیرفتند که دعوت دیگران را بپذیرند. پس هدایت کار خداست، نه کار ما؛ و او آگاه است که کدام بنده اش هدایت شدن را دوست دارد و قابلیت هدایت را در خود از بین نبرده است:

« اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِهِمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ » (التَّحَلُّ، ۱۲۵)

**ترجمه:** با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت یافتگان داناتر است.

**ه -** در کار خوب، خواه تحصیل علم باشد، یا ورزش و تفریح سالم، همراهی کنید - با نشاط باشید - مشارکت و تعاون داشته باشید - خودتان آغاز کنید و به همراهی بخوانید؛ و در مواضع یا کار نادرست، نه در گناه همراهی کنید - نه گناه را به خاطر جذب آنها، با رفتار، سخن و حتی یک لبخند، تأیید نمایید. نه پرخاشگر باشید - و نه منزوی! و همیشه تقوای الهی را پیشه نمایید، چنان که فرمود:

«... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ...» (المائدة، ۲)

**ترجمه:** و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید ...

● - و خلاصه آن که متوجه خود و خدای خود باشید - هدف رشد و قرب الهی باشد - در تحصیل علم از یک سو، و خودسازی [که به رعایت احکام و عبادت خالصانه حاصل می گردد] بکوشید.

● - البته تعامل با دیگران [آداب معاشرت]، ضمن بصیرت و تخصص، "هنر" هم می‌خواهد. تبلیغ و دعوت، به غیر از علم و عمل به آن چه دعوت می‌کنیم، ظرافت و نازک بینی هم می‌خواهد. می‌گویند: «طلبه‌ای به شدت بیمار و بستری شد، دوستان طلبه‌اش به دیدارش (عیادتش) رفتند و یکی از آنها به جای روحیه دادن، امیدافزایی و نشاط، برایش آیه‌ی «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ - هر جانی، مرگ را می‌چشد» را خواند! خب، این دیگر اوج نادانی و کج سلیقه‌گی است.

### خاطره:

دوستی می‌گفت: در دوران گذشته (رژیم پهلوی)، شرایط و محیطی بسیار بدی داشتیم و تمامی همکلاسی‌ها، مبتلا به فساد جنسی بودند. من و چند نفر از دوستانم، قرار گذاشتیم که تا حد ممکن، در ارشاد این همکلاسی‌ها بکوشیم.

پس از مدتی، دوستان گفتند: «چرا بچه‌ها با تو دوست می‌شوند، پای حرفت می‌نشینند، به جای مراکز فساد، با تو به زیارت (امامزاده صالح علیه السلام) می‌آیند...، اما از ما دوری می‌گزینند؟! پاسخ داد: اولاً من از آنها بدم نمی‌آید، دوست‌شان دارم، پس دلم می‌سوزد - ثانیاً با آنها به گردش و تفریح و ورزش سالم می‌روم - ثالثاً به مشکل و ناهنجاری‌اش توجه دارم. او گرفتار شهوتش شده، شما به او اثبات وجود خدا می‌کنید! مگر او در وجود خدا شک و تردید دارد؟! خیر، بلکه گرفتار شده و در باتلاقی فرو رفته، و شما باید اولاً به او بفهمانید که در باتلاق است و نه در گلستان و ثانیاً کمک کنید تا از آن باتلاق رهایی یابد. در چنین حالتی است که حرف از خدا، یاد خدا، محبت و مهربانی و بخشش خدا، یاری و نصرت خدا در نجات و رشد و کمال، عشق به تقوای الهی و تقرب، یاد معاد و لقاء الله و... تأثیر می‌گذارد. نه این که او درگیر شهوتش باشد و شما برایش از برهان علیت، برهان نظم و... بگویید.

\*\*\*



## تاریخ-آذر ۹۷

چرا به ما شیعه جعفری می‌گویند، مگر علوی یا ... نیستیم؟ آیا دانشگاه ایشان با ۴ هزار شاگرد واقعیت دارد؟ آیا اسم و اثری هست؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

شیعه‌ی علوی، فاطمی، حسنی، حسینی و ... علیهم السلام، هیچ فرقی با هم ندارند، مادامی که شیعه ابلاغ رسول اعظم صلوات الله علیه و آله را در مواقف گوناگون و از جمله غدیر خم دریافت و درک کرده باشد، دوازده امامی (اثنی عشری) باشد و بر اعتقادات خود استوار و بر بیعت خود پایبند بماند. بنابراین، در تقسیم‌بندی مذاهب ایجاد شده در اسلام، در اصل به ما «شیعه اثنی عشری = دوازده امامی» می‌گویند.

توصیف به «شیعه‌ی جعفری»، دلایل گوناگونی دارد، از جمله آن که نه تنها گروه‌ها، فرق و مذاهب گوناگونی در میان مسلمانان ایجاد شده بود، بلکه حتی شیعیان نیز به چند گروه و از جمله چهار امامی و ... تقسیم شده بودند، و با این نام مشخص می‌شد که این گروه از شیعه، به امامت ائمه‌ی اطهار تا امام صادق علیهم السلام، که امام زمانشان بود، اعتقاد دارند.

علت پایداری این نام تا کنون نیز بیشتر به دلیل اصلاح و اکمال اصول عقاید و نیز تدوین و تدریس فقه (احکام) توسط امامان باقر و سپس صادق علیهما السلام می‌باشد، لذا «فقه جعفری» نام گرفت.

### مرور اجمالی:

- - به محض رحلت خاتم الأنبياء و المرسلین، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، اختلاف و بالتبع تفرقه و گروه‌گرایی شدن مسلمانان آغاز شد؛ و با تشکیل سقیفه، خط و مصداق ولایت، امامت و خلافت (حکومت) نیز از آن چه توسط ایشان ابلاغ شده بود و بر آن عهد و بیعت گرفته شده بود، خارج شد.
- - نقل حدیث، از همان زمان خلیفه‌ی اول (ابوبکر) ممنوع شد. خلیفه دوم (عمر) در همان زمان، به بهانه‌ی جلوگیری از ایجاد اختلاف دستور داد: «کسی حق ندارد حدیثی نقل کند، همه بگویند: «گفانا کتاب الله - کتاب

خدا برای ما کافیهست!»! و این در حالی است که ایشان فرموده بودند که «کتاب و امام» از هم جدا شدن نیستند. در هر حال، هر سه خلیفه، به شدت با کتابت و نقل احادیث مخالفت می کردند! (ذهبی، تذکره الحفاظ، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۹)

شدت ممانعت به جایی رسید که خلیفه دوم، وقتی متوجه شد که به رغم اعلام رسمی ممنوعیت کتابت و انتشار حدیث [از سوی دستگاه خلافت]، عده‌ای در داخل و خارج از مدینه احادیث نبوی را برای مردم نقل می کردند، خروج بدون اجازه اصحاب از مدینه و نقل حدیث را نیز ممنوع اعلام کرد. (ذهبی، تذکره الحفاظ، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۱-۱۲)

● - جریان انحراف به همین جا ختم نشد، بلکه امیرالمؤمنین علیه السلام ترور شد، و پس از شش ماه از خلافت امام حسن مجتبی علیه السلام، فتنه کار خودش را کرد، و معاویه لعنة الله علیه حاکم بر سراسر جهان اسلام گردید! شدت مخالفت او تا حدی بود که حتی دستور داده بود مردم در قنوت نماز، امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن و سب نمایند!

● - این انحراف، به کربلا، عاشورا، ترور دسته جمعی اهل بیت (امام حسین، خانواده و اصحاب اندک) انجامید، و پس از آن نوبت به حکومت عبدالملک و شیعه کُشی توسط حجاج بن یوسف و ... رسید. خوارزمی در کتاب رسائل خود، شرح جامعی از شهادت علویان و شیعیان و ظلم‌هایی که بر آنان روا داشته می شد، به رشته تحریر آورده است. می نویسد (تلخیص): «هیچ شهری از شهرهای کشور اسلامی نیست، مگر آنکه مظلومی در آنجا به شهادت رسیده و اموی و عباسی در قتل او شریک‌اند...؛ (حجاج)، بنی‌هاشم را به بازی گرفته، بنی فاطمه را تهدید می کرد و شیعیان علی (علیه السلام) را می کشت و آثار اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را محو می نمود». (رسائل ابی بکر الخوارزمی، ص ۱۶۴ - ۱۶۵)

### دوران امام صادق علیه السلام:

بنابراین، می توان گفت که "اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله"، در طی این چند سال، به طور کلی وارونه شده بود! اما قدرت بنی امیه در زمان امام باقر علیه السلام، به ضعف و افول کشانده شد و این بهترین فرصت، برای تبیین دوباره، تدریس و تبلیغ بود.

ضعف بنی امیه و کشمکش سیاسی [که همیشه با انواع فتنه‌ها، جو سازی‌ها، شایعات، خرافات، تطمیع‌ها و تهدیدها (جنگ نرم) پیش می رود]، سبب گرفتاری بنی امیه و نیز تمرکز کمتر بر تحت فشار و دشمنی قرار دادن امام عصر (صادق علیه السلام) گردید، و امامت ایشان نیز با آغاز دوران حکومت بنی عباس مقارن گردید، که آنها نیز در ابتدا، مشکلات بیشتری داشتند. لذا ایشان از این فرصت، نهایت استفاده را برای تدوین، تدریس، تبلیغ و ترویج عقاید صحیح و نیز تدوین فقه اسلامی بردند.

## دانشگاهی با چهار هزار شاگرد:

هر ذهنی به هنگام تفکر، قبل از تصدیق با تصور مواجه می‌گردد، اما خطا وقتی رخ می‌دهد که تصور را در ذهنش، منطبق با شرایط روز خود ترسیم و تصویر می‌نماید!

از این رو، گمان می‌شود که لابد ایشان یک دانشگاه بزرگی چون دانشگاه تهران، یا حوزه علمیه قم، تأسیس نمودند و از چهار هزار دانشجو ثبت نام به عمل آورده و آنها را یکجا جمع نموده و به آنان تدریس می‌نمودند! البته تدریس در مجسد کوفه، کمتر از این نیز نبود.

پس مسئله اینگونه نبود، بلکه ایشان در طی ۳۴ سال امامت، همه روزه جلسات متعدد تدریس در رشته‌های گوناگون (تفسیر، حدیث، فقه، ادبیات، تاریخ، مباحث کلامی، ریاضی، علوم طبیعی و ...) داشتند که آوازه‌ی آن چنان بلند شد بود که دانشمندان و دانش‌پژوهان، حتی از مذاهب گوناگون، نزد ایشان، در رشته‌ی مورد نظر خود تعلیم می‌دیدند.

ایشان هم چنین جلسات بحث با پیروان اندیشه‌های یونان، پیروان ادیان، پیروان مباحث نظری متفاوت در اسلام (جبريون و ...) و هم چنین کفار (ماتریالیست‌های) نظریه‌پرداز و شبهه افکنی (چون ابن ابی العوجاء) برگزار می‌نمودند و البته دانشمندان علوم طبیعی و تجربی، از نجوم گرفته تا طب و شیمی (مانند جابر بن حیان - معروف به پدر شیمی آلی) نیز از محضر ایشان بهره می‌بردند.

"حسن بن علی بن زیاد و شاء" می‌گوید: «یکی از پایگاه‌های مهم تدریس ایشان، مجسد کوفه بوده است و من خودم نهمصد تن از شاگردان ایشان در آن مسجد را درک کرده‌ام که همگی از ایشان نقل حدیث می‌نمودند». (رجال النجاشی / ۳۹ - ۴۰).

ابو حنیفه، بنیانگذار مذهب حنفی، که اهل سنت به او "امام اعظم" می‌گویند نیز دو سال نزد ایشان تحصیل کرده است؛ که خود می‌گوید: «اگر آن دو سال نبود، نعمان ابوحنیفه هلاک می‌شد» (الصواعق المحرقة / ۱۲۰؛ أبو حنیفة حیاته ، عصره آراه و فقهه / ۱۰۶)

وی درباره‌ی آگاهی مردم از فقه اسلامی و اثر تدریس آن حضرت می‌گوید: «اگر جعفر بن محمد نبود، مردم احکام و مناسک حج شان را [نیز] نمی‌دانستند» (من لا یحضره الفقیه، ۲ / ۵۱۹)

● - بنابراین، چهار هزار شاگرد، مجموع افراد شناخته شده‌ای است که نزد ایشان تلمذ کردند، در نقل روایت از ایشان معتبر بودند و اسامی آنان موجود است و از برخی نیز رساله یا کتابی باقی مانده است؛ هر چند که بسیاری از آنان، شیعه و یا حتی مسلمان نبوده‌اند؛ چنان که ابن شهر آشوب می‌نویسد: «محدثان اسامی راویان ثقه‌ای که با وجود اختلاف نظرات و اعتقاداتشان، از امام صادق (ع) نقل می‌کردند را چهار هزار نفر دانسته‌اند» (ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۲۴۷)

\*\*\*

در پاسخی گفتید که انجیل‌هایی که مسیحیان در اختیار دارند پنج‌تاست و اکنون نیز سخن از ششمین آنها مطرح شده. میشه نام این پنج انجیل و ششمین آن را هم بگید؟ چون تا آنجا که من می‌دانم انجیل‌های مسیحیان چهارتاست، (متا و یوحنا و لوقا و مرقس) و انجیل‌های دیگری هم بوده که بعضی از آنها کشف شده که انجیل برنابا یکی از آنهاست. در ضمن می‌خواهم بدانم انجیل خود حضرت عیسی چه شده؟ و آیا دلیلی بر حقایق انجیل برنابا وجود دارد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خودتان پس از نام بردن از پنج انجیل اصلی (متا، یوحنا، لوقا و مرقس)، تصریح نمودید که انجیل "برنابا" نیز کشف شده است؛ پس تا اینجا می‌شود پنج انجیل!

**الف -** از کشف انجیل دیگری به نام «انجیل مریم علیهاالسلام - Gospel of Mary» نیز خبر داده‌اند که در سال ۱۸۹۶، در قاهره کشف گردیده است، در کتابخانه "نگ هامدی" نگهداری شده و تا سال ۱۹۵۵ اجازه انتشار نیافته بود. این انجیل به زبان یونانی و قبطی نوشته شده است.

**ب -** بی‌تردید، یک پیامبر، بیش از یک کتاب نیاورده است و مقصود از کتاب، الزاماً این نیست که کتابی مانند آن چه ما در دست داریم، از آسمان نازل شده باشد، هر چند که الواحی برای حضرت موسی علیه السلام، نازل گردید؛ بلکه "کتاب"، همان مجموعه‌ی وحی است که توسط انبیا بیان شده، و سپس توسط خودشان یا جانشینان و اصحاب‌شان نوشته شده است. چنان که قرآن کریم، توسط کاتبان وحی نوشته می‌شد و به ایشان عرضه می‌گردید، تا صحت آن تأیید شود.

### اعتبار اناجیل:

بنابر این، اگر چهار، پنج، شش یا حتی ده انجیل وجود داشته باشد که عین هم باشند و فقط نویسندگان آن متفاوت باشند، مانعی ندارد، چنان که امروزه ناشرین متعددی برای یک متن وجود دارند. اما اگر در آنها حتی یک کلمه مورد اختلاف باشد، به اعتبار تمامی آنها خدشه وارد می‌کند.

بنابر این، نه تنها برای انجیل برنابا، بلکه برای اثبات حقایق هیچ انجیلی، دلیل متقنی در دست نمی‌باشد.

### دو راه بیشتر نداریم:

ما که در آن زمان نبودیم تا شخصاً بشنویم انبیای گذشته علیهم السلام چه فرمودند؟! حتی به پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله می‌فرماید: «تو آن زمان نبودی که شاهد باشیم، بلکه ما به تو وحی می‌کنیم»؛ بنابراین، برای اعتبار



سنجی تورات و انجیل و هر کتاب دیگری که به نام کتاب آسمانی انبیای الهی علیهم السلام به دست آید یا منتشر شود، دو راه بیشتر نداریم:

۱- یا خداوند متعال، خود در کلام وحی، به حاتم الانبیاء و المرسلین، حضرت محمد صلوات الله علیه و آله فرموده باشد که «ما به آدم، نوح، ابراهیم، یوسف، یونس، سلیمان ... موسی و عیسی السلام، چنین وحی نمودیم»؛ بنابراین، اگر آن کلام را در تورات یا انجیل یافتیم، می‌گوییم: «این کلام وحی است». لذا اعتبار آن آیه تأیید می‌شود، نه کل کتاب (تورات یا انجیل).

۲- اگر کلامی در تورات یا انجیل، به نقل از پیامبرانشان بخوانیم که نه با عقل منافات داشته باشد و نه با پیامبری، رسالت و دعوت آنها تضاد داشته باشد؛ می‌شود گفت: «این جمله می‌تواند، آیه (وحی) و یا سخن ایشان باشد - ولی نمی‌شود یقین نمود که عین بیان ایشان است».

### تورات و انجیل اصل چه شده؟

در آن دوران، کتاب نویسی راحت نبود، فقط چند نسخه نوشته می‌شد و انتشاراتی نبود؛ لذا تعداد نسخ اصلی نیز بسیار محدود بود.

● - طبق آیات قرآن کریم، تورات و انجیل حقیقی، حتی تا زمان بعثت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، وجود داشت، و آن هم نه فقط در یک نسخه! چرا که خداوند متعال، در قرآن کریم، بارها تصریح نموده این کتاب [قرآن]، تصدیق‌کننده همان کتاب‌هایی (تورات و انجیلی) است که در دست دارید و پیش روی شماست! خداوند متعال، آن چه به حضرت موسی علیه السلام وحی نمود، به حضرت عیسی علیه السلام نیز وحی نمود و همان را به حضرت محمد صلوات الله علیه و آله وحی نمود، و این چنین از کلام خود صیانت نموده و می‌نماید: «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (آل عمران، ۳) ترجمه: این کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیشین است و تورات و انجیل را پیش‌تر نازل نمود.

● - طبق آیات قرآن کریم، در عصر نزول قرآن کریم، تورات و انجیل اصل وجود داشت، اما رؤسای اقوام یهود و نصاری، به خاطر مطامع دنیا، آنها را پشت سر انداختند، نه این که منبعی نداشتند تا مطلع گردند: «وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۰۱)

ترجمه: و هنگامی که فرستاده‌ای از سوی خدا به سراغشان آمد، و با نشانه‌هایی که نزد آنها بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که به آنها کتاب (آسمانی) داده شده بود، کتاب خدا را پشت سر افکندند؛ گویی هیچ از آن خبر ندارند!!

● - طبق آیات قرآن کریم، آنان تورات و انجیل اصلی و آیات آن را "کتمان" داشتند، بنابراین هیچ تردیدی نیست که به ویژه پس از بعثت رسول اعظم صلوات الله علیه و آله، کتب اصلی را پنهان کرده‌اند؛ ممکن است کسی نداند کجاست؟ و ممکن است قدرت‌های پشت‌پرده‌ی صهیونیست، کلیسا، فراماسون، انگلیس و ... بدانند کجاست؟

\*\*\*

www.x-shobhe.ir